

استناد^۱ به دلایل و نوآوری در رد فرضیه زبان آذری^۲

سرور مردان علی نون آلی یم اولادی یم آچارام دین محمد، مذهب جعفر یقین
تاج دولدول ذوالفقار شاه مردان منده دور لا فتی آلی علی، بو سر پنهان منده دور
"شاه اسماعیل خطائی"^۱

چکیده

مهدی حسنی

ایمیل:

Mehdi.hasani.ar@gmail.com

وابستگی:

کارشناس زبان های باستانی

در این مقاله تلاش گردیده برای رد نمودن فرضیه زبان آذری مطرح شده توسط کسروی و پیروان او، نخست به دیرینگی واژگان آذری، آذر و... در قبل از حضور آریایی زبان ها به جغرافیای آذربایجان پرداخته و انحصار آن شکسته شود و سپس با نقد استدلال های کسروی و پیروانش در حد توان اعم از >> نقل قول مورخین و جغرافی دان های اسلامی مرتبط با فرضیه آذری ؛ اشارات چلبی سیاح دربار عثمانی از نسخ خطی درباره آذربایجان که به نفع فرضیه آذری مصادره شده ؛ دلایلی از کتاب صفة الصفا که یکی از ستون های اصلی ادعای فرضیه کسروی بوده با تکیه به نسخ خطی؛ رجوع به اسناد بعد از کسروی همانند سفینه تبریز و رساله روحی انارجانی که در راستای تئوری او معرفی شده اند، ضعف این فرضیه را به رخ طرفداران بکشد و در ادامه با رجوع به مواردی چون وجود شواهد روشن مرتبط با ترکان در کتیبه های باستانی منطقه (اشاره متعدد به واژه ترک در کتیبه های آشوری) ؛ اثبات حضور ترکان در آذربایجان از روایات مورخین اسلامی؛ آوردن شاهد های مختلف حضور ترکان در آذربایجان در دوره های زمانی اشخاصی چون شیخ صفی، مستوفی و اولیا چلبی از نسخ خطی؛ مطرح شدن تئوری مقدس بودن "گویش های ایرانی جنوب حوزه خزر" در عهد شیخ زاهد و شیخ صفی در نزد مردم و صوفیان آذربایجانی توسط نگارنده و در نتیجه رد صلاحیت اسناد مرتبط با آنها به نفع فرضیه زبان آذری ؛ اثبات سیادت شیخ صفی و حضور پر رنگ ترکان آذربایجان در کنار او و نوادگانش که در نهایت منجر به تشکیل دولت شیعی و رسمی نمودن تشیع گردید ؛ اشاره به نظر پرفسور هنینگ در عدم پذیرش فرضیه زبان آذری و پاسخ به نقدهای وارده بر او ؛ کشف و خوانش اسنادی از ترکی در آذربایجان و قفقاز با الفباهای باستانی ؛ دیرینگی مجموعه های دولیکو کرانیک (کشیده سر) متعلق به ترکان در قفقاز کهن و در نهایت رایج بودن سنت تدفین جنینی ترکان یا « تورک باسیریق دبی » از آندرونوف آلتای، قارقون ترکمنستان، کورگان خزر، گوردین و چوروم در آناطولی، قبرستان ناتسارقورا، فرهنگ کور-آراز تا قبور مکشوفه از مشکین شهراردبیل، گوی مسجد(مسجد کبود) تبریز در نزد در ترکان «، بومی و اکثریت بودن ترکان در آذربایجان و قفقاز قدیم را اثبات نماید.

^۱ - لازم به ذکر است که مقاله شماره یک با موضوع « استناد به دلایل و نوآوری در رد فرضیه زبان آذری» از نگارنده این سطور در فصلنامه « نامه صدیق»، در زمستان ۱۳۹۹، شماره ۹ به چاپ رسیده است.

^۲ - کسروی در کتابش به ناروا سبک اشعار شاه اسماعیل خطائی را شبیه نوائی ذکر می کند و این در حالی است که وزن اشعار جناب نوائی عروضی بوده ولی شاه اسماعیل بزرگ به وزن هجائی و عاشقی آذربایجان که زبان ایلات بومی بوده و به برای ترویج تشیع شعر سروده است.

جملات کلیدی : استناد به دلایل و نوآوری در رد فرضیه زبان آذری ، رد فرضیه زبان آذری، رد فرضیه کسروی، زبان باستان آذربایجان

استناد (آپا): حسنی، م. استناد به دلایل و نوآوری در رد فرضیه زبان آذری. ارومیه: فصلنامه تخصصی "مطالعات

تاریخ آذربایجان و ترک" - جلد ۰۱، شماره ۰۳، بهار ۱۴۰۳. ۸۶۹۰-۳۰۴۱ شاپا

Azari dili hipotezini reddeden yeni alıntılar

Mehdi Heseni

E-posta:

Mehdi.hasani.ar@gmail.com

Üyelik:

Antik dillerin
araştırmacısı

Özet

Bu makalede, öncelikle Azerbaycan coğrafyasında Aryan dillerinin varlığından önce Azari ve Azar kelimelerinin varlığı Kesrevi ve takipçileri tarafından ortaya atılan Azeri dili hipotezi reddedilmeye çalışılmıştır. Daha sonra bu makale, tarihi ve dilsel belgeleri inceleyerek Türklerin Azerbaycan ve Eski Kafkasya'da yerli ve çoğunlukta olduğunu kanıtlamaktadır. İslam coğrafyacılarının Azeri dili ile ilgili ortaya attıkları iddiaların eleştirisi, ileri sürülen gerekçelere Safetel Sefa kitabından yanıt verilmesi ve Şeyh Sefi'nin Türklüğüne dair delillerin ve içindeki Azerbaycan Türklerinin kültürel unsurlarının ele alınması, Tebriz Sefinesi ile Ruhi Unarcani'nin risalesinin Azeri diliyle bağlantılı olmadığı iddiası, Kesrevi'nin Şeyh Sefi'nin Peygamber soyundan gelmediği yönündeki görüşünün eleştirilmesi makalenin en önemli kısımları arasında yer almaktadır.

Anahtar kelimeler: Azeri dili hipotezini reddetmenin nedenlerini ve yeniliklerini belirtmek, Azeri dili hipotezini reddetmek, Azerbaycan'ın kadim dili Kasravi hipotezini reddetmek

CITATION (APA): Heseni, M. Azari dili hipotezini reddeden yeni alıntılar. Urmiye: Üç Aylık "Azerbaycan ve Türkiye Tarihi Üzerine Araştırmalar" Uzmanlık Dergi, yıl 01, sayı 03, Bahar 2024, ISSN: 3041-8690.

Azəri dili fərziyyəsini rədd edən yeni sitatlar

Mehdi Həsəni

E-poçt:

Mehdi.hasani.ar@gmail.com

Mənsubiyyət:

əski dillər tədqiqatçısı

Xülasə

Bu məqalədə Kəsrəvi və onun ardıcıllarının irəli sürdükləri azəri dili fərziyyəsini rədd etməyə cəhd edilmiş, ilk növbədə Azərbaycan coğrafiyasında ari dillərinin mövcudluğundan əvvəl azəri sözlərinin mövcudluğuna işarə edilmişdir. Daha sonra bu məqalə tarixi və linqvistik sənədləri araşdıraraq Azərbaycanda və Köhnə Qafqazda türklərin yerli və çoxluq təşkil etdiyini sübut edir. İslam coğrafiyaçıları tərəfindən azəri dili ilə bağlı irəli sürülən iddiaların tənqidi, "Səfa əl-Səfa" kitabından irəli sürülən səbəblərə cavab və Şeyx Səfinin türklüyünə dair dəlillər və oradakı Azərbaycan türklərinin mədəni komponentlərindən bəhs edilməsi, Təbrizin "Səfinə"si ilə Ruhi Unarcaninin "Azəri dili" risaləsi arasında əlaqə iddiası, Kəsrəvinin Şeyx Səfinin Peyğəmbər nəslinin olmaması ilə bağlı fikirlərinin tənqidi məqalənin ən mühüm yerlərindəndir.

Açar sözlər: Azəri dili fərziyyəsinin rədd edilməsində səbəblər və yeniliklər gətirmək, azəri dili fərziyyəsini rədd etmək, Azərbaycanın qədim dili olan Kəsrəvi fərziyyəsini rədd etmək

CITATION (APA): Həsəni, M. Azəri dili fərziyyəsini rədd edən yeni sitatlar. Urmiya: "Azərbaycan və Türk tarixi araşdırmalar" İxtisaslaşdırılmış Jurnal, il 01, nömrə 03, Yaz 2024, ISSN: 3041-8690.

New citations in rejecting Azari language hypothesis

Mehdi hasani

Email:

Mehdi.hasani.ar@gmail.com

Affiliation:

Researcher of ancient
languages

Abstract

In this article, an attempt has been made to reject the hypothesis of the Azeri language put forward by Kasravi and his followers, first of all, the existence of the words Azari and Azar before the presence of Aryan languages in the geography of Azerbaijan is pointed out. Then, by examining historical and linguistic documents, this article proves that Turks are indigenous and the majority in Azerbaijan and the Old Caucasus. Criticism of the claims made in relation to the Azeri language by Islamic geographers, response to the alleged reasons from the book Safa al-Safa and dealing with the evidence of Sheikh Safi's Turkishness and the cultural components of the Turks of Azerbaijan in it, criticism of the claim of connection between Sefineye Tabriz and Ruhi Unarjani's treatise with The Azeri language, criticism of Kasravi's opinion about Sheikh Safi's lack of descendants of the Prophet are among the most important parts of the article.

Key words: Citing reasons and innovations in rejecting the Azeri language hypothesis, rejecting the Azeri language hypothesis, rejecting the Kasravi hypothesis, the ancient language of Azerbaijan

CITATION (APA): Hasani, M. New citations in rejecting Azari language hypothesis. Urmia: "Studies on Azerbaijan and Turk's history" Specialized Journal, year 01, number 03, Spring 2024, ISSN: 3041-8690.

مقدمه

حمایت های بی بدیل در پی ریزی و گسترش "فرضیه زبان آذری" توسط کسروی به تشویق دشمنان دین اسلام و زبان و حاکمیت ترکی حامی اسلام، اعم از انگلیس، شوروی، آمریکا و... در کنار حکومت وقت آن زمان که تفکرات آریا محورانه را دنبال می نمود امری است که امروزه با استناد به مدارک کافی قابل ردیابی می باشد، ولی با اندکی دقت در چگونگی چاپ کتاب زبان آذری کسروی در چاپخانه شوروی، خرید ده نسخه از آن توسط سفارت شوروی، مطرح شدن درخواست دیدار کسروی توسط چایگین شرق شناس روسی، اقدام سریع به چاپ مقاله کسروی در بخش انگلیسی تایمز عراق توسط تقریظی، ترجمه بخشی از آن توسط دینسن رییس دانشکده زبان های شرقی در انگلیس و بقیه ماجرا^۱، بازهم شاهدیم که حقیقت حتی در آن زمان نیز مخفی نمانده و اشخاصی تیزبین چون جلال آل احمد نیز به ساختگی و سفارشی بودن قضیه پی برده اند. گرچه تا بحال نوشته های فراوانی در رد یا تایید این ادعای کسروی و پیروانش به چاپ رسیده است ولی مواردی نیز از قلم افتاده یا کمتر پرداخته شده که ما سعی نمودیم در این مقاله با بهره از موارد قبلی در صورت نیاز، نقدی با دیدگاهی جدید در «رد فرضیه زبان آذری» را مطرح نماییم که شامل مواردی چون: الف- بررسی قدیمی ترین یادکرد از واژگان «آذری، آزر، آزا، آز» و سایر مشتقات و واریانت های «آز» در کتیبه ها و نوشته های مورخین باستان، ب- نقد ادعاهای مطرح شده درباره زبان مادی و اشکانی، پ- نقد ادعاهای مرتبط با زبان آذری توسط جغرافی دانان اسلامی، ت- نقد ادعاهای مطرح شده از نزهت القلوب و سفرنامه چلبی درباره زبان آذری با تکیه به نسخ خطی، ث- پاسخ به دلایل مورد ادعا از کتاب صفه الصفا و پرداختن به شواهد ترک بودن شیخ صفی و مولفه های فرهنگی ترکان آذربایجان در همان کتاب از نسخ خطی، ج- نقد ادعای ارتباط سفینه تبریز و رساله روحی انارجانی با زبان آذری و ارائه تعریف فهلوی و فهلویات از خود سفینه، چ- نقد نظر کسروی درباره عدم سیادت شیخ صفی با رجوع به دو نسخه خطی قبل از تشکیل حکومت صفوی و سایر موارد، ح- شرح نظر علمی و به دور از تعصب پرفسور هنینگ در رد فرضیه زبان آذری و بررسی نقدهای وارده به او، خ- اشاره به دو سند از زبان ترکی با الفبای قدیمی اورخون و آرامی در آذربایجان و قفقاز، د- اشاره به دیرینگی مجموعه دولیکو کرانیک (کشیده سر) در ارمنستان، گرجستان و آذربایجان کهن که همان جمجه ترکان و ترکمن ها می باشد، ذ- اشاره به تدفین جنینی یا «تورک باسیریق دبی» که در واقع این رسم در تمام مناطقی که ترکان حضور داشته اند اعم از آندرونوف آلتای، قارقون ترکمنستان، کورگان خزر، گوردین و چوروم در آناتولی، قبرستان ناتسارقورا از فرهنگ کور-آراز، قبور

^۱ - برای اطلاعات بیشتر در این رابطه رک: ده سال در عدلیه، کسروی، چاپ یکم ۱۳۲۳، ص ۸۹

مکشوفه از مشکین شهراردبیل، گوی مسجد(مسجد کبود) تبریز قابل مشاهده و ردیابی است که در ادامه به آن ها خواهیم پرداخت.

-الف : بررسی قدیمی ترین یادکرد از واژگان « آذری، آزر، آزا، آز» و سایر مشتقات و واریانت های « آز » در کتیبه ها و نوشته های مورخین باستان :

قدیمی ترین یادکرد از واژه « آذری ^۲ » را در کتیبه باستانی متعلق به پادشاه آشوری « سارگون دوم » می یابیم که در آن از دژ-شهری تحت عنوان آذری (URU azari) در سرزمین مازامو (Mazamu) که محدوده ای مابین کرکوک و جنوب دریاچه ارومیه و مسکن باستانی اقوام لولوبی ، توروککی ، زنگی و کومان بوده و در زمان نگارش کتیبه در مرکز قلمرو دولت مانانا قرار داشته، در ادامه تصویر خوانش واژه تورک به صورت واریانت باستانی توروک چنانچه در کتیبه اورخون نیز آمده را در کتیبه های آشوری از پرفسور آغاسی اوغلو را آورده ایم ^۳ :



تصویر شماره ۱ - واریانت های مختلف واژه توروک/ تورک در کتیبه های آشوری که نشان دهنده کاربرد بودن لغت تورک حتی در عهد باستان در همین جغرافیا می باشد

^۲ - واژه ترک در شکل باستان به صورت های توروخ، توروک، توروگ، توروک، توورک و توئورک در منابع ذکر شد چنانچه به شکل توروک (گاهی با چسبیدن پسوند های منسوبیت قومی آشوری همانند : کی، بی و گاهی بدون آن) به عنوان اهالی یک کشور قدرتمند در حوزه دریاچه ارومیه در لوحه آشوری قرائت شده توسط " D. D Luckenbill " در دانشگاه شیکاگو در ماه آوریل سال ۱۳۱۲ از صحه ۱۶۱، پارگراف دوم همان ژورنال به آدرس :

THE UNIVERSITY OF CHICAGO PRESS JOURNALS / Inscription of Early Assyrian Rulers Athors (s) : D. D. Luckenbil Source : The American Journal of Semitic Languages and Literatures . Vol. 28. No. 3 (Apr. 1912) Pp. 153-203

ذکر گردیده که شاه آشوری بر غلبه بر آنان بالیده است و در شاهنامه فردوسی نیز دو شخص ؛ یکی سرداری تورانی و از یاران افراسیاب و پذیرنده زنگنه شادروان ؛ / پذیرش شدنش نامداری بزرگ / کجا نام او بود جنگی طُورگ / و دیگری نام سپهسالار خاقان ترک معاصر با خسرو پرویز ساسانی ؛ / به پیش سپاه اندر آمد طُورگ / که خاقان ورا خواندی پیر گرگ به نام To-vorg - طورگ (ضمه بر روی ط - و) که واریانتی از تیپ باستانی واژه TU+U+RK : تو+او+رک می باشند ذکر شده اند. رک اورارتوها و ترکان باستان ، مهدی حسینی ، ص ۳۳

^۳ - رک به کتیبه آشوری با مشخصات ذیل :

Lanfranchi and parpola (eds) The correspondence of sargon II, part II, Letters from the northern and northeastern provinces, SSA5 , no, 229,p.166.

البته ^۴ چنانچه آغاسی اوغلو بنیان گذار نظریه اورمو، با تکیه بر قواعد زبان‌شناسی در ترکی ^۵ متذکر می گردد که واژگان «کاسپی» ^۶ و خزر ^۷ نیز واریانته از واژه «آذر» بوده ^۸ و به نقل از طبری می نویسد: آذربایجان و ایالت های آن مملکت خزران است ^۹. افزون بر آن از "قلعه خزر" متعلق به خزران در بعضی نوشته ها تحت عنوان "قلعه آذر" یاد شده است ^{۱۰} و همچنین آنتونی آگوست در نقشه خود سرزمین محل سکونت "آزها" ^{۱۱} را به صورت واریانت "Haza" و پلینی از آن به صورت واریانت «آزا: Aza» یاد نموده اند ^{۱۲}.

استرابون در حالی از سرزمین ایروان باستانی تحت عنوان "آذر" ^{۱۳} نام برده که در کتیبه های اورارتویی آن را "آزا" نامیده اند ^{۱۴}. استرابون همچنین در جنوب ماد از معبدی به نام "آذری" نیز یاد می کند ^{۱۵}. بنا به نوشته های بارتولد در بین قبایل ترک قفقاز که مسیحیت را پذیرفته بودند، از طوایف "آز کیشی: Az kişi" نام می رود که کاملاً مطابق با

^۴ - در واقع محل این دژ-شهر با محل سرزمین «Azzi» یا همان Az یاد شده در منابع هیتی که شامل شرق آناتولی کنونی بوده نیز مطابق است، چنانچه آغاسی اوغلو در کتاب دوققوز بیتیک، باکی ۲۰۱۴، جلد دوم، ص ۱۱۸ به همین مورد اشاره نموده است.

qədim Az (Azzi) ölkəsini het qaynaqları Doğu Anadoluda

ترجمه: سرزمین باستانی آز (آززی) در منابع هیتی همان محدوده سرزمینی شرق آنادولو می باشد.

^۵ - رک: آذر خالقی، آغاسی اوغلو، ناشر چاشی اوغلو، باکو، سال ۲۰۰۰، ص ۶

^۶ - چنانچه توضیح می دهد که واژه کاسپی مشکل از kas > as به همراه یکی از پسوند های زبان آشوری یعنی pi می باشد که برای نشان دادن قوم و ترکیب جمعیتی به کار می رود و شاهد دیگر برای این موضوع ساختار: ائلی + پی است، لازم به ذکر است که نظر آغاسی اوغلو در مورد کاسپی ها اینست که علیرغم وجود لغات ترکی در نزد کاسپی ها، آن ها بیشتر به اقوام دراویدی نزدیک هستند. رک همان آذر خالقی همانجا

^۷ - چنانچه می گوید تلفظ حلقی آوای "خ" در گویش های از زبان ترکی در واقع همان آوای "آ" و در واقع تفاوت گویشی است و حتی به ترکمنی داستان کور اوغلو اشاره و تلفظ آذربایجان بصورت "خزیر بیجان: Xəzərbeycan" را ذکر می کند. باکو، سال ۲۰۱۱، ص ۱۵۱

^۸ - رک: لهجه های پروتوتورک در پرتو نظریه لارینگال، مؤلف: ف. جلیلوف، مترجم: میر علی رضائی، نشریه آغری شماره ۱۸۰

^۹ - رک: همان آذر خالقی ص ۱۱، «(و فی هذه السنه) غزا الجراح بن عبدالله الحکمی و هو أمير علی أرمنيہ و آذربيجان أرض الترك ففتح علی يدیه بلنجرم و هزم الترك...: و در این سال جراح بن عبدالله الحکمی جنگ کرد. او امیر ارمنستان و آذربایجان سرزمین ترکان بود. وی بلنجرم را با دستان خویش فتح کرد و ترکان را شکست داد (در حقیقت طبری در اینجا آذربایجان را به صورت قطعی سرزمین ترکان معرفی می نماید و از گسترش جنگ توسط جراح تا مناطق شمالی حکومت خزران نیز سخن می راند و تلاش مترجمین مغرض بر ترجمه اشتباه نوشتار امری جدید نبوده و این امر به کسی که آشنایی با زبان عربی دارد پوشیده نخواهد ماند): نگاک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۸، سایت مدرسه قفقات

^{۱۰} - رک: همان آذر خالقی، ص ۷

^{۱۱} - آذر، نام دیوهای از ترکان که همه چیز را فرو برند و خورند... (بندھشن فصل ۲۸، بند ۲۷) و دکتر صدیق در ادامه می گوید با توجه به اینکه در ایانتکار زیربان به ترکان ساکن قفقاز و کوه قاف دیو اطلاق شده است پس می توان ادعا کرد که دیوان آذ همان دلاوران آذر و ترکان آذربایجان هستند که بر اوزها و ارمن ها و... غلبه نموده اند و نام دولت عشیره ای خود را "آذر" نامیده اند، نقل از رد فرضیه زبان آذری و کسروی، تهران، ۱۳۸۹، نشر تک درخت ص ۲۵
*درباره آذر و نیاز: «آذر دیو آن است که (هر) چیز را بیو یارد و چون نیاز را چیزی نرسد، از تن خورد.»، نگاک: بُندھش، فرنخ دادگی، گزارنده مهرداد بهار، توس، چاپ پنجم، تهران، پاییز ۱۳۹۵، بخش دوازدهم، ص ۱۲۱

^{۱۲} - رک همان آذر خالقی، ص ۳

^{۱۳} - در متن کتاب آذر خالقی، آغاسی اوغلو، ص ۴ به نقل از استرابون اینگونه نقل می کند:
O yazır ki, Araz çayı «Azar yanından axır... Araksena düzündən keçib, Kaspi dənizinə tökülür» (Strabon, XI, 14, 3)
ترجمه: او نوشته است که؛ رود "آراز" >> از نزدیک سرزمین آذر جاری شده... از پهنه آراکسنا رد شده، به دریای کاسپی می ریزد.<<

^{۱۴} - رک: همان آذر خالقی، ص ۷

^{۱۵} - رک: همان آذر خالقی، ص ۹

جاینام های "آز کیسی : Az kisi" در ترکستان و آلتای می باشد. بطلمیوس در قفقاز جنوبی از شهر "Azara" و روستای "Azaraba"^{۱۶} یاد نموده است. آغاسی اوغلو همچنان با اشاره به شاخه های مختلف ترکان آذر ضمن تاکید به مهاجرت آنها از آذربایجان به سایر مناطق از سکونت اقوام متعددی در شرق دریاچه آرال در قرون ۳ و ۴ میلادی و ایجاد شهرهایی چون : *Ceti-Asar, Altın-Asar, Unqırlı-Asar, Baybolat-Asar* را ذکر می کند، همچنین او ضمن اشاره به وجود قشلاق های «آزلار تپه و آزر تپه» در قاشقا دریای ازبکستان و رد پای باقیمانده در حلب از آزر-ترکمن ها تحت عنوان *Azar – Türkman oymağı* موضوع پر جمعیت بودن قوم آزر از شاخه ترکان همانند دوران معاصر، در زمان باستان را نیز متذکر می شود^{۱۷}. او ضمن اشاره به کاربرد "Az" ^{۱۸} در شکل های «آز بودون : Az Budun» و «آز کیسی : Az kişi» در مفاهیم قوم و مرد آزر^{۱۹} حتی به امکان خوانش *Az eri* بصورت *Azəri* در کتیبه تونیوکوک را نیز متذکر می گردد^{۲۰} :

»«ölgi az eri bultum» (Tonyukuk)
Bu yazıda *az eri* deyiminin yazılışında arada durğu işareti yoxdur, bu nədənə onu *azər* boyadı ʾ ʾ ʾ (azər-i) kimi də oxumaq olur. Oxşar durumla başqa bir türk epitafiya yazısında qarşılaşır-

تصویر شماره ۲- پرفسور آغاسی اوغلو در اینجا به امکان خوانش «آز + ار» ذکر شده در کتیبه تونیوکوک به صورت «آزر» نیز اشاره نموده است.

بنابراین چنانچه مشاهده شد دیرینگی واژگان آزر (آز : اسم قومی از ترکان + ار : مرد ، چنانچه در قاجار، افشار و... آمده) ، آزی / آذری (نامی منتصب به آزر) و سایر موارد مرتبط با آن به زمانی قبل از حضور پارسیان در جغرافیای ایران بر می گردد

^{۱۶} - شاید آذر اوبا بوده است.

^{۱۷} - رک همان آذر خالقی ، صص ۸ و ۹

^{۱۸} در زبان فارسی شاهد کاربرد سه گونه از واژه " آذر / آزر" بوده ایم که یکی در مفهوم ماه بوده و از آرامی و یهود وام گرفته شده ، دیگری در مفهوم آتش است که احتمال دارد واریانتهی از واژه سومری Ud پس از عبور از آسیاب زبان ایلامی باشد(با دقت در کتیبه های ایلامی این امر بر ما مشخص می گردد که در کتاب در دست چاپ ایلامیکا بدان پرداخته ایم) و بعدی نیز در مفهوم مرد قوم آزر (قومی از ترکان) است که بنا به کتیبه های باستانی قبل از حضور آریایی ها در جغرافیای آذربایجان و حول آن نقش فعالی داشته است.

^{۱۹} رک : همان آذر خالقی ، ص ۲

^{۲۰} چنانچه در آخر سطر ششم، سنگ نبشته اول ، کتیبه خاوران تونیوکوک می خوانیم :

Çölgi Az eri bultum

آغاسی اوغلو معتقد است به دلیل عدم وجود علامت توقف در این نوشته می توان آن را بصورت " Azəri " یعنی اسم قوم نیز خواند. برای مشاهده آوانگاری لاتین متن کتیبه رک : سه سنگیاد باستانی، دکتر حسین محمدزاده صدیق ، تبریز ۱۳۸۶ ، انتشارات اختر، ص ۹۷

و حتی با فرض اثبات آسیمیله شدن^{۲۱} (حل و جذب شدن) قسمتی از قوم آزر / آذر توسط پارسیان ، باز هم نمی توان در هیچ دوره ای سرزمین آذربایجان را با این دیرینگی سکونت ترکان، خالی از ترکان در نظر گرفت^{۲۲}.

ب : نقد ادعاهای مطرح شده درباره زبان مادی و اشکانی :

اولین ایستگاه برای پردازش تئوری زبان آذری رجوع به زبان (قراردادی) مادی به عنوان یکی از زبان های گروه ایرانی (آریایی) می باشد که این در حالی است که مدعیان آری زبان بودن مادها قادر به ارائه تئوری علمی در این خصوص نیستند ولی متعصبانه و با تکیه به روش غیر علمی پیش رفته و بجای اینکه قاعده را بر اساس کثرت یک گزاره در نظر بگیرند، برعکس به استثنائات پرداخته و آنها را مبانی قاعده فرض می کنند چنانچه بجای رجوع به کثرت ترک زبانان در ناحیه، "جزیره های زبانی" را معیار تشخیص زبان یک منطقه می گیرند. آنچنان که یارشاطر می گوید : از آنجا که سرزمین این زبان ها در ماد قدیم^{۲۳} قرار دارد و قواعد صوتی و دستوری آن ها نیز منافی با آنچه از زبان ماد ها می دانیم نیست و بجا خواهد بود (این سخن چیزی جز ادعا نیست و به اثبات هم نرسیده است، نگارنده مقاله) اگر این زبان ها را به عوض « تاتی » که نارساست و ظاهراً ترک زبانان مصطلح کرده اند « مادی » بخوانیم^{۲۴}.

آنچه در نزد محققین رایج است، برای مقایسه دو زبان ذخیره لغوی و قوائد دستوری مورد بررسی قرار می گیرند و در خصوص >> مقایسه لغات یک زبان با اصطلاحات زبان دیگر از نظرگاه اشتقاق کلمات فقط در جایی جایز است که نمونه های فراوان و منظم مشابهت میان الفاظ آن دو زبان وجود داشته باشد <<^{۲۵} ولی این در حالی است که از زبان مادی چنانچه دیاکونوف

21 - assimilation

۲۲ - ریشه یابی آتورپاتگان و آذربایجان : گرچه هر دو واژه از سه قسمت تشکیل شده اند ولی ساختارشان متفاوت است اولی متشکل از آت / آذر / آدار در مفهوم آتش (که خود واژه نیز برآمده از واژه کهن Ut سومری و ترکی Ud / Ud / Od / Ut در مفهوم آتش است که با دقت در کتیبه های ایلامی می توان دریافت که شکل ایلامی واژه اوت می باشد) و پات : pat احتمالاً بر گرفته از واژه سومری Bad در مفهوم قلعه ، دژ ، محل محافظت شده، دیوار که در فارسی مفاهیمی چون پاییدن و مراقبت از آن به وجود آمده و گان : gan / qan به عنوان محل و باشد ولی دومی متشکل از Az + Ər + be / bi > bay + gan / qan است که از : اسم قومی از ترکان ، آر در مفهوم شخص : مرد ، بی در کاربرد علامت باستانی جمع (چنانچه پی در کاسپی و بی در لولوبی و کی در توروکی / تورکی) و گان / قان در مفهوم محل و جایگاه که مفهوم کلی آن : محل زندگی مردان قوم آذر ، می باشد.

۲۳ - از روایت هرودت در مورد قبایل ماد(لازم به ذکر است که واژه ماد در سومری و ایلامی در مفهوم سرزمین بوده که شکل های " بات، بوت، بود " آن را در ترکی می توان پیگیری نمود) ؛ در داخل مادها شش قوم حاکم بود و پرچم قوم حاکم بر بقیه اقوام به رنگ سفید بود و وجود واژه " بودی " به عنوان یکی از اقوام ماد باعث تقویت این حدس می شود که ریشه یابی شهر اکیاتان پایتخت مادها بصورت : آک (رنگ سفید) + باتان / بودون : ملت - قوم در ترکی باستان / بوتون : کامل - همه در ترکی معاصر آذربایجان ؛ چنانچه مرحوم دکتر صدیق در یادمان های ترکی باستان این پسوند را به عنوان جایگاه قوم در واژگانی چون لؤک باتان ، آس باتان و... آورده ، و در واقع مفهوم اکیاتان : پایتخت و جایگاه قومی که دارای پرچم سفید است خواهد بود که با کاربرد سفید در ترکی به مفهوم بزرگ و سروری چنانچه در جاینام هایی چون روستای آق یاش : جایگاه بزرگان همراستای می باشد. چنانچه گوزن سفید در اسطوره ترکان نقش راهنمای راه را داشته و رنگ سفید مرتبط با آن که دلیل بزرگی می باشد نیز بعدها از طریق سنت قبیله مغها که عضوی از اتحادیه مادها بوده اند وارد اعتقادات زرتشت شده و رنگ سفید به عنوان لباس زرتشت برگزیده شده است و البته برای ردیابی این موضوع باید متذکر شویم که در اعتقادات ترکان معاصر ناحیه آلتای نیز " رنگ سفید " نماد " بهشت " و حتی واژه " Aktu " در مفهوم " خدایان ساکن بهشت " می باشد.

571. ضمن تشکر از Nuray bilgili

۲۴ - رک : پژوهشکده فرهنگ و تمدن تات ها، مقاله نظر دکتر یارشاطر درباره زبان تات(مادی) اشتهاارد و رامند

۲۵ - رک : تاریخ ماد، دیاکونوف ، ترجمه کشاورز ، نشر شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، سال چاپ ۱۳۸۶ ، ص ۵۷

اعتراف می نماید : >> متأسفانه اطلاعات ما درباره ترکیب لغوی و ساختمان دستوری آن زبان (زبان مادی ، نگارنده مقاله) هیچ گونه اطلاعی نداریم ^{۲۶}<<. تعدادی از کلمات و اسامی خاص ^{۲۷} بجا مانده که بیشتر اشتراکات بیان شده مادی و پارسی و در واقع لغاتی هستند که پارسی از مادی وام گرفته و این وام گیری لغات زبان های دیگر توسط زبان پارسی باستان، پارسی میانه و فارسی دری بر همگان آشکار است. در رابطه با مناظره علمای حوزه تاریخ و زبان شناسی درباره زبان ماد شما را به اظهارات پرفسور فریدون آغاسی اوغلو -جلیل اوف ارجاع می دهیم که می گوید : >> چند سال قبل انستیتوی تاریخ آکادمی علوم آذربایجان ایران شناسان مشهور و.آ. لیوشیش و م. ا. داندامایف ^{۲۸} را به باکو دعوت نمود تا آنها به چند تن از دیلتانت ها (علاقه مندان) که سعی داشتند قدمت منشأ ترک های آذربایجان را به قبل قرن ۱۰ میلادی مربوط سازند، درس دهند . ولی همین متد که در علوم تاریخ امپراتوری شوروی بارها امتحان پس داده بود این دفعه نتوانست خود را به اثبات برساند . کسانی که برای درس دادن آمده بودند درس گرفتند و رفتند . متأسفانه مورخین ما نتوانستند جواب آنها را بدهند بلکه این زبان شناس ها بودند که جواب آنها را دادند. زمانی که و.آ. لیوشیش در سخنرانی مقاله خود می خواست ثابت کند که مادها ایرانی زبان هستند ، من خواهش کردم که از زبان ماد ، لااقل یک مثال آورد که منشأ فارسی داشته باشد . عالم ایران شناس گفت که برای عالم علم از این زبان کلا دو کلمه معلوم است ^{۲۹} Bağa : باغا (تانری) و Spaka : سپاکا (سگ). به عالم گرامی یادآوری

^{۲۶} - رک : تاریخ ماد، دیاکونوف ، ترجمه کشاورز ،نشر شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، سال چاپ ۱۳۸۶ ، ص ۶۶
^{۲۷} - بررسی اسامی خاص و قبایل ماد از دیدگاه ترکی توسط مرحوم زهتایی انجام شده است که البته ورود قبیله آری زبان « آری زانت » معادل در کتیبه های آشوری (زانت و بی در مفهوم قوم هستند) در بین ماد بعدها صورت گرفته است.
^{۲۸} - اسم دو عالم سرشناس روس در اصل متن کتاب آذر خالقی اینگونه آمده : V.A.Livşis və M.A.Dandamayevi
^{۲۹} در مورد تقدس نام " باقا/ باغا " در نزد حتی ترکان شرقی و کاربرد آن به عنوان لقب برای زنان ، مردان، خاقان ها نگا کنید به موارد ذیل در نزد کتاب دوقوز بیتیک ، آغاسی اوغلو ، جلد یک ، ص ۱۲۱ :

کردم که کلمه " باغا " در کتیبه های اورخون یثنی سنی ۳۰ و " سپاکا " نیز به شکل های سُبَک / کُپَک ۳۱ در زبان های ترکی به کار رفته اند و همین کلمات به شکل های boq : بوق و سُبَکا (sobaka) به زبان روسی ۳۲ نیز داخل شده است که این را ریشه شناس های اسلاو نیز قبول دارند که این کلمات از زبان های ترکی داخل زبان اسلاو شده است . [بعدها درباره هر دو کلمه نوشته ای نیز به چاپ رساندم] هدفم از چنین حاشیه پردازی این است که به شکل جداگانه ای به نظر رساندم که زبان مادی وجود ندارد بلکه همان زبان ترکی می باشد . زبان ماد وجود نداشت ، بلکه دولت ماد وجود داشت و در ترکیب این دولت ملت ترک و دیگر اقوامی که فعلا زبان آنها معلوم نیست وجود داشت ، ولی طوایف ایرانی زبان که بیشتر به اراضی جنوبی

۳۰ - چنانچه آغاسی اوغلو به رایج بودن باور Bağa قبل از تشکیل حکومت ماد اشاره کرده و می گوید کاربرد آن به عنوان صاحب و ییه خاک (چنانچه در نام خدای سرزمین موسایر ba-aq-bar-tu : baqbartu که شبیه نام تاتاری وئردی ، آلا وئردی ، خدا وئردی و boqadan و boqadan در نزد اسلاو ها که از ترکیب ریشه bağ بصورت واریانت boq و پسوند اسلاوی ایجاد شده) ، اسم خاص اشخاص (همانند Baqatur که از اسامی قدیمی نزد ترکان است ، آریاک : آریاق : آریاق که نام پادشاه ماد بوده است ، آریاکشاد : آریاق شاد که نام پدر بزرگ حضرت ابراهیم که از سرزمین ماد بوده است و البته که وجود واژه Trk در تورات : با خوانش های چون " تاریخ ، تراخ ، ترک و حتی تُرک به عنوان یکی از اسامی پسر او و پدر ابراهیم که در واقع احتمالا کاربرد فامیل و نسب او بوده و در واقع اسم اصلی او " آزر " بوده است) قابل ردیابی است ، سپس او به کاربرد این واژه در لقب حاکمان اقوام Tele که از ترکان شرقی ناحیه آلتای بصورت baqq kaqan اشاره کرده و می افزاید؛ با بررسی ضرب المثل هایی چون " قارا یتر سنی آلسین " و " قارا یتره گندسن " می توان پی برد که " قارا " به عنوان " ییه و صاحب خاک " در نزد ترکان بوده است و در ادامه او به ساخت واژه " باقستان : بغستان از ترکیب واژه ترکی قارا+ پسوند فارسی به عنوان کوه خدایان اشاره و می افزاید : نام پرسپولیسی در نوشته های ایلامی بصورت " baqa qaya " آمده است . رک : کتاب دوققوز بیتیک ، آغاسی اوغلو ، جلد یک ، ص ۱۲۲ و نیز Bagāgaya- : * Bagā - gaya- , " obtaining life through Baga " (Schmitt , apud Kornfeld 1978 b 198) , cf. Av gaila - (Mayrhofer 1979 : 1/51), Iranica in the Achaemenid Period (ca. 550-330 B.C.): Lexicon of Old Iranian, John Tavernier, Paris 2007

البته واژه " باقا " در نزد هوری ها بصورت " بگ : بق " نیز بکار رفته و کاربردهای دیگر آن در نزد ساکنان قدیم آذربایجان قبل از حضور پارسیان می توان به موارد ذیل هم اشاره نمود : Bag - ag - par - ar - na : اسم قومی در شمال غرب ایران در زمان حمله سارگون دوم پادشاه آشوری ، Bagdattu < Baga - data : نام حاکم سرزمین uīšdiš که بخشی از قلمرو ماندهای باستان در آذربایجان کنونی در زمان حمله سارگون دوم (۷۱۶ - ۷۲۰ ق. م) و قدیمی بودن این عنوان پی برد (رک تاریخ ماد ، دیاکونوف ، ترجمه کشاورز ، ص ۵۱۶ ، ۵۸۹) ، کاربرد این واژه در نسخه گنبد-تبریز " دده قورقود " نیز بیانگر تداوم واژه در بین ترکان بوده و محتمل است واژگان بگ ، بیگ ، بی ، بای در معانی القابی چون مرد دارا ، ثروتمند و لقب سرکرده پایین تر از خاقان همگی با این واژه مرتبط هستند . البته واژه " باقا " در نزد هوری ها بصورت " بگ : بق " نیز بکار رفته و کاربردهای دیگر آن در نزد ساکنان قدیم آذربایجان قبل از حتی سروده های تحت عنوان " یایاتی : سروده های نوشته شده درباره خدا " در آذربایجان و نیز موسیقی " موغام یعنی موسیقی دینی و بخشی : بکچی : خنیاگر الهی " نیز با آن مرتبط هستند ، چنانچه در کتاب " کودکس کومانیکس " که به گویش ترکان کومان-چیچاق نوشته نیز واژگان Buğū : Bugu : Buğū : پیغمبر ، رسول آمده نیز در این راستا می باشد . ما بر آنیم که با توجه به امکان تغییر آواهای " ب و م " در سومری و ترکی احتمالا واژه سومری ماه : Mah در مفهوم : بزرگ ، بزرگ بودن ، سنگین ، بزرگ بودن ، عالی رتبه ، قدیمی ترین شکل این واژه بوده و حتی کاربرد آن برای حیواناتی چون گاو در سومری نیز کاملاً به جهت با کاربرد واژه Buğū : گوزن ، Buğra : شتر نر ، از دیدگاه اسطوره شناسی ترکی می باشد ، چنانچه گوزن در اسطوره ترکان نقش راهنمای راه را داشته و احتمالاً رنگ سفید مرتبط با آن که دلیل بزرگی می باشد نیز بعدها از سنت قبیله مغها که عضوی از اتحادیه مادها بوده اند وارد اعتقادات زرتشت شده و رنگ سفید به عنوان لباس زرتشت برگزیده شده است و البته برای ردیابی این موضوع باید متذکر شویم که در اعتقادات ترکان معاصر ناحیه آلتای نیز « رنگ سفید » نماد « بهشت » و حتی واژه " Aktu " در مفهوم " خدایان ساکن بهشت " می باشد . لازم به ذکر است که وجود روستاهای تحت عنوان " آق باش " در آذربایجان نیز در همین راستا می باشد .

تگا ک : Türk Mitolojisi, 1.Cilt,Bahaeddin ögel, 5 baski, sayfa 571

Codex Cumanicus və Kuman Dilinin Leksikası, İmanyar Quliyev, Bakı -2023 Azərbaycan Milli Elmlər Akademiyası Nəsimi adına Dilçilik İnstitut, S 133-134

۳۱ - چنانچه دکتر میرعلی رضایی در پاورقی همان مقاله اشاره کرده اند تفاوت لهجه س/ک در اکثر زبان های اروپایی (یونانی و لاتین) موجود است حتی در نام کوروش نیز این تفاوت قابل مشاهده می باشد : سیروس // کوروش ، الفبای کیریل // سیریلیک ، سینما // کینما . در زبان ترکی هم ترک های ایران سوموک می گویند و ترک های ترکیه به آن کمیک و در بین سرکرده های سلجوقی هم سُبَک تکین همان کُپَک تکین می باشد . برای تغییر آوای س به ک در آذربایجان امروزی کاربرد واژه görsənmək : دیده شدن به صورت görkənmək نیز شاهد دیگری می باشد .

۳۲ - با تکیه به این موضوع ورود و کاربرد واریانت های Sipa و ispə در گونه های مختلف گویش تالشی و Spaa : به اوستا نیز بیانگر ورود این واژه در دوره ای قدیمی تر از ترکی به اوستا و گویش تالشی است و دیاکونوف نیز معترف است که برای کلمه Sobaka روسی در مفهوم سگ در السنه اسلاوی توجه روشنی نمی توان یافت و فقط کلمه Kuti در زبان های اسلاوی مشهور بوده و در این راستا وجود واریانت ktə : کت در مفهوم گاز گرفتن سگ در تالشی نیز شایان توجه است و خود این دلیل و حقیقت دلیلی دیگر بر رد فرضیه زبان آذری می باشد . جهت مشاهده نظر دیاکونوف در مورد Sobaka و Kuti رک به تاریخ ماد ، دیاکونوف ، ترجمه کشاورز ، نشر شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، سال چاپ ۱۳۸۶ ، ص ۵۳۲

پراکنده شده بودند پایشان به این اراضی در دوران افول دولت ماد (مادا) باز شده بود^{۳۳}. این نظر را تا حدودی با کمی تفاوت (به استثنای لایه ترک) مادشناسان نیز دفاع می کنند. در منابع آشوری قرون ۷-۹ قبل میلاد از فارس ها مانند اتحاد طوایف آری نژاد که به ولایت پارسوآش که تحت حاکمیت ایلام (عیلام) بود و در آنجا مسکون شده اند، یاد می شود و این منطقه را با منطقه پارسوا / پارشوای واقع در نزدیک دریاچه اورمیه نباید اشتباه بگیریم^{۳۴}.

البته که ناممکن بودن ریشه یابی واژه ماد در زبان های هند و اروپایی و کاربرد واژه در زبان ترکی بصورت های مختلفی همانند وجود آن در اسم قبایل ترکان سیبری^{۳۵}، کاربرد آن در ترکیب ساختاری داستان معروف " مادای قارا"^{۳۶} در نزد ترکان آلتای و حتی واریانت " mata : mətə"^{۳۷} نام خاقان معروف هون^{۳۸} امری آشکاراست.

حتی اسم نامدار ترین مخالف و عصیانگر مادی علیه پارسیان " qamata : قاماتا " نیز طبق خوانش نوشته ایلامی (عیلامی) بصورت " قام + آتا " خوانده می شود که هر دو قسمت آن در ترکی اولاداری معنی بوده ، ثانیاً معنی آن کاملاً مطابق با جایگاه اوست ؛ چنانچه قام - گام - کام در نزد هون ها بصورت اش کام = آتا کام یعنی پدر شمن یا شمن دوست ، چنانچه در کتاب دیوان الغات الترك در مفاهیمی چون شمن - روحانی - کاهن و در کتاب دده قورقود در ترکیب نام اشخاصی چون : قامبورا ، قام خان و قام بیجان بکاررفته است و حتی " قامانیه " نام یکی از طوایف ترک بوده و دیرینگی واژه در نزد ساکنان قدیمی آذربایجان (ترکان) را از امکان ردیابی آن در نزد ایلامیان^{۳۹} در مفهوم بزرگی بوده است و اورارتوهای مهاجم به آذربایجان نیز آن را به عنوان ریشه لغت " kam-ni-hi-e " در مفاهیمی چون ؛ باشکوه ، با عظمت ، مجلل و حتی در نزد اتروسک های که ریشه اصلی شان از آذربایجان باستان به سمت غرب مهاجرت نموده هم به وجود واژه Cam-thi با مفاهیمی چون شخص عالی رتبه می توان پی برد^{۴۰} که این خود نیز دلیل دیگری بر بومی بودن ترکان در آذربایجان از دیرباز، عدم ارتباط زبان مادی با نیم زبان خیالی آذری و رد فرضیه آذری می باشد.

۳۳ - چنانچه دیاکونوف هم بر همین باور بوده و می گوید : <>... اتحادیه قبایل ماد بصورت اتحاد قبایلی غیرایرانی وجود داشته و بخش ایرانی ساکنان سرزمین ماد فقط بعدها بشکل قبیله آریائی ، جداگانه ای تشکیل شد ... <> رک همان تاریخ ماد، دیاکونوف ، ص ۱۹۱

۳۴ - رک : نشریه آغری ، شماره ۱۴۷ ، ۱۲۰ آبان ۱۳۹۲ ، عصیان قام آتا ، مولف : پروفسور ف. جلیلوف ، ترجمه: میرعلی رضائی ، صص ۱ و ۲

۳۵ - رک : دوققوز بیتیک ، آغاسی اوغلو، جلد سوم ، چاپ باکی ۲۰۱۴ ، ص ۲۹۸

۳۶ - تلفظ آشوری ماد بصورت " maday " و " amaday " بوده است.

۳۷ - تلفظ ایلامی واژه " ماد " بصورت " mata " می باشد که بی شباهت به اسم پادشاه هون نیست.

۳۸ - بنا به اذعان دیاکونوف برای واژه ماد هیچ اشتقاقی در زبان های هند اروپایی وجود ندارد چنانچه می گوید : ممکن است اصطلاح مادها، ریشه عیلامی- کاسسی داشته باشد ؛ رک همان تاریخ ماد، دیاکونوف ، ترجمه کشاورز ، ص ۱۹۲

۳۹ - لازم به ذکر است که در مواردی ایلام ذکر شده، منظور تمدن عیلام می باشد

۴۰ - رک : اورارتوها و ترکان باستان ، مهدی حسنی ، چاپ قالان یورد ، تبریز ، سال ۱۳۸۹ ، صص ۲۲۱ و ۲۲۲



تصویر شماره ۳- نوشتار ایلامی واژه "قاماتا" در کتیبه ایلامی داریوش که استاد شریانی محقق توانای زبان ایلامی و اکدی

آن را اینگونه خوانده اند : Kam/Kum/Qam/Qum –Ma -At/Ad -Ta/Da : Kam/Qum+Atta/Adda

البته استاد شریانی متذکر شدند که حکاکي Ta/Da به صورت کامل انجام نشده و فاقد دو میخ عمودی در انتهای آن می

باشد که احتمالاً به دلیل عدم اشراف کامل حکاک به خط ایلامی، تعجیل در اتمام کار و ... بوده باشد

لازم به ذکر است که دکتر امیرعلی نثار نوبری از محققین معاصر کشورمان نیز در بررسی گسترده و جامع خود در کتاب "نقدی بر تاریخ ماد دیاکونوف" به مباحث اسامی قبایل، نام های اشخاص مادی، ضرب المثل ها و توپونیم ها، مطابق با قاعده های مورد قبول دیاکونوف، اقرار علیف و سایر محققین این حوزه از منظر زبان ترکی پرداخته اند که کار بسیار فاخری می باشد که متأسفانه به دلیل گستردگی مبحث قادر به مطرح نمودن آنها نخواهیم بود، او درباره آثار و نشانه های زبان مادی می گوید: کتاب تاریخ ماد دیاکونوف حدود ۷۵۰ صفحه و حاوی حداقل ۴۰۰ تا ۵۰۰ نام اشخاص و امکان مادی است و در برخی موارد کتیبه های چون آنو بانی نی^{۴۱} و کتیبه های پارسی باستان لغات مشابه مادی فراوانی دارند. ایشان همچنین پس از بررسی کتاب "نگاهی نو به تاریخ ماد" که شامل ترجمه مقالات جدید مرتبط با موضوع ماد توسط وزیر منبری ترجمه و انتشارات دانشگاه کردستان به چاپ رسیده و در حین نگارش کتاب جدیدشان به من گفتند که لغاتی را که دیاکونوف و علیف از قلم انداخته بوده اند را در این کتاب یافتیم و کار تحقیقی زبان مادی تکمیل گردید.

در رابطه با ادعای طرفداران فرضیه زبان آذری درباره زبان اشکانی نیز باز همان شرایط زبان مادی حاکم است و مولفه های زبانی جهت تشخیص نوع زبان اشکانیان موجود نیست چنانچه جرج راولینسون در کتاب The_History_of_Parthian_Empire می گوید: « آنچه از زبان پارتی (اشکانی) در دست ماست، به غیر از اسامی

^{۴۱} - دکتر امیرعلی نثار نوبری با تکیه به گویش تبریزی واژه را "آنی بانی نی" کسی که پیشانی را بسته "می دانند.

ایشان آنقدر کم و ناکافی می باشد که تلاش برای اثبات وضعیتی قومی-زبانی ایشان، فقط با تکیه به آنها مقدور نمی باشد^{۴۲}
«دوباره تنها موارد قابل استناد، حدس هایی برای ریشه یابی تعدادی اسامی خاص^{۴۳} و بررسی سنت ها، عادات و سبک لباس پوشیدن و موارد اینچنینی می باشند و راولینسون این بار با تکیه به موارد مطرح شده دلایلی برای تورانی (غیرایرانی و ترک بودن) بودن مطرح می نماید^{۴۴} :

- غیر آریایی بودن پارتیان گرچه کاملاً ثابت نشده ولی دلایل قابل پذیرشی دارد.
- اسامی بازمانده از ایشان فاقد نام های زرتشتی اوستایی است.
- سرزمین پارتیان در محدوده جغرافیایی اوستا قرار ندارد.
- با بررسی مولفه های نام های ایشان، پارتیان^{۴۵} را می توان تورانی نامید. چنانچه به وجود پسوند ac در نام های چون : Phraat-ac-es , Vesac-es , Sinnac - es , Arsac – es اشاره و متذکر می گرد که این نوع پسوند مختص اسامی بابلی ، باسک و علی الخصوص زبان های تورانی می باشد و ادامه می دهد که وجود پسوند gese : گیز در نام های چون Volo-gese و Abda-gese نیز شبیه کاربرد آن در نام Tenghiz که از مشهورترین نام های ترکان است می باشد (باشد)
- تاکید بر ایرانی بودن پارتیان با تکیه بر اسامی محدودی که ممکن است ریشه ی ایرانی برای آنها ارائه داد امری دشوار است. (به Surena سردار اشکانی و شهر Jcerta اشاره نموده است که مرحوم زهتابی برای سورنا ریشه ترکی ارائه نموده و البته که وجود عناصر ایرانی پس از تبدیل حکومت پارتیان و جذب اقوام ایرانی در آن همانند آنچه برای امپراطوری ماد پیش آمده نیز امری اجتناب ناپذیر است ولی آنچه مشخص است ریشه و هسته اصلی پارتیان از ترکان بوده است)
- با استناد بر سنت ها، عادات ، پوشش و رفتار اشکانیان می توان آنها را نیز همانند ترکمن ها و تاتارها تورانی (= تورک) نامید. (اشاره به مواردی چون : اهمیت اسب در زندگی، شکار، تک همسری، حساسیت بر دور نگه داشتن زنان از نگاه بیگانگان، اهمیت سنت هایی برای نوشیدنی و ...).

^{۴۲} - رک :

The History Of Parthian Empire , George Rawlinson, E – artnow, 2018, chapter 2 : Their Ethnic character and Connections : The remains of the Parthian language , which we possess , beyond their names , are too scanty and too little to be depended on to afford us any real assistance in settling the question of their ethnic character.

^{۴۳} - جهت مطالعه بیشتر از منظر ترکی درباره اشکانیان رک : Begmyrat Gerey, Büyük "Part" Türk Devletini Kuran Atalarımız :

^{۴۴} - رک به همان کتاب مذکور در مورد پارت ها از جورج راولینسون همانجا

^{۴۵} - البته وجود ar در ابتدای نام Arsak نیز شبیه کاربرد آن در اسامی ترکان همانند آرتونقا ، ارسلان و... است.

پس چنانچه مشاهده نمودیم بررسی زبان های مادی و اشکانی مورد ادعا به دلیل کمبود مدارک و مولفه های زبان شناسی برای اثبات ایرانی بودن آنها امری ناممکن است و این در حالی است که نیم زبان آذری مدعا شده نیز چنین وضعیتی را داراست.

پ : نقد ادعاهای مطرح شده در رابطه با زبان آذری توسط جغرافی دانان اسلامی :

یکی از قوی ترین دلایل مورد ادعای طرفداران فرضیه زبان آذری استناد به نقل قول های برخی از مورخین و جغرافی دان های اسلامی است که قدیمی ترین نقل قول در این باره متعلق به « ابن ندیم » در کتاب الفهرست ^{۴۶} از " ابن مقفع " (عالم قرن دوم هجری قمری که در شهرهای فارس، اهواز، کرمان و بصره زندگی کرده است) می باشد ^{۴۷} به گفته ابن مقفع زبان مردم آذربایجان پهلوی (الفهلویه) است منسوب به پهل (فهل) یعنی سرزمینی که شامل ری و اصفهان و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان بوده است. همین گفته را حمزه اصفهانی (به نقل یاقوت، ۹۲۵/۳) و خوارزمی (ص ۱۱۲) نیز نقل کرده اند. شخص دیگری که به این زبان بدون ذکر نام آن اشاره کرده بلاذری است.

و این ادعای ما بر اطلاق پهل در مفهوم جغرافیا و نه زبان را با مراجعه به " ابن هشام، ابومحمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری (متوفای دهه دوم قرن دوم هجری قمری) " و محدث، مورخ، ادیب، نسب شناس و تدوین کننده مشهورترین کتاب درباره سیره پیامبر یعنی کتاب التیجان فی ملوک حمیر می توان تایید نمود، چنانچه وی در نقلی از مجلس معاویه بن ابی سفیان، آورده است : « قال معاویه: وما بال أذربيجان لله أنت؟ قال: له أنها كانت من أرض الترك واجتمعوا له ^{۴۸} : معاویه گفت : به خاطر خدا در رابطه با موضوع آذربایجان سخن می گویی ؟ (عبید) گفت : همانا آنجا (آذربایجان) سرزمین ترکان است و در آن جمع شده اند. »

تا اینجا خبری از زبان آذری در کار نیست و فقط از پهلوی در مفهوم جغرافیای باقی مانده از زمان اشکانیان سخن رفته است. اولین یادکرد از واژه " آذری " توسط یعقوبی که کتابش را در سال ۲۷۸ قمری نوشته است می باشد که در بیان ترکیب جمعیتی آذربایجان ، اطلاعاتی به سبک نویسنده کتاب مارکوپولو ^{۴۹} در اختیار خواننده می گذارد و آن ها را ترکیبی از عجم (دارای زبانی متفاوت با عربی) الآذریه (اشاره به نام سرزمین یا قوم ساکن سرزمین) و الجاودانیه (اشاره به پیروان گرایشی

^{۴۶} - تالیف کتاب الفهرست در سال ۳۷۷ ه.ق بوده است.

^{۴۷} - رک : دانشنامه بزرگ اسلامی المؤلف : مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی الجزء : ۱ صفحه : ۱۵۱، آذری(زبان) ، جلد: ۱ شماره مقاله ۱۵۱ به آدرس : <http://ar.lib.eshia.ir/23022/1>

^{۴۸} - رک : التیجان فی ملوک حمیر، عبد الملک بن هشام - جلد : ۱ صفحه : ۴۱۶ در کتابخانه آنلاین مدرسه فقاقت.

^{۴۹} - چنانچه نویسنده کتاب مارکوپولو شهر تبریز را دارای اقلیت های دینی و زبانی نام برده و ساکنان را بصورت ارمنی ، نسطوری، یعقوبی (اشاره به دین اقوام و نه زبان آن ها) و گرجی، پارسی (اشاره به ترکیب قومی - زبانی) در کنار اکثریت بومی مسلمان (در متن کتاب بصورت Muhammadism : پرستنده حضرت محمد و از نژادی شرور : evil generation آمده) ذکر می کند ، رک ، ص ۲۱۴ از کتاب :

The Travels of Marco Polo Volume 1 , Author: Marco Polo and Rustichello of Pisa, Release Date: January 8, 2004

از دین خرمدینی) گفته و ادامه می دهد؛ که ابتدا جاودانیه که بابک هم از آن ها بود ساکن شهر بڈ بودند و بعد از فتح ، اعراب وارد آنجا شدند ^{۵۰}.

چنانچه می بینیم این نقل هم کمکی به طرفداران فرضیه زبان آذری نمی کند چون نه از زبان آذری سخنی می راند و نه اطلاعات درستی از ترکیب جمعیتی آذربایجان می دهد بلکه از مردم آن ناحیه به دو دسته منتسب به آذربایجان و بصورت آذریه (عموم مردم آذربایجان) و طرفداران دین جاودانیه که گرایشی از خرمدینان بوده نام می برد.

شخص بعدی که کسروی و طرفدارانش به او رجوع کرده اند، المسعودی می باشد که کسروی در جایی از او و روایتش با لفظ عامیانه یاد می کند : « البته مسعودی و دیگران کردان را از «بنی عامر» نگاشته اند. لیکن اینها عامیانه است و ارجی به آنها نتوان نهاد ^{۵۱}»، ولی چون در ادامه مسعودی نوشته ای دارد که به درد او می خورد، او را با عنوان تاریخ نگار بنام، نام برده و می گوید « مسعودی تاریخ نگار بنام نیمه های سده چهارم هجری» در کتاب «التنبیه و الاشراف» چون استانهای ایران را از آذربایگان و ری و تبرستان و خراسان و سیستان و کرمان و فارس و خوزستان و دیگر جاها می شمارد چنین می گوید: «همه این شهرها و استانها یک کشور بود و یک پادشاه داشت، و زبانشان هم یکی بود اگرچه به نیم زبانهای گوناگون - از پهلوی و دری و آذری و دیگر مانند اینها - بخشیده می شد ^{۵۲}».

با نگاهی دقیق در اصل متن کتاب مسعودی و ترجمه های احمد کسروی و ابوالقاسم پاینده ^{۵۳} از این نقل قول مسعودی و مقایسه آن با سایر نقل قول های وی نکات جالبی به دست می آید که پس از آوردن متن عربی و ترجمه آن، در ادامه تیتروار به آن نکات خواهیم پرداخت:

^{۵۰} - متن عربی : وأهل مدن أذربيجان وكورها أخلاط من المعجم الأذرية والجاودانية القدم أصحاب مدينة البذ «۹» التي كان فيها بابك ثم نزلتها العرب لما افتتحت ، ر ك : <https://lib.efatwa.ir/40530/1/80>

^{۵۱} - ر ك احمد کسروی: « آذری یا زبان باستان آذربایجان »، نسخه الکترونیکی وبگاه ایران تاریخ ایران، ص ۶ ،

^{۵۲} - ر ك همان كتاب آذری باستان ،کسروی در پاورقی قبلی، ص ۸ ، به احتمال زیاد زبان آذری مورد ادعا همان ترکی خزری (چنانچه از آذربایجان نیز به صورت خزربایجان در منابع ترکمنی یاد شده) : کاسی (اسم قومی از ترکان + آر : مرد، دلاور، قهرمان) رایج در عهد خزرها بوده، بنابر این نظر زبان های باستان نیز در تبدیل خزربایگان به آذربایگان : آذربایجان بنا به تغییرات آوایی درست می نماید.

^{۵۳} - ما ترجمه آقای پاینده را ضمن مقایسه با متن عربی آورده و ترجمه همزمان را در مواردی که لازم به توضیح بیشتر دارد داخل پرانتز ارائه می دهیم : « پارسیان قومی (جناب پاینده چگونه فالفرس امه : در سرزمین فارس یعنی ایران کنونی امی است را پارسیان قومی ترجمه کرده است ؟) بودند که قلمروشان دیار جبل بود از ماهات و غیره تا مجاور ارمنیه و اران و بیلغان تا دربند که باب و ابواب است و ری طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و ابرشهر که نیشابور است و هرات و مرو و دیگر ولایت های خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز و دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر به این ولایت ها پیوسته است، همه این ولایت ها یک مملکت بود. پادشاهش یکی بود و زبانش یکی (در متن عربی لسانه واحد آمده که می توان زبانشان، سخنشان، قولشان آورد) بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند (در متن عربی انهم کانو یتانیون فی شی یسیر من اللغات : آن ها در چند زبان باهم اختلاف داشتند)، زیرا وقتی حروفی که زبان (در متن عربی اللغه) را بدان می نویسند یکی باشد و نحوه به هم پیوستن کلمات یکی باشد ذلک فی سائر الأشياء الآخر : همانا در بقیه موارد دیگر تفاوت دارند) چون پهلوی و دری و آذری و دیگر زبانهای پارسی (در متن عربی من اللغات الفرس : دیگر زبان های سرزمین فارس یعنی ایران که قبلاً هم چند مورد اصلی یعنی پهلوی و دری و آذری رو آورده است) . نگا ک : التنبیه و الاشراف، مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، نشر الکترونیکی علیرضا کیانی، ص ۵۷، نسخه الکترونیکی تارنمای www.Tarikhfa.com

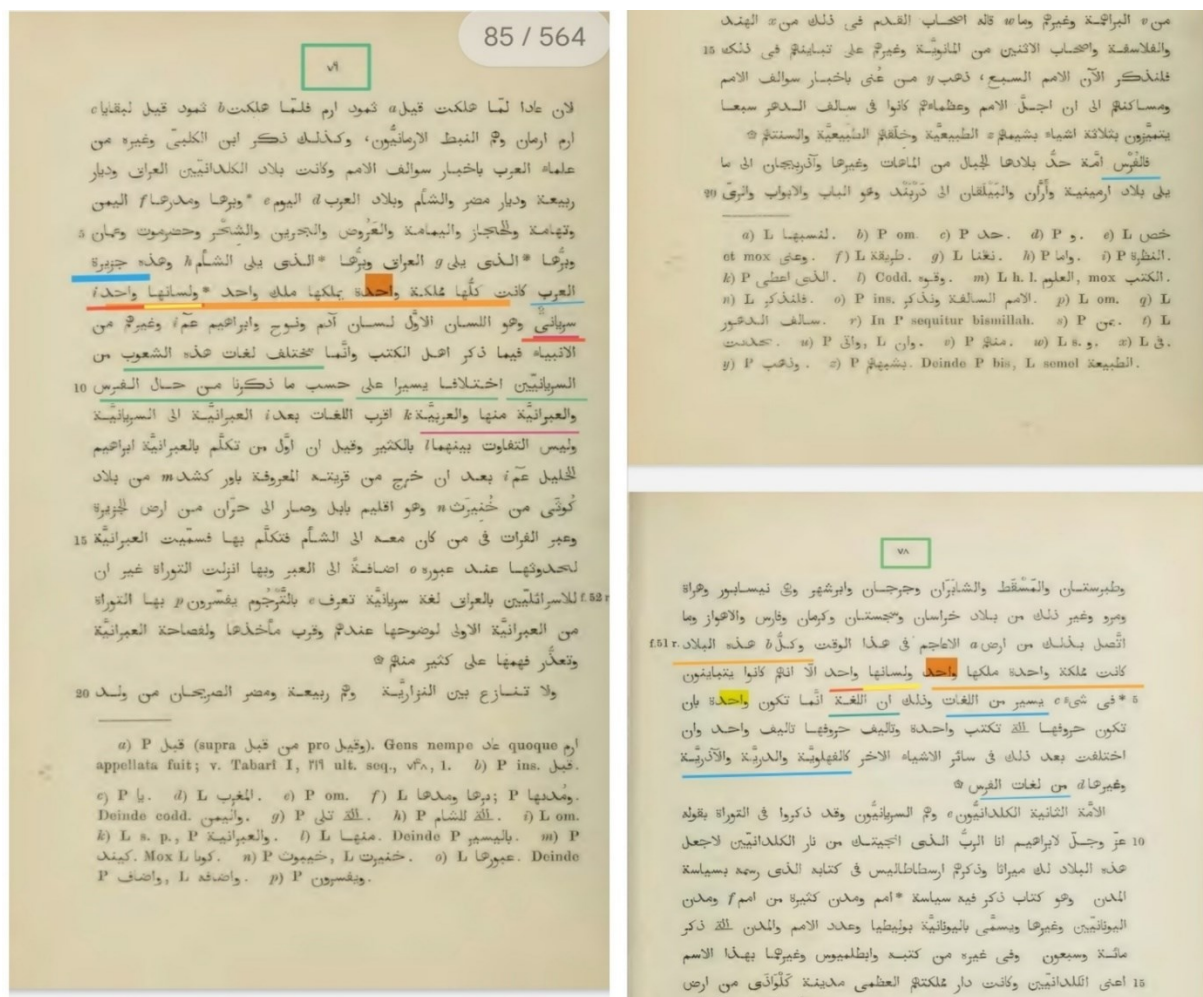
« فالفرس أمه حد بلادها الجبال من الماهات وغيرها وآذربيجان الى ما يلي بلاد أرمينية وآران والبيلقان الى دربند وهو الباب والأبواب والرى وطبرستان والمسقط والشابران وجرجان وابرشهر، وهي نيسابور، وهراة ومرو وغير ذلك من بلاد خراسان وسجستان وكرمان وفارس والأهواز، وما اتصل بذلك من أرض الأعاجم في هذا الوقت وكل هذه البلاد كانت مملكة واحدة ملكها ملك واحد ولسانها واحد، الا انهم كانوا يتباينون في شيء يسير من اللغات وذلك أن اللغة انما تكون واحدة بأن تكون حروفها التي تكتب واحدة وتأليف حروفها تأليف واحد، و ان اختلفت بعد ذلك في سائر الأشياء الأخر كالفهلوية والدريّة والآذرية وغيرها من لغات الفرس^{۵۴} : در (قلمرو، مملکت، فرمانروایی^{۵۵}) فارس (کاربرد جغرافیایی و سیاسی معادل ایران مد نظر بوده) امتی (گروه، نژادی از مردم، راه و روش) بودند که محدوده اش سرزمین های کوهستانی بود از ماهات (ماه بصره و ماه کوفه که همان ماد/ماذ / مای / مار بوده است) و سایر تا مجاور ارمنیه و اران و بیلقان تا دربند که باب و ابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و ابرشهر که نیشابور است و هرات و مرو و سایر مناطق خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز و دیگر سرزمین عجمان که در عصر کنونی به این ولایت ها پیوسته است، همه این ولایت ها یک مملکت بود. پادشاهی آن یکی (تحت امر یک پادشاه) بود و زبانش یکی بود (زبانشان، سخنشان، قولشان، در متن عربی؛ و لسانها واحد^{۵۶})، فقط در چند زبان باهم اختلاف داشتند (انهم کانو يتباينون في شيء يسير من اللغات)، زیرا وقتی حروفی که زبان (در متن عربی اللغة) را بدان می نویسند یکی باشد و نحوه به هم پیوستن کلمات یکی باشد زبان یکی است (استدلال عجیبی است چون فقط نوشتن و ترکیب کلمات را وجه اشتراک قرار داده است، شبیه این است که اگر یک امریکایی و یک ترکیه ای که با خط لاتینی که نحوه اتصال کلماتش نیز مشترک است نیز هم زبان به حساب آیند، پس گنجینه لغات و ساختار گرامری و قواعد چه می شود؟؟! نگارنده) و گرچه در بقیه مواد دیگر تفاوت داشته باشند مانند پهلوی و دری و آذری و دیگر زبانهای سرزمین پارس (در متن عربی من اللغات الفرس)

«

^{۵۴} - نگا ک : التنبيه والاشراف نویسنده : المسعودی، علی بن الحسین جلد : ۱ صفحه : ۶۷ و ۶۸ : <https://lib.eshia.ir/40028/1/67>

^{۵۵} - داخل پرانتزها از نگارنده سطور جهت فهم و ترجمه روان آورده شده است.

^{۵۶} - مسعودی از واژه لسان در دو جای نقل خود درباره سرزمین ایران و جزیره عرب استفاده کرده که در نقل عجیزه عرب آن را به صورت زبانشان یکی که سریانی است شرح داده و به وجود دو شعبه آن سریانی و عربی اشاره نموده ولی در نقل ایران خبری از اشاره به زبان و شعب برآمده از آن وجود ندارد و دری، پهلوی و آذری را زبان های جدا ذکر می نماید.



تصویر شماره ۴ - برگ هایی از کتاب تنبيه و الاشراف^{۵۷} که مسعودی در آن از واژه « لسان » برای اشتراك زبانی دو جغرافیای

ایران (فارس) و جزیره عرب استفاده نموده و شرایط حاکم زبانی در جزیره عرب با ایران را متفاوت آورده و به وجود ریشه

مشترک سریانی برای دو زبان (لغه) عبری و عربی اشاره نموده است، در حالی که به اختلاف چند زبان (اللغات) در ایران اشاره

و پهلوی، دری و آذری را زبان های متفاوت با دیگر زبان های (لغات) فارس آورده است.

۱- تحریف ترجمه عبارت « فی الفرس امة : در فارس (سرزمین، جغرافیا) امتی است » به « پارسیان قومی بودند » توسط آقای

پاینده و ارائه ترجمه متفاوت با او توسط کسروی و استفاده از اصطلاح ایران که شبیه ترجمه ای است که ما ارائه داده ایم و در

^{۵۷} - تصاویر مرتبط با کتاب تنبيه و الاشراف همگی از نسخه دانشگاه تورنتو که تصویری از نسخه دانشگاه لیدن به مشخصات زیر است :

کتاب التنبيه و الاشراف، لأبي الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي، و هو مؤلف مروج الذهب عفا الله عنه، طبع في مدينة ليدن المحروسة بمطبعة بريل سنة ۱۸۹۳

*آدرس نسخه دانشگاه تورنتو :

<https://archive.org/details/bibliothecageogr08goej/page/6/mode/1up>

واقع اشاره به نام مشهور جغرافیای آن روز ایران داشته است، چنانچه در طول تاریخ یونانی ها این جغرافیا را ماد، عثمانی عجم و... نیز نامیده اند.

۲- با دقت در مفهوم فارسی واژه عربی امت از لغت نامه های عربی^{۵۸} مفاهیم « گروه، نژادی از مردم، راه و روش » را مشاهده می نماییم که اگر آن را در کنار مفاهیم واژه « لسان : زبان، سخن، قول » قرار دهیم، امکان پرداختن به این احتمال که چرا مسعودی فقط در هنگام یادکرد از جغرافیای ایران و جزیره عرب از واژه لسان واحد استفاده نموده ؟ را می توان پیش کشید و البته که وی زبان لسان مشترک جزیره عرب را سریانی و دارای شعب عبری و عربی ذکر و خود تذکر می دهد که قضیه یکسانی زبان در جزیره عرب با جغرافیای ایران امری متفاوت است: « جزيرة العرب كانت كلها مملكة واحدة يملكها ملك واحد ولسانها واحد سریانی وهو اللسان الأول لسان آدم ونوح وإبراهيم عليهم السلام وغيرهم من الأنبياء فيما ذكر أهل الكتب وانما تختلف لغات هذه الشعوب من السريانيين اختلافا يسيرا على حسب ما ذكرنا من حال الفرس والعبرانية منها والعربية أقرب اللغات بعد العبرانية الى السريانية، وليس التفاوت بينهما بالكثير »

ترجمه عبارت : « جزیره عرب همه مملکتی یکپارچه، در اختیار یک پادشاه و لسان آنها نیز یکی که سریانی است و این لسان (زبان/سخن/قول، در واقع) لسان آدم، نوح و ابراهیم علیهم اسلام و باقی ذکر شده در نزد اهل کتاب می باشد، (در حقیقت) درباره زبان شاخه های سریانی ذکر شده با آنچه درباره سرزمین فارس (ایران) ذکر کردیم تفاوتی وجود دارد و عبری شاخه ای از همان سریانی و عربی نیز نزدیک ترین لغت (زبان) بعد از عبری به سریانی می باشد و تفاوت زیادی بین آن ها وجود ندارد »

ولی درباره ایران هیچ اشاره ای به آن زبان مادر ننموده و ضمن آوردن عبارت « انهم کانو یتباینون فی شی یسیر من اللغات : فقط در چند زبان باهم اختلاف داشتند» در ادامه با آوردن عبارت « ان اختلفت بعد ذلک فی سائر الأشياء الآخر کالفهلویة والدریة والآذریة وغيرها من لغات الفرس : گرچه در بقیه مواد دیگر تفاوت داشته باشند مانند پهلوی و دری و آذری و دیگر زبانهای سرزمین پارس » از دری، پهلوی و آذری به عنوان زبان های جداگانه استنباط می گردد که این امر خود نشانگر چند زبان بودن ملل داخل جغرافیای ایران می باشد و در واقع مفهوم عبارت « وکل هذه البلاد كانت مملكة واحدة ملكها ملک واحد

^{۵۸} - لازم به ذکر است که در ترجمه متون عربی از لغت نامه های آنلاین المنجد، قاموس نور که شامل ده ها لغت نامه عربی می باشد و معجم المعانی بهره برده ایم:

<https://noorlib.ir/en/book/view/>
<https://qamus.inoor.ir/ar/4E72G/%D8%A7%D9%84%D9%84%D8%B3%D8%A7%D9%86#sameRoot>
<https://www.almaany.com>
<https://www.almaany.com> ar/fa

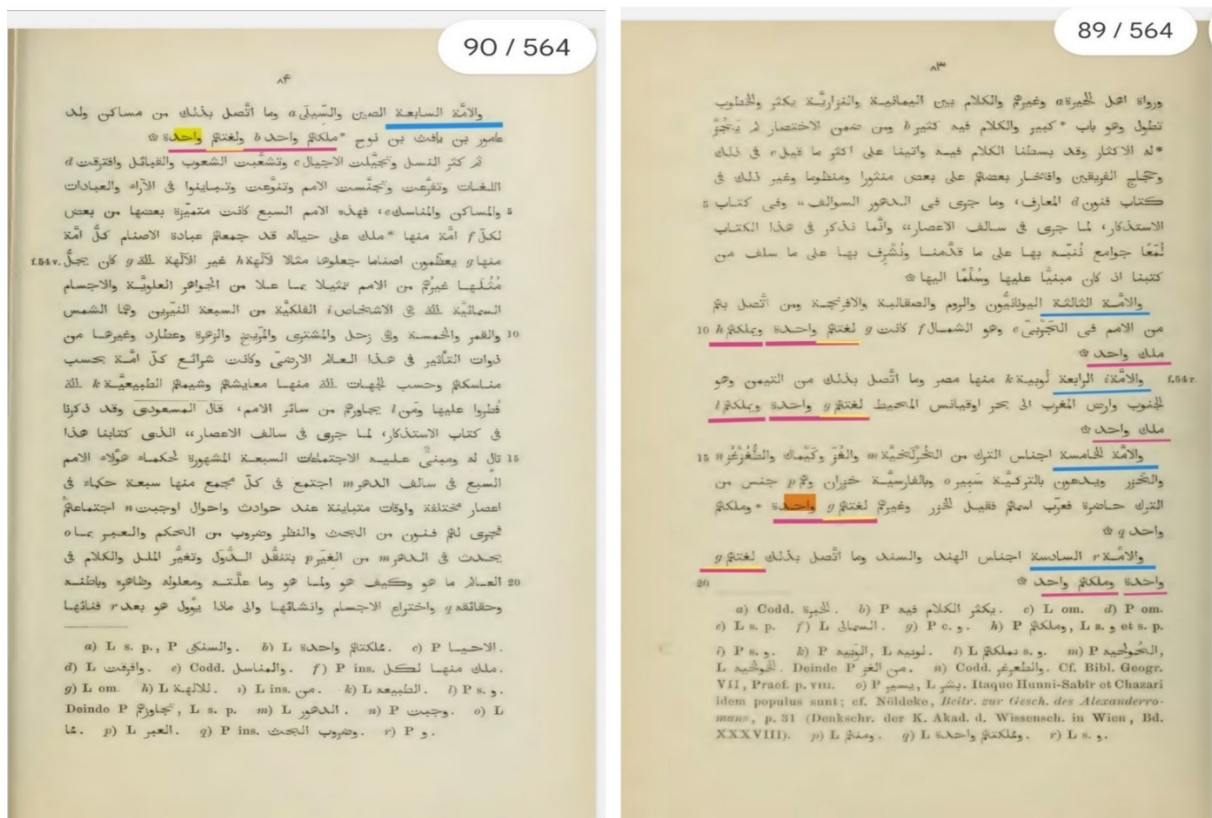
ولسانها واحد « را می توان اینگونه در نظر گرفت که « پادشاهی واحد بر کل این سرزمین ها حکمرانی نموده و سخن و قول همه پیرو و تحت امر او می باشد(یعنی مفهوم سیاسی و نه زبانی) ».

۳- با دقت در نقل مسعودی از ماهات(جمع واژه ماه در عربی) که در حقیقت « ماه بصره و ماه کوفه که همان سرزمین های قدیمی ماد/ ماز / مای / مار^{۵۹} » می باشند که لازم به ذکر است که ما در ترکیب پادشاهی ماد نیز شاهد حضور چندین قوم متفاوت به اذعان دیاکونوف و سایرین محققین در کنار توده اصلی و قدیمی ماد هستیم که همین شرایط را تا زمان حکومت مسلمین بر بصره و کوفه و الصاق سرزمین آذربایجان به عنوان بخشی از ولایت کوفه در جمع آوری مالیات و ارسال حکمران مشاهده می نماییم.

۴- مسعودی بعد از ذکر لسان واحد برای اکثریت سرزمین ایران عبارت « الا انهم کانو یتباینون فی شی یسیر من اللغات : فقط در چند زبان(لغتباهم اختلاف داشتند » را آورده و در تعریفی که دلایل یکسان دانستن زبان را آورده اینگونه شرح می دهد؛ « وذلك أن اللغة إنما تكون واحدة بأن تكون حروفها التي تكتب واحدة وتأليف حروفها تأليف واحد : زیرا وقتی حروفی که زبان(در متن عربی اللغة) را بدان می نویسند یکی باشد و نحوه به هم پیوستن کلمات یکی باشد زبان یکی است. در واقع این استدلال عجیب وی بیشتر درباره مقوله نگارش و orthography که به اشتراک نوشتن و ترکیب کلمات می پردازد صادق است وگرنه چگونه با این فرض اشتراک در حروف و نحوه اتصال کلمات، یک یهودی عبری و یک ترک خزری که با خط آن ها کتاب « نوم بتیک » را در ۱۲۰۰ سال قبل در جغرافیای خزران که آذربایجان هم بخشی از آن بوده نوشته را می توان هم زبان به حساب آورد در حالی که گنجینه لغات و ساختار گرامری و قوائد متفاوتی دارند؟! پس چیزی نمی ماند مگر اینکه بگوییم، مسعودی دوباره دید سیاسی را مد نظر قرار داده است.

۵- جالب است که مسعودی در این کتاب در ذکر سایر موارد(به غیر جغرافیای ایران و جزیره عرب) از عبارت های « لغتهم واحد و یملکهم ملک واحد : زبان مشترک و قلمرو آنها تحت امر یک پادشاه است، لغتهم واحد و ملکهم واحد : زبانشان یکی و پادشاهی شان یکی است، ملکهم واحد و لغتهم واحده : پادشاهی شان یکی و زبانشان یکی است »، استفاده نموده که باز دلیل دیگری بر تفاوت شرایط در این دو جغرافیا و علی الخصوص در ایران (چون وی زبان های رایج در جزیره عرب یعنی عبری و عربی را یکی آورده و تاکید نموده که در ایران قضیه فرق دارد و هیچ اشاره ای به نیای مشترک زبان های ایران ننموده است) دارد.

^{۵۹} - جناب دکتر محمد صادق نائی در سخنی به درستی توپونیم هایی چون « میانه (مایانا)، مراغه (ماراغا)، مرند (ماراند)، ماکو (ماهکو : مایکو)، ماهنشان (ماینشان) را مرتبط با مادها ذکر نموده اند که کاملاً همراستا با این موضوع می باشد.



تصویر شماره - برگ هایی از کتاب تنبیه و الاشراف مسعودی که از واژه «لغه» برای اشاره به زبان آن ها استفاده نموده

است، نسخه تصویری دانشگاه تورنتو

۶- مسعودی در نقل قول درباره اقوام تحت حاکمیت امپراطوری ترک خزر، متذکر می شود که خود ترکان برای اطلاق به همه آن اقوام (قارلق ها، اوغوزها، کیمیک ها، توققوز اوغوز یا همان اویغورها و خزرها که هسته اصلی آن حکومت هستند) از عنوان «سَبیر» یاد نموده و عرب ها به آن ها خزر می گویند که در واقع اشاره به قوم ترکان «سابیر: سابار: سویر: سوار: سو آر» دارد که یادگار آن ها را در توپونیم هایی چون بیله سوار (سابیر)، سیبری و سراب که حالتی وارونی از سابار: سابیر: سابیر (sarab < b,r > sabar) می توان مشاهده نمود و در حقیقت این سابیرها که یکی از اقوام قدیمی اتحادیه قوتیان بودند و «آن ها را قومی از هون ها نیز آورده اند، در زمان قباد دوم در ترکیب لشکر ساسانی در برابر روم حضور داشته و بعدها در نواحی دنیپر، رسنه و سبریه: سابیریه اقامت گزیده اند»^{۶۰}.

در نهایت اگر به تحریقاتی که به آن ها اشاره شد هم ورود نکنیم، باز واضح است که برخورد کسروی با روایات مسعودی متناقض است و گاهی او را با لفظ عامیانه و گاهی تاریخ نگار بنام یاد می کند، ضمناً او در ترجمه از لفظ نیم زبان ها برای

۶۰ - نگا ک لغت نامه دهخدا به نقل از قاموس اعلام ترکی

پهلوی- دری و آذری برای پایه ریزی فرضیه خود استفاده نموده است که چنین چیزی در متن عربی موجود نیست و گذشته از این، مسعودی در ذکر سرزمین هایی که عجم های سرزمین فارس آنجا زندگی می کنند أرمینیه را هم ذکر نموده ولی ذکری از زبان آنها نمی رود و همچنین در نقل قول خود آذری را هم سنگ پهلوی و دری ذکر می کند که این هم تناقضی دیگر برای فرضیه آذری است چون اولاً فرضیه زبان آذری با فرض اینکه آذری شاخه ای از پهلوی است بنا نهاده شده ولی اینجا آذری هم سنگ پهلوی ذکر شده است، ولی در روایات سایرین هیچگاه آذری و پهلوی کنار هم آورده نشده اند، ثانیاً محل متکلمین آذری در این نقل قول مشخص نشده است.^{۶۱}

نفر بعدی که طرفداران فرضیه نیم زبان آذری از او نقل قول می کنند حمزه اصفهانی (در گذشته به سال ۳۶۰ قمری) می باشد، او به نقل از یک ایرانی نو مسلمان به نام زرتشت بن آذرخور معروف به ابوجعفر محمد بن مؤید متوکلی و پس از نام بردن انواع دبیره که هر کدام کاربرد خاصی داشتند (مثلاً برای ثبت خراج، احکام، خزینه داری و...) می گوید^{۶۲} : ... و خطوط نگارشی (کتابت) غیر از آنچه اسامی شان آورده شد نیز وجود داشته که به غیر از این هفت خط ذکر شده بقیه باقی نمانده، همانطور که در سخن راندن از پنج زبان (لغت) پهلوی، دری، فارسی، خوری و سریانی استفاده می کردند، اما پهلوی، زبان پادشاهان در محافلشان و منسوب به پهل بود و پهل اسمی که است که بر پنج سرزمین اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان می گفتند و اما زبان فارسی که مناسب زبان و مجالس مؤید ها و همچنین زبان ساکنان (ولایت) فارس بود و اما زبان دری، زبانی که ساکنان بلاد مداین و پادشاهان آنجا بدان سخن می گفتند که در واقع زبان اهل مشرق و بلخ بود و اما خوزی زبان اهل خوزستان بود که اشراف در خلوت به آن سخن می راندند و زبان سریانی زبان مردم ساکن قلعه آندلس بود.... چنانچه مشاهده می شود اطلاعاتی که اصفهانی در اختیار ما می گذارد مشوش است، او زبان مداین هفت شهر منتسب به اشکانیان و سپس ساسانیان و محل حضور و حکومت سلمان فارسی را زبان دری معرفی می کند که با قول مشهور مخالف است) چون زبان دربار اشکانیان و ساسانیان به دو نوع پهلوی مشهور هستند) و حتی خود او نیز به این قضیه که زبان دری زبان اهل مشرق و بلخ بوده معترف است ولی اطلاعاتی درباره رایج شدن آن در جغرافیایی با این فاصله مکانی را در اختیار نمی گذارد ،

^{۶۱} برای مشاهده متن عربی رک کتابخانه آنلاین مدرسه فقاها: التنبيه والإشراف (المسعودی، علی بن الحسین) ، جلد : 1، صفحه : ۶۷-68

^{۶۲} - متن عربی : ... وکانت کتابات غیر ذلک درست أسماؤها ولم تبق ؛ فكانوا يستعملون في الكتابة هذه الأنواع السبعة كما كانوا في المنطق يستعملون خمس لغات و هي : الفهلوية ، والدريّة ، والفارسية ، والخوزية ، والسريانية .

فأما **الفهلوية** ، فكان يجري بها كلام الملوك في مجالسهم و هي لغة منسوبة إلى فهلّة ، و فهلّة اسم يقع إلى خمسة بلدان وهي : اصفهان والري وهمدان و ماه نهاوند ، و آذربيجان وأما **الفارسية** فكان يجري بها كلام الموايذه ومن كان مناسباً لهم و هي لغة اهل الفارس . وأما **الدريّة** فهي لغة من المدائن وبها كان يتكلم من باب الملك فهي منسوبة إلى حاضرة الباب والغالب عليها من لغات أهل المشرق ولغات أهل بلخ ، و أما **الخوزية** فهي لغة أهل خوزستان وبها كان يتكلم الاشراف في الخلاء ، و **السريانية** ، لغة منسوبة إلى ارض سورية وفي لغة العراق النبطية ، الفهمين اسم قلعة بالاندلس وهي من أعمال طليطلة » و الفهندجان بفتح أوله وكسر ثانيه وسكون النون وبعد الدال جيم وآخره نون من قري همدان...

رک کتاب التنبيه على حدوث التصحيف، حمزه بن حسن اصفهانی، چاپ بيروت، صفحه ۲۳

در خصوص زبان پهلوی هم همان حرف ابن مقفع را مطرح و فقط از جغرافیای مشهور دوره اشکانی نام می برد، هیچ اطلاعاتی در مورد زبان آذری که معاصر پهلوی رایج بوده و مسعودی از آن سخن گفته، نمی دهد، اطلاعات درستی درباره زبان خوزی هم ارائه نمی دهد و در کل استناد به این قول پر از تناقض او برای دفاع از فرضیه آذری امری به دور از روش علمی می باشد. اصطخری جغرافی دان قرن چهارم هجری قمری دیگر منبع مورد استناد طرفداران فرضیه آذری است که در روایت خود می گوید ^{۶۳} : زبان آذربایجان، ارمینیّه و اران به غیر اهل " دبیل " و پیرامون آن که به زبان ارمنی حرف می زند ، فارسی و عربی است و مردم بردعه نیز به زبان ارانی سخن می گویند...

دوباره یک نقل قول پر از تشویش و تناقض را شاهد هستیم که زبان آذربایجان، اران و ارمینیّه را فارسی و عربی (ممکن است منظور او زبان نگارش یا زبان رسمی دولتی، باسواد ها و... بوده) ولی ناحیه دبیل واقع در همان محدوده را بزرگتر از اردبیل دارای مردمانی اکثریت به سور و نصارا و البته شهر را دارای مسجد جامع و بافت مسلمان و ولایتی در ارمینیّه ذکر ^{۶۴} و زبان اهالی دبیل را ارمنی و زبان مردم بردعه را ارانی می خواند، سوالی که پیش می آید چرا خود ارمنی ها به ارمنی و ارانی ها به ارانی (اگر ارانی را زبان فرض کنیم؟!) سخن نمی گویند؟!!!

آیا چیزی به غیر اشاره به زبان نوشتاری آن زمان که عربی و فارسی بوده و سپس تطبیق نام جغرافیایی مناطق به زبان اهالی آن هم با نقل قول اشتباه مطرح است!!

چنانچه می بینیم از این نقل قول اصطخری جغرافی دان که از منظر جغرافی به مقوله زبان نگاه کرده نیز سند معتبری برای پی ریزی فرضیه زبان آذری بدست نمی آید.

مقدسی جغرافی دان قرن چهارم که کسروی به او رجوع کرده و به نقل از او در کتاب آذری خود می گوید : ... چون از آذربایجان سخن می راند چنین میگوید : «زبانشان خوب نیست (لهجه دارند ؟!) و در ارمنستان بارمنی و در آران بآرانی سخن گویند. فارسی شان را توان فهمید در پاره حرفها بزبان خراسانی مانده و نزدیک است ^{۶۵}، اما نقل مقدسی به اینجا ختم نشده و او در

^{۶۳} - متن عربی : ... و لسان آذربایجان و ارمینیّه و الرّان الفارسیّه و العربیّه غیر آنّ اهل دبیل وحوالیها یتکلمون بالارمنیّه و نواحی برذعه لسانهم الرانیّه... ، رک : المسالك والممالك للاصطخری او مسالك الممالك لیدن، الإصطخری، جلد : ۱، صص ۱۹۱ و ۱۹۲ در سایت مدرسه فقهات به آدرس : <http://lib.eshia.ir/40541/1/192>

^{۶۴} - متن عربی : واما دبیل فاتها مدینه اکبر من اردبیل وهی قصه ارمینیّه وبها دار الاماره کما انّ دار الاماره بالران برذعه ودار الاماره بآذربایجان اردبیل وعلیها سور والنصارى بها کثیر ومسجد الجامع لجنب البیعه ویرتفع بها ثیاب الصوف... رک همان کتاب اصطخری که در پاورقی قبل ذکر شد به آدرس کتابخانه مدرسه فقهات و دبیل را جستجو کنید.

^{۶۵} رک : احمد کسروی: «آذری یا زبان باستان آذربایجان» ، نسخه الکترونیکی وبگاه ایران تاریخ ایران، ص ۸، اگر زبان مردم آذربایجان پهلوی یا آذری بوده نمی توانسته به خراسانی نزدیک باشد، مگر اینکه زبانشان را از روی تلاش و در مدارس یاد گرفته باشند که اصطلاح زبانیشان خوب نیست نیز در همین راستا می باشد.

جایی ضمن معرفی آذربایجان (او بنای آذربایجان را متعلق به یکی از نوادگان حضرت نوح به نام آذرباد می داند) شهرهایی چون اردبیل، تبریز و مغان و وضعیت جغرافیایی آن ها سخن رانده و می گوید : گویند آنجا (اردبیل) هفتاد زبان رایج است ^{۶۶}. شاهد هستیم با چه نقل قول عجیب و غریب و خنده داری روبرو هستیم که دوباره نام سرزمین (همانند ارمنی و ارانی، خراسانی) را به عنوان زبان ذکر نموده و اردبیل را دارای هفتاد زبان می نامد!!!

در حالی که اگر از همین مقدسی سوال می شد که نام آن هفتاد زبان در عصر خود را بیاور عاجز می ماند و حتی در عصر حاضر که زبان ها گسترش یافته اند نیز وجود هفتاد زبان در چنین جغرافیای کوچکی محال است و این امر کاملاً به ضرر کسروی و فرضیه وی می باشد.

چگونه کسروی با تکیه به چنین نقل قول کاملاً نادرست و مشوش زبانی از یک جغرافی دان غیر فارس که بر پایه شنیده های عجیب و غریبش بوده کتاب نوشته و فرضیه زبانی برپا نموده و تحت تبلیغات شدید هویت ترکی آذربایجان را زیر سوال برده، خود گویای سطح سواد کسروی یا رندی او و شرایط حاکم زمان اوست .

کسروی به نقل از یاقوت الحموی جغرافی دان قرن هفتم ه. ق در کتاب خود می نویسد : ۴- یاقوت حموی جغرافی نگار دانشمند سده هفتم درباره آذربایجان مینویسد: « نیمزبانی دارند که آذریه نامیده شود و کسی جز از خودشان نفهمد ^{۶۷}. ما در ادامه عین نقل قول حموی را آورده و ترجمه می کنیم :

قال أبويعون اسحاق بن علي في زيجته: أذربيجان في الإقليم الخامس، طولها ثلاث وسبعون درجة، وعرضها أربعون درجة. قال النحويون: النسبة إليه أذري، بالتحريك، وقيل: أذري بسكون الذال، لانه عندهم مركب من أذربيجان، فالنسبة إلى الشطر الاول، وقيل أذري، كل قد جاء ... و لهم لغة يقال لها: الا ذرية، لا يفهمها غيرهم ^{۶۸} : ابويعون از اسحاق پسر علی در زیحه می گوید : آذربایجان دارای پنج ولایت است، طولش هفتاد و سه درجه، عرضش چهل درجه. علمای صرف و نحو گویند؛ نسبت اطلاق آذری به وسیله قرار دادن ساکن بر روی ذال در نزد آنها ترکیبی از " آذر " و " بیجان " است، برای بیان نسبت آنها به آذربایجان، تمام اشخاصی از آنجا (آمده) باشند را " آذری " خوانند... و آنها زبانی دارند که آن را " آذریه " خوانند که به غیر از خود آن ها، کسی آن را متوجه ^{۶۹} نمی شود.

^{۶۶} رک متن عربی : آذربيجان فإنها كورة اختطها [۱] اذرباذ بن بيوراسف بن الأسود بن سام بن نوح عم قصبتها وهي مصر الإقليم أذربيل [۲] بها جبل مساحتها مائة وأربعون فرسخا كله قري ومزارع يقال ان به سبعين [۳] لسانا كثرة خيرات أذربيل [۴] منه أكثر [۵] بيوتهم تحت الأرض... ، رک احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم، المقدسي البشاري جلد : ۱ صفحه : ۳۷۵ در كتابخانه آنلاين فقاها.

^{۶۷} - رک احمد کسروی: « آذری یا زبان باستان آذربایجان » ، ص ۸

^{۶۸} رک : معجم البلدان نویسنده : الحموی، یاقوت جلد : ۱ صفحه : ۱۲۸ به آدرس کتابخانه آنلاين مدرسه فقاها :

^{۶۹} حموی برای زبان مردم سودان نیز از عبارت کسی زبان آنها را نمی فهمد : وأهلها سودان جدا ولهم لغة برأسها لا يفهمها غيرهم ، در مقایسه با بلاد همسایه استفاده نموده که عین کاربرد را برای مردم آذربایجان در مقایسه با بقیه مناطق دارد.

کسروی در ترجمه روایت حموی هم دست به تحریف زده و عبارت " نیم زبانی دارند " را وارد نموده و با عدم ارائه ترجمه بقیه سخنان او تلاش نموده از شرح اصطلاحاتی چون " آذری " و " آذری " که بنا به توضیح حموی نسبت اطلاق مردم بومی به سرزمین آذربایجان از دیدگاه لغوی (آذری) و سکونت (آذری) است را پنهان کند تا بتواند عبارت " کسی جز خودشان زبان آن ها را نمی فهمد (کسی یعنی اقوام همسایه سرزمین های مجاور اعم از فارس و عرب و...) را گنگ و نامفهوم جلوه داده و تفاوت زبانی مردم آذربایجان با همسایگان آنها را پنهان نماید.

در نقل داستان ابوالعلائی معری و شاگرد او ابو زکریا خطیب تبریزی کسروی آورده است : گفت: برخیز، من چشم براه تو میدارم . من برخاسته نزد آن مرد همسایه رفتم و بآذری (البته کسروی در پاورقی کتابش آورده است که در >> کتاب انساب سمعانی که در اروپا پیکره برداشته اند بجای «الاذریه» «الاذریجیده» است باید گفت: رونویس دست در آن برده و یا شاید درست آن «الاذریجیه» بوده << گفتگوی فراوان کردیم و هرچه میخواستیم از وی پرسیدم، و چون پیش استادم برگشته نشستم ، پرسید این چه زبانی بود که گفتگو داشتید؟!..

گفتم: این زبان مردم آذربایجان است ^{۷۰}. اما ببینیم در اصل متن چه آمده : >> فقال: قم، أنا أنتظرک، فقلت وکلمته بلسان الأذریة شیئا کثیرا إلى أن سألت عن کل ما أردت، فلما رجعت وقعت بین یدیہ قال لی: أی لسان هذا؟ قلت: هذا/ لسان أهل- [۴] آذربایجان... ^{۷۱} << : پس گفت ، من منتظر تو می مانم، پس بپا خواسته پیش آن مرد رفته و به زبان آذری فراوان با سخن گفته و تمام پرسش های خود را از او جویا شدم، سپس برگشته و نزدش نشستم ، گفت این (زبانی که حرف زدید) چه زبانی بود؟ گفتم این زبان مردمان آذربایجان است.

دوباره کسروی زبان " آذری " را که طبق توضیح یاقوت حموی نشان دهنده نسبت سکونت است را عمدا یا سهوا به " آذری " تحریف نموده ، البته که الفاظی چون " آذری، آذریه ، آذربایجیه " همگی برای بیان محل زندگی شخص بکار می رود چنانچه پهلوی، کرمانی، تبریزی و... که جغرافی دانان و مورخین عرب به کار برده اند و نمی توان با تکیه بر آن ها زبانی جعلی برای مردم آذربایجان به وجود آورد.

برخی از محققین ادامه دهنده فرضیه زبان آذری نیز تلاش کردند تا از روایات دانشمندان عرب لغتی از زبان مردم باستانی آذربایجان را ذکر کنند که با فرض آذری بودن زبان به تحلیل آن پرداخته اند که مشهورترین مثال آن لغت " حان " که واریانته از لغت خان / کان است می باشد، چنانچه ایشان نقلی از بلاذری مورخ و جغرافی دان (درگذشت به قرن سوم قمری) آورده

^{۷۰} رک احمد کسروی: « آذری یا زبان باستان آذربایجان »، نسخه الکترونیکی وبگاه ایران تاریخ ایران، ص ۹ ،

^{۷۱} رک : الانساب للسمعانی نویسنده : السمعانی، عبد الکریم جلد : ۳ صفحه : ۹۳ سایت مدرسه فقاقت

اند : ۸۱۸ - وحدثنی الحسین بن عمرو وأحمد بن مصلح الأزدی، عن مشایخ من أهل أذربيجان قالوا : قدم الوليد بن عقبه أذربيجان ومعه الأشعث بن قیس. فلما انصرف الوليد ولاء أذربيجان فانتقضت. فكتب إليه يستمده. فأمدته بجيش عظیم من أهل الكوفة. فاتب الأشعث بن قیس حانا حانا - وألحان الحائر في كلام أهل أذربيجان - ففتحها على مثل صلح حذیفه وعقبه بن فرقد، وأسكنها ناسا من العرب من أهل العطاء والديوان، وأمرهم بدعاء الناس إلى الاسلام ٧٢ : رواية کردند حسین بن عمرو و احمد بن مصلح ازدی از بزرگان اهل آذربایجان که گفته اند : ولید بن عقبه و به همراه اشعث بن قیس به آذربایجان آمدند و چون ولید در جنگ با آذربایجانی ها شکست خورد، پس نامه ای نوشته و درخواست کمک نمود، پس سپاه عظیمی از مردم کوفه گسیل شد، پس اشعث بین قیس تا "حانا حانا" پیش روی کرد - و حان در کلام مردمان آذربایجان در مفهوم حائر (این واژه چند معنی دارد : حائر : ج حوران و حیران [حیرا] ، ١-جائی که در آن آب گرد آمده باشد، ٢-زمین مطمئن که اطراف آن مرتفع و بلند باشد ٧٣ که با توجه به ادامه جمله معنی دوم در مفهوم زمین مرتفع و بلند که منظور قلعه، دژ شهر و مانند آن است مناسب به نظر می رسد تا آنگیر!!

چون کسی که تجربه اندکی از رویدادهای نظامی و مواجهه با سپاه کثیر دشمن را دارد، می داند که چاله آنگیر و اطراف آن محل خوبی برای تجمع و دفاع نمی باشد و قبل از ورود سپاه عظیم دشمن، معمولاً آنگیرهای معروف و چاه ها را مسدود یا مخفی می نموده اند تا به سپاه تازه وارد غیر بومی شوک عظیمی وارد گردد) می باشد - پس آنجا (حانا حانا : در واقع نام قلعه بوده) را بدون جنگ و شبیه صلح حذیفه و عقبه بن فرقد فتح نموده و مردمی عرب از اهالی عطاء و دیوان را در آنجا اسکان داده (در قلعه اسکان داده یا در چاله آب و آنگیر؟!) و مردم را به دین اسلام دعوت نمود.

" حانا حانا" شبیه نام دژ-شهر زیر زمینی افراسیاب تورانی Hankana در متون زرتشتی و اوستا است ٧٤ و احتمال دارد این واژه در بین ترکان آذربایجان بقای خود را حفظ کرده و دوباره به قلعه ای اطلاق شده باشد.

درباره ریشه یابی واژه Hankana : حدس ما اینست که واژه Hankana متشکل از دو قسمت " Han-هان " یا " خان " لقب معروف بزرگان ترکان، که لقبی در خور برای افراسیاب است و پسوند " Kənd -kən " کند، کن (کن بنا به کاشغری شکل کوتاه شده کند است) " واژه ای کاربردی برای شهرها توسط ترکان به اذعان شیخ محمود کاشغری که برای آن مثال

٧٢ رک فتوح البلدان، البلاذری، ج ٢، صفحه ٤٠٣ در مدرسه فقهات.

٧٣ - رک لغت نامه عربی المعانی آنلاین، ماده حان

٧٤ - رک : اورارتوها و ترکان باستان، مهدی حسینی، ص ١٠٥ پاورقی به نقل از مقاله یارشاطر از ایرانیکا

هایی نیز همانند " تاشکند ، سمیز کند، تونکند ذکر نموده، البته این واژه احتمالاً در اصل تغییر یافته واژه کهن سومری Gana^{۷۵} در مفهوم ناحیه، محل و... است^{۷۶}.

لازم به ذکر است ترک بودن مردم آذربایجان توسط مورخین اسلامی به وضوح ذکر شده است ولی کسروی و طرفداران فرضیه نیم زبان آذری آنها را نادیده گرفته اند که ما اینجا به ذکر دو نمونه بسنده می کنیم :

- ابن هشام، ابومحمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری (در گذشته به دهه دوم قرن دوم هجری قمری) محدث، مورخ، ادیب، نسب شناس و تدوین کننده مشهورترین کتاب درباره سیره پیامبر در کتاب التیجان فی ملوک حمیر در نقلی از مجلس معاویه بن ابی سفیان می گوید : قال معاویه: وما بال آذربيجان لله أنت؟ قال: له أنها كانت من أرض الترك واجتمعوا له^{۷۷} : معاویه گفت : به خاطر خدا در رابطه با موضوع آذربایجان سخن می گویی ؟ (عبید) گفت : همانا آنجا (آذربایجان) سرزمین ترکان است و در آن جمع شده اند.

- سدیدالدین محمد بن محمد عوفی در کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات از قیام بیست هزار تورک آذربایجانی در زمان خلافت عمر ابن عبدالعزیز خبر می دهد! عوفی در ذکر حوادث دوره خلافت عمر ابن عبدالعزیز (دوران خلافت از سال ۹۹ تا ۱۰۱ هـ. قمری همزمان با دوره امام باقر علیه السلام) می نویسد: "در عهد او خبر آمد که بیست هزار سوار به آذربادگان برون آمده است و روی به خرابی بلاد نهاده. امیرالمؤمنین عمر ابن عبدالعزیز، عمر حاتم ربیعی را فرمود که چهار هزار مرد بر و با آن ترکان حرب کن^{۷۸}."

- در تاریخ طبری در فتح آذربایجان توسط اعراب می آورد : « (و فی هذه السنه) غزا الجراح بن عبدالله الحکمی و هو امیر علی أرمینیه و آذربيجان أرض الترك ففتح علی یدیه بلنجرم و هزم الترك... : و در این سال جراح بن عبدالله الحکمی جنگ کرد. او امیر ارمنستان و آذربایجان^{۷۹} سرزمین ترکان بود. وی بلنجرم را با دستان خویش فتح کرد و ترکان را شکست داد^{۸۰} (در حقیقت طبری در اینجا آذربایجان را به صورت قطعی سرزمین ترکان معرفی می نماید و از گسترش جنگ توسط جراح تا مناطق شمالی

^{۷۵} - چنانچه در لغت نامه سومری پنیلوآنی آمده :

Gana [field] : (666x: ED IIIa, ED IIIb, Ebla, Old Akkadian, Ur III, Old Babylonian) wr. gana₂; gan₂-ne₂ "field; area (of a geometric figure)" Akk. Eqlu

^{۷۶} - رک : اورارتوها و ترکان باستان، مهدی حسنی، ص ۱۰۵ پاورقی

^{۷۷} - رک : التیجان فی ملوک حمیر، عبد الملك بن هشام جلد : ۱ صفحه : ۴۱۶ در کتابخانه آنلاین مدرسه فقاقت.

^{۷۸} - ترک جوامع الحکایات و لوامع الروایات، محمد بن محمد عوفی، تصحیح دکتر جعفر شعار، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۴، ص. ۲۵۳

^{۷۹} - به احتمال زیاد زبان آذری مورد ادعا همان ترکی خزری (چنانچه از آذربایجان نیز به صورت خزربایجان در منابع ترکمنی یاد شده): کاسری (کاس : اسم قومی از ترکان + آر : مرد، دلاور، قهرمان) رایج در عهد خزرها بوده، بنابر این نظر دکتر امیرعلی نثار نوبری نگارنده کتاب سیری در زبان های باستان نیز در تبدیل خزربایگان به آذربایگان : آذربایجان بنا به تغییرات آوایی درست می نماید.

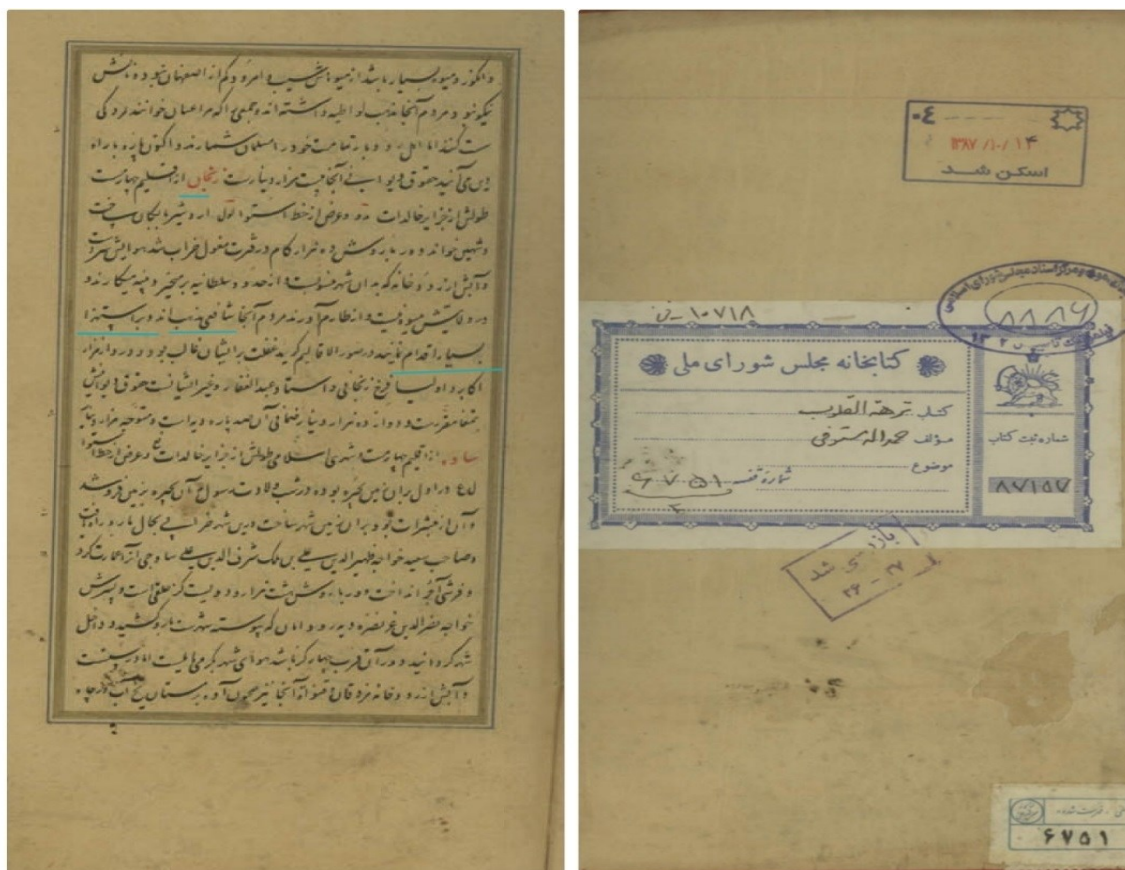
^{۸۰} - نگاک : تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۸، سایت مدرسه فقاقت

حکومت خزران نیز سخن می راند و تلاش مترجمین مغرض بر ترجمه اشتباه نوشتار امری جدید نبوده و این امر به کسی که آشنایی با زبان عربی دارد پوشیده نخواهد ماند)

ت: نقد ادعاهای مطرح شده از نزهت القلوب و سفرنامه چلبی، درباره زبان آذری:

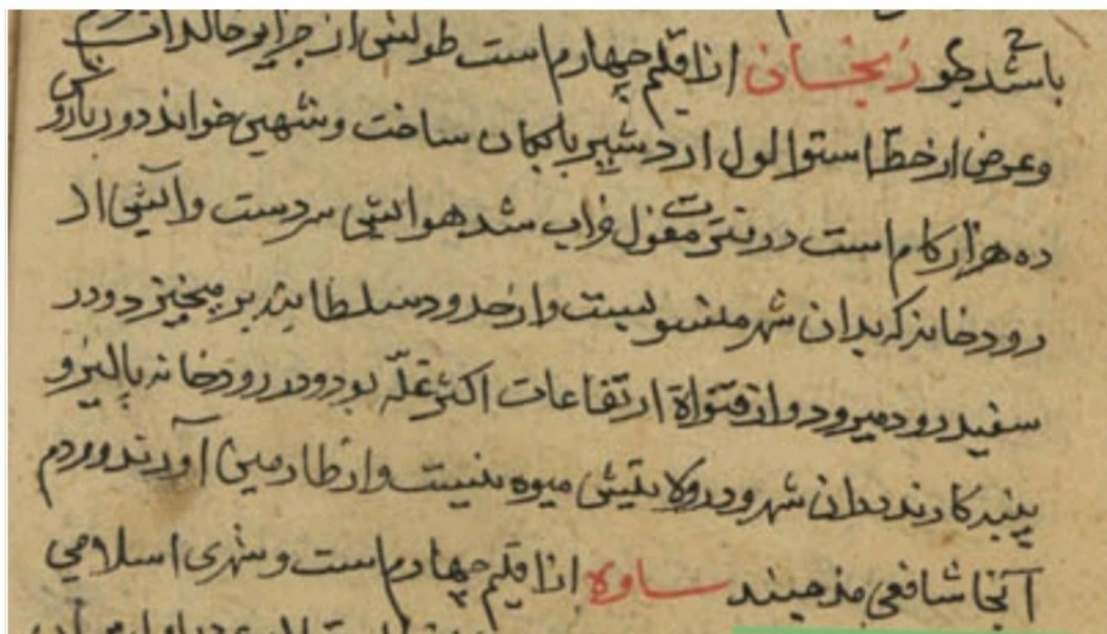
از مهمترین مستندات تاریخی که طرفداران زبان آذری رجوع نموده اند کتاب نزهت القلوب حمد الله مستوفی و سفرنامه اولیاء چلبی می باشد که در ادامه به ترتیب ادعاهای مطرح شده از آن ها را آورده و نقد می کنیم:

یکی از ادعاهای مرتبط با اثر مستوفی اینست که او در کتابش زبان ساکنان زنگان و مراغه را پهلوی ذکر نموده، ولی این در حالی است که با رجوع به دو نسخه خطی کتابخانه مجلس می بینیم که در مورد زبان مردم زنگان چیزی ذکر نشده است⁸¹:



تصویر شماره ۶- برگی از نسخه خطی نزهه القلوب مستوفی به شماره ثبت ۸۷۱۵۷ کتابخانه مجلس درباره شهر زنگان می باشد که هیچ سخنی درباره زبان آنجا نرفته است.

81 - فقط در نسخه بی نام و نشان ویکی پدیای فارسی که منبعی برایش ذکر نشده، آورده: "زبانشان پهلوی است را نسبت" آورده که باز هم نظر قطعی صادر نشده است و شبیه اینست که بگویند ترکی فلان ناحیه فارسی است را نسبت، یعنی لغات دخیل دارد که باز دلیل فارس زبان بودن نیست.



تصویر شماره ۵- برگه از نسخه خطی نزهه القلوب مستوفی به شماره ثبت ۷۶۴۸۰ کتابخانه مجلس درباره شهر زنجان می

باشد که هیچ خبری از اشاره به زبان آن ها نیست.

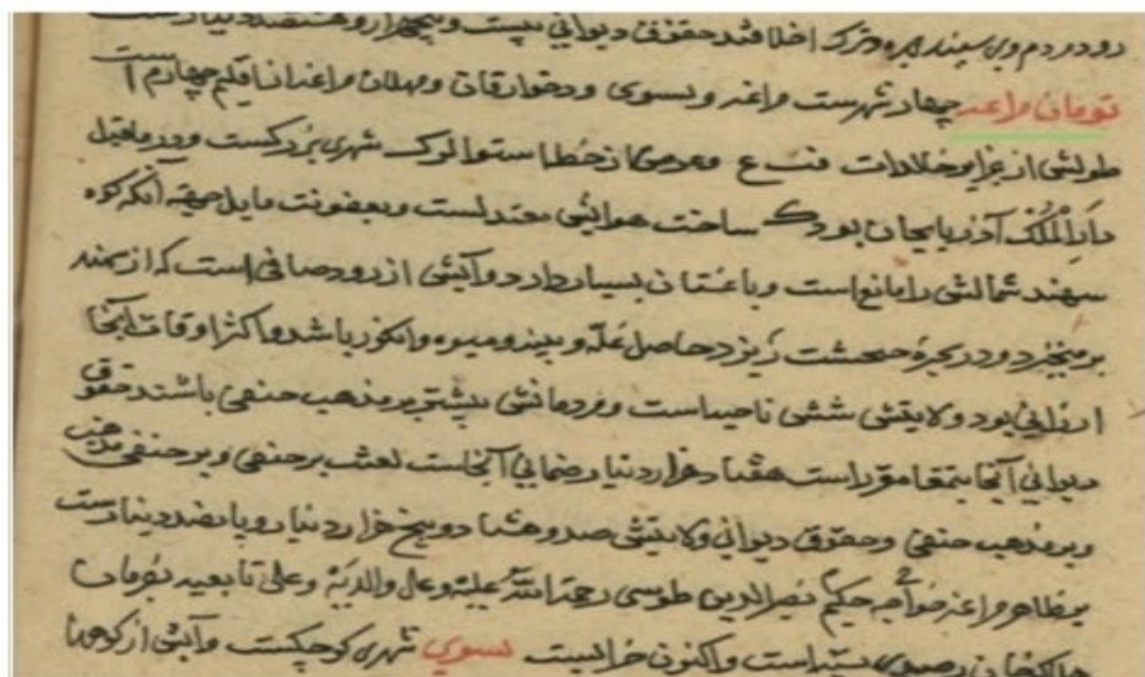
در مورد زبان مردم مراغه نیز در نسخه ای زبانشان ترکی ذکر شده و در دیگر نسخ خطی مجلس هیچ اشاره ای به زبان مردم

نشده است ۸۲ :

۸۲ - باز در نسخه بدون آدرس ویکی پدیای فارسی (که احتمالاً همان نسخه مورد استفاده گای لسترنج Guy le Strengue ایران شناس بریتانیایی) آورده اند: "زبانشان پهلوی معرب و مردمانش سفید چهره و ترک وش" که البته سفید چهره بودن و ترک وش بودن هم اشاره ای است که مستوفی درباره ساکن سایر شهرهای ترکی که به طور مستقیم به جمعیت آنها نپرداخته مشاهده می گردد و در واقع نماد ترکان به حساب می آید.



تصویر شماره ۶- تصویر برگی از نسخه خطی نزهه القلوب مستوفی به شماره ثبت ۷۶۴۸۰ کتابخانه مجلس درباره شهر مراغه می باشد که به سفید چهره و ترک بودن آن ها اشاره شده است



تصویر شماره ۷- تصویر برگی از نسخه خطی نزه القلوب مستوفی به شماره ثبت ۸۷۱۵۷ کتابخانه مجلس درباره شهر مراغه می باشد که هیچ اشاره ای به چهره و زبان آن نشده است.

و اما درباره مردم کلیبر در نسخه خطی ۷۴۴۶۰ مجلس، آن را ممزوج از ترک و تازیک (دهخدا تازیک را فرزند عرب که در بین عجم بزرگ شده و معین تازیک را عرب و تازی آورده اند^{۸۳}) آورده که با آوردن ترک در ابتدا در واقع اشاره به اکثریت و بومی بودن ترکان نموده است.



تصویر شماره ۸- تصویر برگی از نسخه خطی نزهه القلوب مستوفی به شماره ثبت ۸۷۴۸۰ کتابخانه مجلس درباره شهر کلیبر

که به اکثریت و بومی بودن ترکان با آوردن "مردمش از ترک و تازیک (اعراب) ممزوجند" نموده است، در ادامه در قسمت

پایین کتاب با نوشتار افقی نیز از شهر خوی به عنوان «ترکستان ایران» یاد شده است

البته در نسخه خطی شماره ۸۷۱۵۷ نیز باز ترکان اکثریت مردم کلیبر را تشکیل می دهند ولی به جای تازیک از لفظ تاجیک

استفاده شده است

^{۸۳} - نگاک : <https://icps.ut.ac.ir/fa/dictionary>



تصویر شماره ۹- برگی از نسخه خطی نزهه القلوب مستوفی به شماره ثبت ۸۷۱۵۷ کتابخانه مجلس درباره شهر کلیبر که به اکثریت و بومی بودن ترکان با آوردن "مردمش از ترک و تاجیک ممزوجند" نموده است.

لازم به ذکر است که در نسخه چاپی نزهه القلوب با تلاش گای لسترنج Guy le Streng ایران شناس بریتانیایی، "مردمش از ترک و تالش ممزوجند" به کار رفته است که باز با توجه به اکثریت و بومی بودن ترکان در منطقه اشاره دارد و احتمال وارداتی بودن سایرین به این جغرافیا مطابق با نظر پرفسور هنینگ اثبات می گردد.

مورد دیگر اشاره به این سخن مستوفی است که آورده : « تبارزه اگر صاحب حسنی را با لباس ناسزا یابند، گویند انگور خلوقی بی چه ^{۸۴}در، در سوه اندرین << می باشد که جالبست که مستوفی چرا هنگام شرح ارومیه و شرح اینکه انگور خلوقی و امروود آنجا معروف است چرا مثل مرتبط با انگور خلوقی ارومیه را از زبان تبریزی ها نقل می کند؟!>>

باز به دلیل نبود شاهدی واقعی از زبان آذری به نقل از مستوفی و عدم اشاره او به وجود چنین زبانی، متن آورده شده در بهترین حالت اشاره به نوعی ترجمه ای از سخن یا ضرب المثل ترکی توسط مستوفی به فارسی یا گویشی از آن می باشد که این کار در صفة الصفا توسط ابن بزاز در حین اشاره به کرامات شیخ صفی و فرستادن اسب توسط صوفی پیر ترک نیز انجام شده است ^{۸۵}.

البته مستوفی هیچ اشاره جدی به زبان بسیاری از شهرهای آذربایجان ننموده و فقط در هنگام نقل قول از کلیبر (مردمش از ترک و تازیک ممزوج اند) به زندگی اقوام دیگر در کنار اکثریت و بومی ترکان اشاره نموده است (چنانچه از نوشتار هم معلوم است ابتدا واژه ترک را آورده و سپس به قوم اقلیت اشاره نموده است) که این خود نیز دلیلی دیگر بر حضور ترکان در تمام نقاط آذربایجان در زمان شیخ صفی، مستوفی و قبل از آن است و در واقع مستوفی محل هایی که سایر اقوام در کنار ترکان بوده اند را ذکر نموده، او ساکنان " لیلان" را به صراحت ترک معرفی نموده ^{۸۶} و همچنین از شهر «خوی» به عنوان ترکستان ایران با این شرح یاد نموده است : « مردمش سفید چهره و ختای نژاد و خوب صورت اند و بدین سبب خوی را بترکستان ایران خوانند » ^{۸۷} ، نکته ای که در خور توجه می باشد این است که مستوفی در نقل قول شهرهای مرکزی ایران همانند اصفهان، شیراز، یزد و ... هیچ حرفی از زبان پهلوی نمی زند.

دوست گرامی دکتر امیرعلی نثار نوبری در بررسی جمله مطرح شده توسط مستوفی آن را ترکی دانسته و اینگونه واکاوی نموده اند 88 :

^{۸۴} - این کاربرد در واقع فارسی معاصر مستوفی می باشد و ربطی به آذری ندارد و البته در گویش های ایرانی حوالی آذربایجان هم خبری از این واریانت نیست و فقط در گویش از فارسی بندرعباسی عصر حاضر شاهد کاربردی شبیه آن و به صورت Bei chei یعنی برای چه هستیم، در ادامه لازم به ذکر است که فعل " آندرمک Öndərmək : اندیرمک : پشندیرمک " از ریشه یننمک : yənmək چنانچه از آن یننیش : ɛniʃ. ɛniʃ : Yenış : ترکیب " آنیش - یوقوش : نشیب و فراز " نیز در آخر جمله کلمه ای ترکی می باشد

^{۸۵} - نگاه کنید :

>>.. ناگاه مطالعه مشاهده مبارک شیخ ، قدس سره ، کردم که پیاده می آمد ... کفش مشایی در پای مبارک و آثار غبار راه بر پای و کفش ظاهر و در دست مبارک عصایی و بزبان اردبیلی(چنانچه مشاهده می گردد، زبان اردبیلی اینجا کاملاً فارسی آورده است و خبری از گویش مورد ادعا در میان نیست) گفت : « عمر چون است تو را ؟ غم مخور ، اینک اسب آوردم . >>... چون نظر باز پس کردم ترکی پیر دیدم در کسوة متصوّفه بر اسبی نشسته و اسب دیگر زیر دست گرفته... >> ، در واقع می توان گفت : عمر چون است تو را ؟ غم مخور ، اینک اسب آوردم که ترجمه ای از ترکی است و بر خلاف دو نقل قول آورده شده در کتاب کسروی به عنوان شاهد برای زبان تبریزی و اردبیلی که نقلی از زبان پسر شیخ صفی و صوفی دیگر و به گویش مقدس شمرده شده توسط صوفیان عصر شیخ زاهد، یعنی گویشی از گویش های ساکنان جنوب دریای خزر بوده ، به فارسی نقل شده است و در تناقض با ادعای کسروی می باشد.

^{۸۶} رک : احمد کسروی : « آذری یا زبان باستان آذربایجان » ، نسخه الکترونیکی وبگاه ایران تاریخ ایران، ص ۱۴ . www.iran-tarikh.com

^{۸۷} در مورد شرح آورده شده از " نزهت القلوب " رک : نزهة القلوب ، حمدالله مستوفی ، نشر دنیای کتاب ، چاپ اول ، تهران ، سال ۱۳۶۲ ، صص ۸۴ ، ۸۱ و ۸۵ ، بصورت آنلاین و نیز تصویر ۸

« بی چی در : Biçidir یا برداشت می کند. از ریشه بیچماخ یا بیشماخ یا نوع ادبی اش بیچماق

دررَ : Dərrə به معنی می چپند از ریشه درماق. این ریشه در مورد میوه درخت و بیچماق در مورد گیاهان مانند گندم و جو کاربرد دارد. به ریشه التصاقات بنگریم :

بیچ = درو کن، بیچی د = درو کن، بیچی در = دارد درو می کند - توسط دیگری (کارگر) درو می کند. در اینجا درو شده مد نظر است.

در ترکی آذربایجانی ، درنه : Dərnə یعنی برای برداشت کننده (جایی برای برداشت) است که به سبد گویند. دررَسو وَه : Dərsüvə هم به معنی برای برداشت تو ، است و همان درنه و سبد است و ربطی به دریدن ندارد. وَه در انتهای درسو اشاره به مال مخاطب است مانند کتابوَوَه یا برای کتاب تو و اگر آنرا حذف کنیم داریم : دَرَسو یا برای چیدن او که معادل دَرَنه یا برای چپنده یا سبد است. دَرَسو وَه : Dərsüvə به معنی برای برداشت تو است. این عبارت به معنی سبد تو خواهد بود . به ریشه التصاقات بنگریم :

در = بچین، درس = بچینید، در سو = چیدن او، در سو وَه = برای چیدن تو .

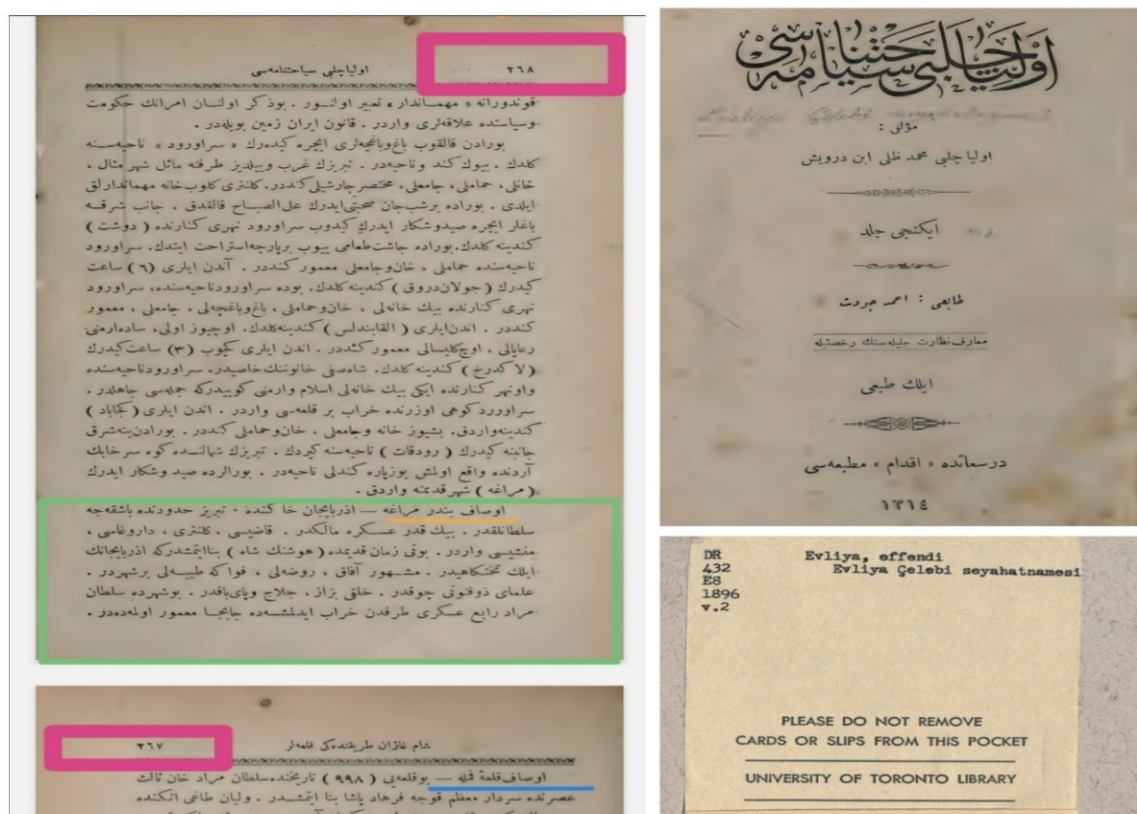
اندرین: Əndərin یعنی درونی و سابقا منازل تبریزیان اکثرا اندرون بیرون داشته است. در اصل اندرین یعنی اندر تو. اندر از ریشه اندیر یا به زیر آوردن است و آن را در آندر دوند (زیر و رو کردن) و اندر قالب الماق یا از سر واکردن می بنیم. درسو وَه اندرین یا درون سبدت به زیر آمده (جمع شده) توست. پس معنی این عبارت ترکی اگر مستوفی آنرا درست شنیده و صحیح نگاشته باشد، خواهد بود: انگور خلوقی را می دهد بچینند، درون سبدت است. این جمله خطابی به مخاطب است و شوخی با اوست.

در عجب ایم نویسنده پانترکیسم آنرا چنین ترجمه کرده است : انگور خلوقی (انگوری مرغوب) است در سبد دریده.

حال باید پرسید : بیچیدر یعنی چه ؟ دَر چگونه دریدن شده است ؟ سبد را از کجا آوردید ؟ « .

در واقع اگر یک بار دیگر با دقت به نقل مستوفی که آورده « تبارزه اگر صاحب حُسنی را با لباس ناسزا یابند، گویند : انگور خلوقی بی چه در، در سوه اندرین «، نگاهی بیفکنیم، متوجه خواهیم شد که وی می گوید : اگر انگور خلوقی زیبا که روی خوشه با نظم نشسته را بلافاصله بعد از چیدن (بیچدر : از فعل بیچمک) و با عجله در سبد (سوه)، بریزی (اندرین : از فعل ترکی آندَرَمک)، شکل بی نظم و زشتی به خود گرفته و دانه های آن از خوشه (سالخیم به ترکی) آن جدا شده و نظم آن به هم خورده و انگوری که لایق چینش در جعبه های زیبا بوده، بی ارزش و ارزان می گردد که در اصطلاح از انگور خلوقی، گילה اوزوم : gila üzüüm بر جای می ماند.

*سفرنامه اولیا چلبی نیز دیگر منبعی است که طرفداران فرضیه آذری با استناد به آن تلاش نموده اند فرضیه خود را ثابت کنند که در ادامه به نقد آن می پردازیم: مهمترین استناد به این کتاب در مورد زبان زنان مراغه است: "قادینلری اکثریا بهلوی دیلنجه گفت و کو ایدرلر". ولی با بررسی دقیق سند دانشگاه تورنتو شاهد این امر هستیم که همچنین چیزی درباره گفتار زنان مراغه صادق نیست و در واقع این سخن درباره جایی دیگر بیان شده که پشت تلاش های صورت گرفته برای القای آن برای شهر مراغه رازی پنهان بوده که در ادامه به آن می پردازیم:



تصویر شماره ۱۰- تصویر برگی از کتاب سفرنامه اولیاء چلبی که در آن درباره شهر مراغه سخن رفته و هیچ خبری از اشاره به زبان پهلوی وجود ندارد: اوصاف بندر مراغه- آذربایجان خاکنده، تبریز حدودنده باشقه جه سلطانلقدرد، بیک قدر عسکر مالکدر، قاضیسی، کلنتری، داروغاسی، منشیسی واردرد، بونی زمان قدیمده (هوشنگ شاه) بنا اتمیشدرکه آذربایجانک ایلک تختگاهیدرد، مشهور آفاق، روضه لی، فواکه طیبه لی، برشهردر. علمای ذوفنونی چوقدر، خلق بزاز، جلاج وپای باقدرد، بو شهرده سلطان مراد رابع عسکری طرفدن خراب ایدلمشسه ده جابجا معمور اولمه ده در.

در حقیقت این سخن درباره محلی که از آن تحت عنوان قلعه کهروان (نه شهر بزرگ مراغه) که بانی آن هم "سیفی قولی خان" از ایل ترک افشار (اوشار) بوده بیان شده و چلبی درست بعد از آن هم به اوصاف اوجان پرداخته و در نسخه بریده شده توسط ویکی پدیا هم این امر کاملاً مشهود است.



تصویر شماره ۱۱- اوصاف قلعه کهروان، در اینجا چلبی از رایج بودن گفت و گو در بین زنان این قلعه سخن می راند ولی هیچ اطلاعاتی از آن ارائه نمی دهد و البته این مغایر با ادعای کسروی می باشد، چون طبق ادعای وی آذری متاخرتر بوده ولی خبری از آذری در این سند نیست.

چلبی اینجا هیچ سخنی از " زبان آذری " به میان نیاورده است ، چرا زبان آذری که طبق ادعای کسروی متاخرتر بوده نابود شده و اثری از آن نیست ولی پهلوی باقی مانده؟! اصلا مگر چلبی پهلوی می دانسته است !!؟

چلبی هیچ مصداقی از پهلوی مورد ادعایش ارائه نمی دهد که با تکیه به آن، امکان دفاع از فرضیه آذری ممکن باشد.

اینجاست که دوباره مغلطه ^{۸۹} زبان پهلوی و نیم زبان آذری توسط طرفداران فرضیه آذری شروع می شود(طبق ادعای کسروی آذری متاخرتر است ولی اینجا هیچ خبری از آن نیست) ولی چون چلبی اطلاعاتی از این پهلوی که اشاره کرده نیاورده، هر گونه حدس و اظهار نظر درباره آن صحیح نمی باشد و به درد فرضیه زبان آذری که طبق ادعای طرفدارانش لهجه ای از پهلوی بوده نمی خورد و اینچنین می نماید که زنانی که چلبی در قلعه دیده درباری بوده اند (چون چلبی در در اقامتی کوتاه

^{۸۹} - مسعودی در قرن چهارم قمری آذری را همسنگ با پهلوی معرفی کرده، گرچه اطلاعات ناقصی ارائه داده و محل آنها را مشخص نکرده است ولی بعد از آن دیگر خبری از همسنگ بودن آنها نشده و کسروی برای طراحی فرضیه خود دست به مغالطه زده و تلاش نموده آذری را نیم زبانی از پهلوی معرفی کند.

در آن عصر با آن همه شرایط خواست چگونه به سخن زنان عامه گوش داده است؟! و شاید به گویشی از فارسی دری سخن می رانده اند که چلبی اینگونه شرح داده است و این در حالی است که چلبی در سفرنامه اش به نقل از عده ای از مورخین قبل از خودش، ارومیه را ترکستان ایران نامیده: «برخی مورخین آن را «ترکستان ایران» نامیده اند، زیرا اولیاءالله و مشایخ ترکمان بسیاری در اینجا مدفون هستند»^{۹۰}.



تصویر شماره ۱۲- برگی از جلد چهارم کتاب سفرنامه چلبی، نسخه دانشگاه تورنتو که در آن چلبی به نقل از عده ای از مورخین قبل از خودش به ترکستان(ایران) بودن ارومیه اشاره می کند که همین امر نشانه رایج و واقعی بودن این باور در قبل از چلبی نیز می باشد و باز هم خبری از نیم زبان خیالی آذری در کار نیست.

یعنی دورترین نقطه ای که می توانسته تحت تاثیر زبان مهاجرین فرضی ترک مورد ادعای تغییر دهنده زبان در آذربایجان باشد و بقایای از آذری در آن پیدا شود، ولی همچین چیزی مشاهده نمی گردد!!

^{۹۰}- رک :

ولی هیچ خبری از این پهلوی یا آذری نیست. در صورتی که بقای آذری تا این عصر در مقایسه با پهلوی معقول تر می نماید، چون کسروی آذری را نیم زبانی از پهلوی می داند.

*آیا در جای دیگری از نوشته های چلبی باز هم به پهلوی اشاره ای شده است ؟

جواب : بلی وی در حین شرح اوصاف شهر قره باغ که از آن با مضمون « کوچک آذربایجان شهرلرندندر : یکی از شهرهای آذربایجان زیبا می باشد »، یاد نموده، اینگونه پرداخته است :

« زبان مردم عامه (رعایا و برایا) آن دهقانی (در واقع اشاره به کیفیت گفتار از دید یک کاتب و لغوی آشنا با ظرایف ادبی و سایر موارد را دارد)، است اما شعرای عارفش و خدمتگزاران (دولت)، کلماتی از پهلوی و مغولی که زبان های قدیمی هستند به کار می برند».



تصویر شماره ۱۳- برگی از نسخه خطی سفرنامه چلبی که در آن وی به اوصاف شهر قره باغ که از آن با مضمون « کوچک آذربایجان شهرلرندندر : یکی از شهرهای آذربایجان زیبا می باشد »، یاد نموده و زبان مردم عامیانه آنجا را دهقانی آورده و از رایج بودن کلمات پهلوی و موغولی در بین شاعرها و اهل ظرافت آن سخن رانده است که این امر ادعای ما درباره، « درباری »

بودن زنان مورد اشاره در شرح قلعه کهروان را تایید می نماید، حتی وی در ادامه به کاربرد لغات غازی، دری و فارسی در نزد آن ها نیز اشاره نموده که نشانه ای از وجود لغات دخیل است.

از ادامه سخنان چلبی (استناد او به حدیثی درباره زبان اهل جنت از تفسیر دیلمی به نقل از کتاب دقایق الحقایق کمال پاشا) اینگونه برداشت می شود که در آن زمان تلاش شده تا در بین ترکان، " زبان فارسی دری " را به عنوان زبان دوم مذهبی بعد از عربی رواج ^{۹۱} دهند و حتی برای این موضوع اقدام به جعل حدیث نیز نموده و " لسان (زبان) اهل جنت عربی و فارسی دری " معرفی شده است که این نشان از قدرت جرگه شعوبیه در دربار عثمانی می باشد، چنانچه خود چلبی را نیز می توان در داخل آنها قرار داد، یا حداقل تاثیر شدید شعوبیه بر وی را می توان به وضوح مشاهده نمود. نکته دیگری که در اینجا قابل تامل است، اشاره چلبی به قره باغ به عنوان بخشی از شهرهای آذربایجان است.

این حقیقت در واقع همان تئوری است که ما قبلا در مورد رایج شدن گویش های ایرانی جنوب خزر در زمان " شیخ زاهد " به عنوان " زبان مذهبی تصوف " در آذربایجان مطرح نمودیم می باشد. چلبی همچنین در هنگام سخن گفتن از شهر قره باغ به صراحت به این موضوع که زبان پهلوی و مغولی زبان کاربردی شعرا، خادمین دولت و باسوادهای آن روزگار بوده اشاره نموده و رایج بودن زبان های دهقانی (در اینجا زبان ترکی مورد استفاده توسط مردم عامه مد نظر است) و لغاتی از پهلوی، مغولی، فارسی ، دری ، غازی نیز ذکر شده است که باز هم این موضوع نشانگر این امر است که رایج شدن پهلوی به دلیل کاربرد آن در زبان نوشتاری نواحی آذربایجان و قفقاز بوده و هیچ منافاتی با رایج بودن همزمان زبان های پهلوی قدیم از جمله ترکی مردم آذربایجان که مخصوص مردمان این قسمت از جغرافیای پهلوی بوده نداشته است. چلبی همچنین نمونه ای از ترکی تبریز و همدان ارائه داده است که نشان دهنده تفاوت گویش ترکی در آذربایجان بوده و همچنین وجود لغات فارسی دخیل در ترکی همدانی به دلیل همسایگی با فارسی قابل مشاهده است.

مورد دیگر این است که چلبی در حین ذکر نام تبریز به زبان مغولی آن را " تیوریس " و دری آن را بصورت " تیوریز : Tivriz " معرفی نموده که این واریانت ها شباهت زیادی به آنچه امروزه توسط تات، کرد و سایر گویشوران فارسی دری برای نامیدن تبریز به کار می برند دارد (در واقع این شکل از تلفظ تبریز متعلق به فارسی دری عصر چلبی می باشد و ربطی به پهلوی

^{۹۱} - چنانچه بقای لغاتی چون " نماز ، دستماز : دست نماز ، اوروج : روزه " و شبیه آن در زبان کنونی آذربایجان بجای لغات عربی معادل آنها نشان از همین تلاش جایگزینی لغات فارسی در امر دین دارد که باز هم این موضوع در جایش دستاویز عده ای شده است (نگاه به تصویر ش ۱۳).
دلیل این موضوع را انتقال اسلام توسط فارس ها به اویغورها دانسته اند که با توجه به وجود لغاتی چون yūkūnc در مفهوم قیجایی و اوغوزی، اشاره به کار بردن فعل انندی به جای قیلدی در نزد اوغوزها توسط کاشغری برای حسن تعبیر در مفهوم بجا آوردن صورت ol yūkūnc etti به جای qıldı و عدم وجود آن در نزد ترکان معاصر آذربایجان، وجود اسم خاص ikindi برای نماز عصر و ... در دیوان لغات الترک و همچنین حضور ترکان در دربار خلفای عباسی و کاربرد لغات اصیل عربی مخصوص عبادت و وجود شواهدی بر رواج احادیثی مبنی بر زبان اهل جنت بودن دری فارسی حدس ما محتمل تر است.

یا آذری خیالی ندارد) دارد و این امر نیز دوباره خط بطلانی بر بازمانده آذری دانستن گویش هایی چون تاتی ،هرزنی ، کردی و... است، چون وی هیچ اشاره ای به آن امر نمی نماید که در ادامه تصویر نسخه خطی ارائه می گردد.



تصویر شماره ۱۴- تصویر برگی از سفرنامه چلبی که به ذکر نام تبریز در زبان مغولی به صورت « تیوریز » و در زبان فارسی دری به شکل « تیوریز : Tivriz » اشاره می نماید که نشانگر فارسی دری بودن این واژه و عدم ارتباط آن به پهلوی یا آذری خیالی است.

ث : پاسخ به دلایل مورد ادعا از کتاب صفة الصفا و پرداختن به شواهد ترک بودن شیخ صفی و مولفه های فرهنگی ترکان آذربایجان در آن :

چنانچه قبلا ذکر شد مسعودی در قرن چهارم قمری پهلوی و آذری را از زبان های رایج آن زمان ذکر نموده ولی از جغرافیای گویشوران آنها سخنی به میان نیاورده ، در کتاب صفة الصفا خبری از هیچ کدام آنها نیست و این در حالی است که مستوفی در نزهت القلوب گرچه سایه وار و مشوش فقط از رواج پهلوی در آذربایجان اطلاعاتی ارائه داده است. کسروی و پیروانش که با تکیه به کتاب صفة الصفا و با بیان چند بیت شعر از شیخ صفی الدین اردبیلی^{۹۲} مخلوط از فارسی، ترکی و گویش ایرانی جنوب سرزمین دریای خزر در عهد شیخ زاهد گیلانی که در واقع، این گویش در آن زمان تبدیل به " زبان مقدس " نهضت قدرتمند تصوف بعد از زبان عربی و فارسی به رهبریت " شیخ زاهد گیلانی " شده بوده (چنانچه قبلا ذکر نمودیم ، شبیه حالتی است که برای زبان فارسی دری به عنوان زبان دوم مقدس بعد از عربی در دوره اولیا چلبی در نزد ترکان رایج بوده است) و ارائه دو نقل از همان گویش ها تحت عناوین زبان های اردبیلی و تبریزی (تکیه به نام جغرافیای منطقه نشان از بی خبری کامل از کیفیت زبان دارد) تئوری خود را ثابت شده فرض نموده اند باید پاسخگوی این مغالطه به وجود آمده باشند!!!؟

*اما ادعاهای مطرح شده از کتاب صفة الصفا شامل چه مواردی است :

- کسروی دو حکایت از ابن بزاز نقل نموده و مدعی می شود که زبان اردبیلی و تبریزی یاد شده در حکایت ها همان گمشده او نیم زبان آذری هستند ، به حکایت ها بنا به نقل قول او نگاه کنیم :

ابن بزاز در صفوه الصفا در بیان داستانی چنین مینویسد : « «شیخ صدرالدین خلدالله برکته فرمود : از شیخ (شیخ صفی الدین پدرش) سؤال کردم وقتی که بحضرت شیخ زاهد رسیدی از دل خبر داشتی. شیخ قدس سره فرمود بزبان اردبیلی کار بمانده کار تمام بری ^{۹۳} یعنی ای خانه آبادان کار تمام بود اما تنبیه مرشد وامانده بود... ^{۹۴} »

هم ابن بزاز مینویسد: « ادام الله برکته (صدرالدین) گفت که باری شیخ در این مقام که اکنون مرقد مطهر است نشسته بود و بکلمات دلپذیر مشغول بود و جمعی در حضرتش خوش نشسته و مجلس روحانی پیوسته ناگاه علیشاه جوشکابی درآمد که از اکابر دنیاداران ابناء زمان بود و پادشاه ابوسعید او را پدر خویش خواندی و شیخ اعزاز فرمود و قیام نمود. علیشاه چون درآمد گستاخ وار شیخ را در کنار گرفت و گفت حاضر باش بزبان تبریزی گو حریف رزاته یعنی سخن بصرف بگو حریف رسید. در این گفتن دست بر کتف مبارک شیخ زد شیخ را غیرت سرببر کرد »

^{۹۲} - این دوبیتی های در واقع ملیع های عرفانی از شیخ صفی هستند که کسروی و پیروانش با عدم دقت در ملمع عرفانی بودن آنها و عدم دسترسی به نسخه خطی، در تحلیل آن ها دچار اشتباه شده اند. لازم به ذکر است که مقاله ای تحت عنوان " پیره ترک مست عشق " در همین رابطه از نگارنده در شماره اول « فصلنامه تخصصی مطالعات تاریخ پادربایجان و ترک » به چاپ رسیده است.

^{۹۳} در واقع با تکیه بر تئوری مطرح شده در خصوص گویش مقدس تصوف زمان شیخ زاهد (که شرح داده ایم) این سخن ترجمه ای از ترکی بوده : ایش قالمیشدی .، ایش قوتامیش دی

^{۹۴} - رک : احمد کسروی: « آذری یا زبان باستان آذربایجان » ، نسخه الکترونیکی وبگاه ایران تاریخ ایران ، ص ۲۴.

کسروی دانسته یا ندانسته یک نقل دیگر که در آن از زبان اردبیلی سخن رانده شده را نیاورده ، ابتدا حکایت را ببینیم تا بعد به شرح آن بپردازیم :

« ... ناگاه مطالعه مشاهده مبارک شیخ ، قدس سره ، کردم که پیاده می آمد ... کفش مشایی در پای مبارک و آثار غبار راه بر پای و کفش ظاهر و در دست مبارک عصایی و بزبان اردبیلی گفت : « عمر چون است تو را ؟ غم مخور ، اینک اسب آوردم . » ...

چون نظر باز پس کردم ترکی پیر دیدم در کسوه متصوفه بر اسبی نشسته و اسب دیگر زیر دست گرفته ... »

چنانچه مشاهده شد در حکایت سوم زبان اردبیلی اصلاً شبیه گویش های ایرانی جنوب خزر همانند گیلکی و تالشی و... نبوده و به فارسی بیان می شود و چون این مثال برهم زننده ادعای کسروی بوده ، از آوردن آن خودداری نموده است.

نکته دیگر اینست که در دو مثال قبلی حکایت از زبان پسر شیخ صفی الدین که از مادر گیلانی صاحب گویش ایرانی متولد شده بیان می شود و چه بسا پسر شیخ برای متبرک نمودن حکایت از زبان مقدس آن روزگار تصوف یعنی گویش ایرانی جنوب دریای خزر و پدر بزرگ و مرشد اعظم شیخ زاهد بهره برده یا در گفتگوی انجام شده بین این دو صوفی هم به دلیل اشراف پدر و پسر به گویش ایرانی جنوب دریای خزر و هم جهت تبرک از همان گویش استفاده نموده اند و حتی عالم تبریزی نیز برای نشان دادن کمال خود در تصوف با همان گویش با شیخ صفی صحبت می نماید (گو حریف زاته) و این در حالی است که شیخ صفی برای کاهش درجه او دوباره به فارسی پاسخ می دهد :

« ... شیخ را غیرت سربر کرد . روی بدو آورد و فرمود که « هی ، تو حاضر باش که حریفت برسد . و بنشستند ... »^{۹۵}

- در حکایت دیگری که کسروی به آن رجوع نموده نیز باز شیخ صفی در موقع نشان دادن کرامت از خود فقط با مردی از دهستان آلاق (بودالوی امروزی در اردبیل) که بنا به حکایات صفة الصفا اهالی آن روستا از مریدان خاصه شیخ بوده و همیشه مورد لطف شیخ قرار گرفته اند (چنانچه در درگیری های متعدد با اهالی شرور تول یا در قضیه کشته شدن شخصی از کرگان توسط آنها و موارد دیگر شیخ صفی از آنها حمایت نموده است) به زبان مقدس آن زمان تصوف یعنی گویش ایرانی جنوب خزر سخن می گوید :

همو گوید: «مولانا محیی الدین گفت روزی جماعت الارقیان بحضرت شیخ میآمدند . از آن میان پیره نوشیروان در راه جماعت الارقیان گفت امسال زحمت بسیار کشیده ام از برای نان خریدن و محمود الارقی گفت که از دیه آلاق برخیزیم و بعرضستان برویم که دهی است در صفح کوه سبلان چون به بندگی شیخ قدس سره رسیدند روی با پیره نوشیروان کرد و گفت پیره

^{۹۵} - رک : صفة الصفا ، درویش توکلی بن اسمعیل بزاز (ابن بزاز اردبیلی) ، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد ، ناشر : مصحح ، چاپ اول ، تبریز ، ۱۳۷۳ ، ص ۳۵۶

نوشیروان سی سال حق تعالی نان داد شکر نکردیم یکسال که کمتر داد شکایت کنیم . آنگاه رو با محمود کرد گفت که شروه مر زوان بمر زخود (بی) این هر دو که ایشان در راه اندیشیده بودند.

نکته مهم در مورد "آلارق" روستای همسایه تول^{۹۶} در صفه الصفا اینست که این روستا در یکی از حکایات کتاب صفه الصفا بصورت « بهرالالوان »^{۹۷} ذکر شده است که از آن دو نکته بدست می آید : نخست آنکه « بهرالالوان » به عربی به مفهوم " به هر سویی رنگ ها " می باشد که در واقع ترجمه ای از واژه " آلاریق " می باشد که در واقع با فرض ترکی بودن لغت " آلاریق " می تواند از دو قسمت = آلا (رنگارنگ چنانچه در آلا قاپی بنای مشهور عهد صفویان آمده) + یاریق از ریشه یاروماق / یاریماق با قبول پسوند ق : روشن ، چنانچه در لقب شاهی معروف از ترکان به نام " Borku Yarıq " یعنی دارای کلاه نورانی / Bərk Yarıq : نور شدید (مرتبط با اسطوره شناسی ترکان شاید نماد رعد و برق و ...) یا چنانچه وقتی شخصی از استحمام برگردد به او گویند - سو جانووا یاریسین : Su Canua Yarısın : یعنی آب به تنت روشنایی دهد و یا چنانچه کلاوزن در ریشه یابی واژه - یارین در مفهوم فردا آن را مشتق از یاروماق / یاریماق گرفته است^{۹۸} (یاریق : فردا : شکافتن روشنایی دیگر از دل تاریکی شب، نگارنده مقاله) که خود دلیل دیگری بر ترک بودن ساکنان آن می باشد.

نکته دیگر اینست که با توجه به اینکه ابن بزاز در حکایتی نام " آلاریق " را به عربی ترجمه نموده، پس احتمال ترجمه سخن ترکان آذربایجان به فارسی و گویش مقدس تصوف آن دوران (گویش های ایرانی جنوب خزر) نیز قوی می نماید.

دلایل بسیاری از ترک بودن شیخ صفی و غالب بودن ترکان و مولفه های فرهنگی شان در آذربایجان بر خلاف ادعای کسروی را می توان در کتاب صفه الصفا مشاهده نمود که تیتز وار ذکر می نماییم :

۱ - سؤال : روزی مولانا یوسف گرمودی و پیره امیرعلی (پیر علی) در حضرت شیخ ، قدس سره نشستند بودند. فقیه یوسف سؤال کرد که « طالبان و توبه کاران امی هستند ، که ترک و تاجیک و گردآند . چون کلام الله می شنوند عربی نمی دانند و عربیت نخوانده اند از ایشان به غیر اختیار نعره ای می آید و حال آنکه به معنی می دانند و نمی دانند که آیت خوف است یا آیت رجا .

^{۹۶} - لازم به ذکر است که در مرز گیلان و اردبیل کنونی ناحیه ای در تالش تحت عنوان " تول " وجود دارد که با توجه به اشاره به روستای تول در صفه الصفا و در چندین روستا تولکی در ارومیه، طول آرام) در جای جای ایران، احتمال انتساب آنها به یک قوم خاص ممکن است. اما درباره ریشه واژه، ما بر آنیم واژه تول که در متون کهن ترکی قابل شناسایی می باشد، شکلی از واژه دیش : خارج، بیرون، بیرون از محدوده تاثیرگذاری و در مفهوم کلی لغات؛ تولپار : اسب وحشی بالدار، تولاما : اصطلاحی در نزد ترکان قدیم که به بریدن دم اسبی که صاحبش در جنگ مرده اطلاق می شده است، تولاماق : پرتاب کردن چیزی، دولک : Dölak : خالی، دول (متون اویغوری، دیوان الغات التترک، ترکی معاصر) : زن بیوه ، دول (در ترکی تاتار) : تک، دول (در نزد ترکان کالمیک) : تنها، همچنین واریانت های از آن در نزد ترکان چوواش/ یاکوت و دولقان در مفهوم " یتیم " ، همگی نشان دهنده این حقیقت است. حتی پرفسور آغاسی اوغلو از گویش ناحیه ای از ترکیه و نیز متنی اتروسکی واژه تولار در مفهوم مرز را با امکان تغییر آواهای لارینگال ل به ش در آن (همانند دلیک/ دئشیک، بلک/ بشیک) به صورت " دیشار : مرز " همسان دانسته است.

^{۹۷} - چنانچه نقل شده : حکایت : یکی از دراز دستان سرقه و تاراج بود که وی را اسحق بنیانی می گفتند و شهرتی داشت . اتفاقا لشکری بر ولایت تول میرفت . اسحق با ایشان برفت و بر تول غالب شدند و از آن جا روی به بهرالالوان نهادند . و آن موضعی است نزدیک تول و در آن جا قلعه ای ، آن را حصار کردند . اسحق رو به قلعه نهاد . جماعت بهرالالوان گفتند : ما از آن شیخ ایم ، قدس سره مدد کند . « اسحق چیزی در حق شیخ نگفت . ناگاه از اندرون قلعه تبری بیامد و بر دهان اسحق افتاد و > علی الفور بمرد < . رک همان کتاب صفه الصفا به تصحیح طباطبایی مجد، ص ۳۸۳

^{۹۸} رک ، اسماعیل هادی ، دیل دنیز ، چاپ اختر، تبریز، سال ۸۶ ، ص ۸۰۶

ما را از این عجب می آید . « جواب: شیخ ، قدس سره ، فرمود که اگر چه زبان ایشان ترک است یا عجمی و ایشان امی ، اما دل ایشان به همه زبانها می رسد و دل زبان کلام می داند ، که دل عربی است و کلام عربی ^{۹۹}.

از این حکایت به وضوح می توان فهمید که اکثریت مردم آذربایجان در آن عهد ترکان بوده اند و حتی شیخ صفی بقیه اقوام غیر ترک را با لفظ عجمی یاد نموده است و این نیز پابندی عمیق ترکان آذربایجان به دین اسلام و زبان عربی در زمان شیخ را می رساند.

۲ - در حکایت مکتب رفتن شیخ صفی از یادگیری زبان ترکی بعد از عربی در درجه دوم و سپس مغولی و در آخر فارسی یاد شده است که خود دلیل مهمی بر اهمیت ترکی در آن جغرافیا و مکاتب آن روزگار آذربایجان (در حقیقت چون ترکان اکثریت بوده اند) بوده است ^{۱۰۰}. در واقع اگر یادگیری نگارش و زبان ادبی مطرح بوده، باز هم چربش ترکی بر مغولی و فارسی قابل مشاهده است.

۳ - ظاهر شدن مرد ترک بر شیخ صفی در سبلان و امتناع او از بردن آب و خاک سبلان به جهت تبرک ، که در این داستان هم تقدس سبلان در نزد ترک های آذربایجان (مطابق با باور ترکان باستان در اینکه کوه ها نزدیک ترین محل به تانگری بوده اند) و هم نوعی کرامت آن ترک بر شیخ و نهی او از عادت عوام دیده می شود که بعدها در روایت دیدار شیخ صفی با شیخ زاهد، او نیز سبلان را با تکیه به فرهنگ تصوف اسلامی تکفیر نموده و گور بت پرستان و بدون کرامت می خواند.

۴ - شیخ صفی توسط صدایی از غیب با لقب " پیر ترک " خوانده می شود ولی ابن بزاز بدون دلیل و طبق نظر شخصی اش پیر ترک خواندن او را به زیبا بودنش تعبیر می نماید که با توجه به بار تقدس لغت پیر در این ترکیب، ادعای وی قابل قبول نمی باشد که در شماره ۸ بدان پرداخته ایم.

۵ - اطلاق مجدد لقب پیر ترک بر شیخ صفی توسط امیر عبدالله

۶ - در حکایتی که در باب ریاضت و مجاهدت شیخ صفی آمده اشاره به خوردن برنج بی روغن به سبک گیلانی شده که امری متضاد با سنت ترکان آذربایجان بوده، چنانچه از پدران شنیده ایم حتی خوانین قدیم اگر روغن بر روی برنج جاری نمی شد گلایه می نموده اند (در واقع ترک سنت خوردن برنج با روغن توسط ترکان آذربایجان در آن حکایت شیخ صفی، شاید به پیروی از استاد خود بر وی چنان سنگین بوده که در داخل حکایت ریاضت و مجاهدت گنجانده شده است)

۷ - در داستان رفتن شیخ زاهد و شیخ صفی به نزد شروانشاه ها ، شیخ صفی از اشخاصی که قصد آزار شیخ زاهد را داشته اند به حاکم ترک آنجا گلایه می برد و او نیز اجابت نموده و آنها را تنبیه می نماید.

^{۹۹} - رک : صفوة الصفا ، درویش توکلی بن اسمعیل بزاز (ابن بزاز اردبیلی) ، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد ، ناشر : مصحح، چاپ اول ، تبریز، ۱۳۷۳ ، ص ۴۹۵
^{۱۰۰} - رک همان صفوة الصفا ، ابن بزاز ، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد ، ص ۸۲ ، در موارد بعدی به دلیل طولانی شدن کلام از ذکر صفحات خودداری نموده ایم.

- نام زاویه جلوس شیخ زاهد در سفرش به اردبیل در نسخه ایاصوفیه "پیر داشم" ۱۰۱ و در بقیه "داشم" ذکر شده است که ترکیبی از واژه پیر (برگرفته از Bir ترکی: یک، اول و کنایه از سرور و بزرگ که گاهی بصورت Mir هم ذکر شده، با بررسی لغات سومری Mir ۱۰۲ در مفهوم مار، خشم و باد شمالی؛ Nir ۱۰۳ در مفهوم جایگاه پادشاهی و Pil ۱۰۴ در مفهوم مرد و مقایسه آن با Bir و Pir ۱۰۵ در ایلامی به عنوان لقب خدایان، نشان دهنده خلقت اولیه، چیز محکم ۱۰۶ و وجود سنت مراقبت منزل پیرها و اجاقها توسط مارها در نزد ترکان آذربایجان ۱۰۷ و نقش مار بر سر در آرامگاه شیخ صفی در اردبیل ۱۰۸ و حتی وجود لغت mor ۱۰۹ به عنوان نوعی خشم در فرهنگ ترکی آذربایجانی همگی نشان دهنده بقای این باورهای کهن در این خطه است) و داشم بوده است (که اینجا کاربردی شبیه آنچه در یولداشیم، قارداشیم و... داشته و به معنی پیر همراه را دارد که کاملاً با مطابق با کاربرد آن در ایلامی است چنانچه "اون-تاش-گال"، "اون: من؛ تاش: همراهی کردن، یاری رساندن؛ گال:

۱۰۱- احتمالاً نام این زاویه برگرفته از همان فامیل نزدیک شیخ صفی یعنی «پیر داشم» بوده که ساختار لغت کاملاً ترکی و شبیه قارداشیم و درواقع در مفهوم "همراه در طریقت تصوف" می تواند باشد و نشان دهنده بار تقدس برای واژه پیر برآمده از لغت ترکی پیر: یگانه، پیشرو، اولین و شاید بورو: گرگ و... است.

۱۰۲- احتمالاً واژه "مار" در پهلوی نیز حالت تغییر یافته این واژه سومری بوده، چنانچه وجود خشم کشنده از انسان با تکیه به داستان های دینی به دلیل اخراج مار از بهشت نیز همراستا با این موضوع می باشد و دکتر حسن دوست ریشه شناس زبان پارسی نیز با آوردن ستاره، ریشه احتمالی آن را "Mar: مر، مردن، به دلیل نیش کشنده" دانسته است و در واقع ریشه واژه "مرگ" نیز می تواند باشد که بازتاب های این ریشه در زبان انگلیسی در واژه "Mar: خراب کردن، آسیب زدن، ضرر" قابل رصد است و سایت های ریشه یاب انگلیسی آن را مشتق از واژه "merran" دانسته اند.

۱۰۳- توپونیم "نیر: nir" نام شهرستانی در استان اردبیل، معروف به داشتن چشمه های معدنی و طبیعت زیباست.

look - 104 : <http://psd.museum.upenn.edu/nepsd-frame.html>

۱۰۵- واژه "پیر" در سومری به صورت "pil 6" پیل "در مفهوم "مرد" و در گویش ترکان شور و سالار با تلفظ "Bir: بیر" و نیز واژه "Pirə: پیره" در ترکی "چواش" در مفهوم "گرگ" وجود دارند که احتمالاً همگی برگرفته از واژه "بیر: یک، پیشین" در ترکی بوده و نشانگر باور اسطوره ای ترکان به اینکه گرگ اولین مخلوق تائری بوده می باشد و احتمالاً واژگان اوستایی "paro, parya" در مفهوم "قدیمی، پیشین و پیر" و نیز واژه مصری ریشه "Pero" و در مفهوم "خانه بزرگ" فرض نموده اند نیز با ریشه "پیر" مرتبط هستند. با توجه به عدم استفاده از واژه فرعون برای پادشاه معاصر حضرت یوسف در قرآن کریم و کاربرد واژه "ملک"، احتمال رایج شدن این لقب بعدها در خاندان خاصی از پادشاهان مصر و شبیه اتفاقی که در مورد القاب "ارشک و خسرو" سراغ داریم بعید نمی باشد و این امر وارداتی بودن واژه از سمت تمدن سومر و ایلام به مصر را نیز تقویت می نماید.

۱۰۶- برای مشاهده لغات مورد بحث ایلامی به لغت نامه های ایلامی زیر نگاه کنید:

1- Walter Hintz, Al Tiranisches Sprachgut, Der Nebenerlieferungungen 1975

2- Perspolis, Fortification Tablets, By Richard T. Hallock, The University OF Chicago Press * Chicago * ILLINOIS, Published 1969. Printed in the United States of America

3- Elamisches Wörterbuch by Walther Hinz, Heidemarie Koch (z-lib.org)

4- PERSEPOLIS TREASURY BY GEORGE G. CAMERON, THE UNIVERSITY OF CHICAGO PRESS, CHICAGO * ILLINOIS 1948

5- Gramática de la Lengua Elamita By Enrique Quintana Cifuentes, Madrid 2013 Vision Libros, Glosario Elamita

۱۰۷- با توجه به اینکه طبق تغییرات آوایی زبان ایلامی می توان ریشه خوز را بصورت قُز و قُج تلفظ نمود، احتمال دارد ریشه کهن واژه قوجا یا همان خوجا مطابق با حدس مرحوم دکتر صدیق شکل قدیمی و ترکی واژه خواجه و در مفهوم سرور که وارد زبان فارسی نیز شده است هم برگرفته از ایلامی می باشد و در واقع اطلاق واژه "هوجا" به سرزمین ایلام در کتیبه داریوش هم در مفهوم سرزمین خدایان و سرزمین بلند مرتبه می تواند مرتبط با این دیدگاه باشد که در این صورت مفهوم واژه امروزی خوزستان نیز در مفهوم سرزمین خدایان و سروران خواهد بود و حتی ممکن است ریشه کلمه قاجار هم متشکل از دو قسمت قوج + ار، و در مفهوم مرد بلند مرتبه و نیز واژه "خوزتین" چنانچه در اردبیل برای فرد دارا و بلند مرتبه به کار می رود هم همراستا با این دیدگاه خواهد بود. البته لازم به ذکر است که ریشه "ug" در سومری نیز در مفهوم "مرتبه بلند، عالی رتبه" و با در نظر گرفتن امکان تبدیل فونم های "ج و گ" به هم و شبیه ریشه "اوج - uc" ترکی، چنانچه در اوجا نیز به کار رفته وجود دارد.

۱۰۸- با آمدن نام اردبیل شرایط را مهیای ارادت خدمت حضرت ابوالفضل العباس دیدیم، پس دو بیتی تقدیم می نماییم: هر آنکس عاشق و روشن ضمیر است/ یقین باب الحسین او را امیر است/ بنابر هر گروهی بر وجودی/ ابوالفضل افتخار اردبیل است

۱۰۹- محقق حوزه فولکلور آذربایجان. جناب ابراهیم شاکرختا - قوربانلی (محقق حوزه فولکلور آذربایجان) توجه بنده به این لغت را جلب نمودند.

منتها ، حد کمال ، بهترین غذا برای پیشکشی و ارائه غذا که احتمالا به غذای پیشکشی یا مراسم حمل آن به معبد گفته می‌شده، در مفهوم کلی من تا حد کمال همراهی می‌شوم یا همراهی می‌کنم و نشان درجه والای دینی پادشاه بوده است به کار گرفته شده است. همین واژه در سومری در مفهوم " بزرگ، عالی رتبه " در ترکیب واژه " لوگال : پادشاه، مرد بلند مرتبه، قالمیش کیشی، قالین کیشی " وجود دارد، لازم به ذکر است که که با دقت در علائم نگارشی لغت نامه پنسیلوانیا شاهد این هستیم که قدیمی ترین کاربرد واژه ۶۷۷ بار به صورت " gallu : گاللو " یعنی متشکل از دو علامت " گال : بزرگ، چنانچه در " ا - گال : خانه بزرگ، قصر " به کار رفته و " لو : لی : مرد، شخص " می‌باشد و فقط در پنج مورد با ساختار " Lugal : لوگال " ذکر شده که نگارندگان لغت نامه اولی را نیز به صورت Lugal آورده اند. با توجه به کاربرد واژه " قالین " در ترکیب نام " اغوز، افشار و... " به صورت " قالین اغوز، قالین افشار " در کتاب دده قورقود نسخه ترکمن صحرا، می‌توان کاربرد آن در سومری و ایلامی را نیز مرتبط با توده مردم " لوگال : مرد منتخب توده مردم وایل ؛ اونتاش گال : من همراه توده مردم و ایل هستم " نیز فرض نمود. نگا: لغت نامه سومری پنسیلوانیا ، دده قورقود نسخه ترکمن صحرا و منابع ایلامی).

۸ - در روایت دیگری " پیرداشم " نام یکی از اقارب (نزدیکان) شیخ صفی ذکر شده است که نشان دهنده اینست که آن ترک در طریقت خواجه تاش و همراه شیخ بوده که این لقب ترکی را برای او انتخاب نموده اند(دقت گردد که انتخاب لقب ترکی برای یک غیر ترک طبق ادعای کسروی توسط یک غیر ترک یعنی شیخ صفی باز طبق ادعای کسروی، امری محال است، چون اگر تصمیمی بر انتخاب لقبی غیر از زبان خود یعنی آذری خیالی داشت، آن را مطابق با باور تصوف عربی انتخاب می نمود نه ترکی (!!!)

۹ -در نقلی از کرامات شیخ صفی از ستاندن قدرت پرواز بر روی دریا از عارفی به نام «پیره کیشی» در باکو (در متن بادکوبه آمده، البته که واژه بادکوبه بعد از عهد صفوی وارد متون شده است) و دعوت او به سیر الی الله آمده است که باز هم لقب این عارف مطابق با آسیاب واژگان و گرامر ترکی ساخته شده است و چون این القاب از سمت مردم عادی بر مرشد خود داده می شود، دلیل محکمی بر ترک بودن مردم باکو نیز می باشد.

۱۰ - در حکایتی هنگام نام بردن از شهر سراو از ولایت " یوز آغاج : صد درخت " در آذربایجان هم یاد می شود که باز ساختار این جاینام کاملا ترکی است.

۱۱ - از دهی در مغان به نام دُزلق و شیخی به نام تاج الدین دُزلقی معاصر شیخ صفی یاد می شود و شیخ صفی برای طلب مغفرت برای او از شیخ زاهد دو بیتی به گیلکی می خواند، ممکن است اسم واقعی ناحیه Duzluq نمکزار : یا Düzluq : محل صاف، دشت به ترکی بوده است.

- ۱۲ - به حضور ترکان قباچاق در گیلان و گنج با چوپانیان اشاره شده است که باز نشان دهنده حضور فعال اقوام مختلف ترک در منطقه است.
- ۱۳ - از شیخ علی کوچک صفیرچی (نسخه ایاصوفیه)، صفیرچی (بقیه نسخ) نام برده شده است که وجود پسوند "چی" در نام ایشان مختص زبان ترکی است
- ۱۴ - نام وزیر امیر چوپان بصورت طاشتمور (تاش / داش دمیر) ذکر شده که کرامت شیخ صفی شامل حالش می شود نیز نامش کاملاً ترکی (تاش : سنگ + تمور : دمیر : آهن) است و نشان دهنده ترک بودن سلسله چوپانیان حاکم گیلان است.
- ۱۵ - ناحیه ای در سراب به نام " اردوقان ۱۱۰ " از: مرد، دلاور، یل + دوقان : زاینده (فقط در نسخه ل بصورت آروقان : آرو / آری : پاکیزه + قان : محل ، جای) ذکر شده که هنوز هم ساکنانش ترکان هستند.
- ۱۶ - از گستراندن سفره غذا توسط ترکان (مردم بومی) مغان برای شیخ صفی و تناول شیخ از سفره صوفی به نام شیخ مشکینی سخن رفته است.
- ۱۷ - از ده سوری در شهرستان میانه آذربایجان شرقی که هنوز هم سکونت دارد و ساختار نام مطابق با زبان ترکی و از ریشه سورمک و احتمالاً با مفاهیم : شکارگاه، گله بزرگ، گله مرتبط است، چنانچه لغت نامه ایضاحی لغت درباره واژگان سوری و سورک می آورد :

Sürəq : ovu qovub bərayə gətirmə

Sürək2 : Heyvan sürüsü, Böyük Sürü

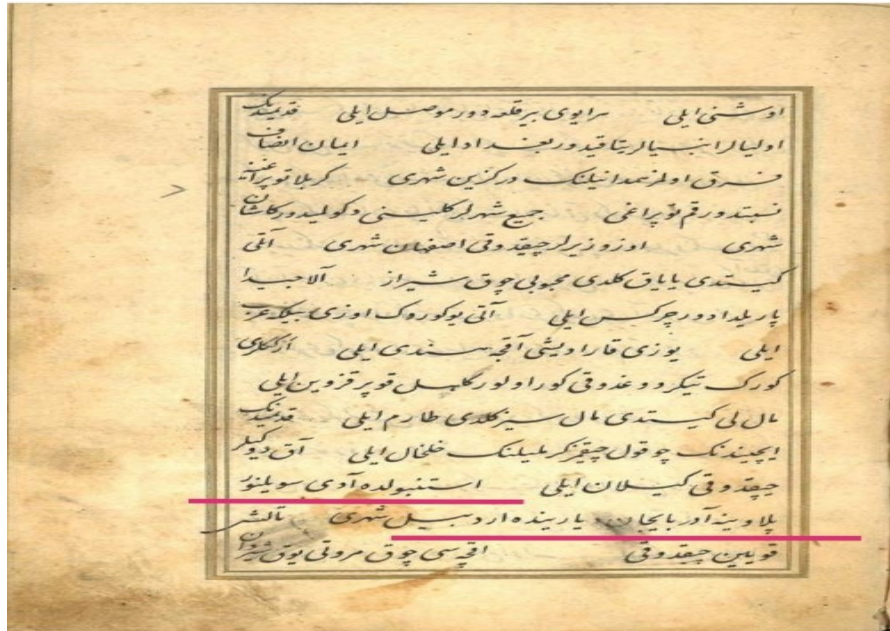
* Atalar Sözü : öküz alırsan sürəkdən al, Qoyun alırsan maldardan

- ۱۸ - نام یکی از مریدان شیخ که راوی حکایت است " پیر حسن یلغوز آغاجی (در حکایتی دیگر در نسخه ق، یالغوز آغاجی) " ذکر شده است که کاملاً نام ترکی می باشد و احتمالاً اشاره به محلی از سکونت ترکان در آذربایجان دارد .
- ۱۹ - در داستان پیر جبرئیل خلیفه شیخ صفی در خلخال، ترکان مرید او می شوند ولی او بعداً به دلیل گناه با زنی ترک در خلخال دچار نفرین شیخ صفی می شود
- ۲۰ - در حکایتی ناحیه خانبلی (خانبولان : ناحیه ای در جمهوری آذربایجان) حاکمش از ترکان قباچاق است که باز شاهد کرامتی از شیخ صفی و ظاهر شدن ترکی شمشیر به دست به فرمان او هستیم.

- ۲۱ - در حکایتی در اردبیل از ترک احمد نامی که پدر جوان بی ادبی به نام خلیل و سپس کرامت شیخ یاد شده است که نشانگر پربسامد بودن واژه ترک حتی در نام اشخاص است
- ۲۲ - در حکایت رفتن مریدان نانواى شیخ صفی به مراغه از دهی به نام " سینان (نسخه ایاصوفیه)" در گرمورد میانه یاد شده که نامی ترکی (از ریشه فعل سینماق) است.
- ۲۳ - در حکایتی از روستای مغانجیق مراغه یاد شده است که هنوز هم پا برجاست و پسوند " جیق " در آن پسوند تصغیر ترکی می باشد، چنانچه در قالاجیق، قویوجوق و... نیز می آید.
- ۲۴ - در کرامتی شیخ صفی سوار بر اسب قُلّه که در کنارش اسبی به رنگ بُز نیز حضور دارد لشکری را شکست می دهد، با توجه به نوع خط به کار رفته که مناسب برای اسامی ترکی نیست " قُلّه " می تواند gulə باشد که واریانته از واژه qulun در مفهوم کره اسب یکساله (دیوان الغات الترك ، ترجمه صدیق ، ص ۲۴۶) و Boz نیز به ترکی رنگ خاکستری را گویند که نام اسب قاچاق نبی نیز Boz At بوده است.
- ۲۵ - شیخ صفی ره برای شرح دیر شدن جهت پرداختن به آخرت، داستان یک دلاور ترک را نقل می نماید که همین امر غلبه فرهنگی ترکان در باور مردم آن زمان و اقبال مردم به ترکان را نشان می دهد.
- ۲۶ - در حکایتی از اسم رودخانه های جغاتو و تغاتو نام برده شده است.
- ۲۷ - راوی یکی از حکایت مریدی از مریدان شیخ صفی مشهور به سلطان ینغشی (ینغش) و یکی راویان واسط آن نیز " یانقی " ذکر شده است که هر دو به نام ترکی از ریشه یانماق : سوختن شبیه هستند که در مفهوم سوخته دل و مناسب حال صوفیان است.
- ۲۸ - در سفر شیخ صفی به اهر از شخصی به نام " دده مسعود " نام برده می شود که کرامت شیخ شامل حال مرید او عوض می گردد که باز ساختار نام کاملاً ترکی، دارای لقب دده : بزرگ، پیشوا و شبیه ده ده قورقود و... است.
- ۲۹ - در داستانی پسر شخصی به نام " پیر مَمی " با مرامت شیخ از غرق شدن نجات می یابد، مَمی احتمالاً خلاصه شده محمد و موافق قاعده ترکی است و در حال حاضر در اردبیل فامیل " مَمی زاده " رایج است و پیر هم که قبلاً بررسی نمودیم مرتبط با " بیر : اول، اولین، گرگ، مرشد و... " است.
- ۳۰ - پیره توران تبریزی (نسخه ق : نیززی ، نسخه چ : تیرزی) نام یکی از مریدان شیخ صفی است که باز ساختار اسم با قاعده ترکی هماهنگ بوده کاربرد توران در لقب قهرمان کتیبه ترکی وارلیق در قرن ششم و هفتم میلادی بصورت " اوزیگن آلپ توران " را تداعی می کند.

۳۱ - در حکایتی نام ولایت سُلدوز : Sulduz به روشنی ذکر شده که Yıldız < Ulduz < Sulduz نام کاملاً ترکی در مفهوم ستاره است.

۳۲ - از دهی تحت نام باله دزی (بال دزی) در دامنه سهند یاد شده است که احتمالاً مرتبط با واژه Balduz ترکی است.



DKK Günbet 18a

تصویر شماره ۱۵- اشاره به مشهور بودن شهر اردبیل در نزد مردمان استانبول به دلیل خوشمزگی پلوی آن

۳۳ - در حکایتی از غذایی به نام "هنده پلاو" که در اردبیل مشهور است و خوردن پلاو و غسل ذکر آمده که این نکته ما را به

یاد تعبیر نسخه مکشوفه جدید دده قورقود درباره ترکان اردبیل می اندازد : استانبوله آدی سویلنور پلاوینه آذربایجان دیارینده اردبیل شهری^{۱۱۱} : اردبیل دیاری از آذربایجان که پلوی خوشمزه اش در استانبول مشهور است.

۳۴- در داستانی که پیره عیسی از تصمیم " پیره یوسف " جهت اقامت سه ماه زمستان در کوه سهند جهت عبادت نقل شده است، دونکته وجود دارد اولا تقدس کوه ها که یک باور کهن تنگریزم ترکی به دلیل نزدیکی به تانری و آسمان است و حتی در مورد رفتن خود شیخ صفی به کوه سبلان و تبرک آوردن آب و خاک و نهی آن توسط ترکی از عالم غیب در راه بازگشت و شرح دادیم ولی ادامه یافتن این سنت در نزد مردم آذربایجان علیرغم نهی شیخ زاهد در صفة الصفا ذکر شده است و مورد

^{۱۱۱} - رک نسخه دده قورقود نسخه ترکمنچای، نسخه خطی آنلاین، دانشگاه آنکارا، سال ۲۰۱۹، ص 18 a، اطلاعات کتاب :

بعدی اشاره به واحد اندازه گیری تحت عنوان " مقدار تیر پرتابی" است چنانچه آورده : >> ... و روی به کوه سهند آورد و برف بسیار و افراط بود ، گوشه غاری در میان سنگ پیدا کرد و در آن حوالی مقدار تیر پرتابی چشمه آبی بود...^{۱۱۲} << ، در واقع این واحد اندازه گیری متعلق به ترکان است چنانچه آن را در دیوان الغات الترك^{۱۱۳} بصورت " Bir Oqtam Yer " در مفهوم " زمینی به اندازه پرتاب یک تیر" و این سنت قدیمی ترکان را در داستان سیاوش نیز می توانیم ردیابی نماییم.

- ج : نقد ادعای ارتباط سفینه تبریز^{۱۱۴} و رساله روحی انارجانی با زبان آذری :

کتاب سفینه تبریز^{۱۱۵} نسخه خطی یک جنگ جمع آوری شده با بیش از دویست رساله توسط ابوالمجد تبریزی در موضوعات مختلف علمی از جمله ریاضیات، هیئت، موسیقی، طب و فلسفه، ادبیات، عرفان، تاریخ و جغرافیا به زبان های عربی و فارسی به سال های ۷۲۱ تا ۷۲۳ هجری قمری است که به دلیل وجود فقط دو رساله فهلویات^{۱۱۶} که اولی متعلق به حاج امین الدین بله است که « امالی شیخ بله » نام دارد « که از برگ ۲۶۷ الف آغاز می شود و در برگ ۲۷۰ ب خاتمه می یابد . امین الدین در این امالی به نکته های تاریخی و ادبی و عرفانی می پردازد . تعدادی از فهلوی گویان را نام می برد و ابیات و قطعات – گاه ده بیتی – فهلوی را می آورد... اهمیت فهلویات منقول در این رساله در آن است که خود ابوالمجد این فهلویات را از زبان حاج بله در مجالس شنیده و تقریر کرده است^{۱۱۷} . رساله دومی فهلویات در آن مجموعه >> طریق الاخره از شرف الدین عثمان ، فرزند حاج بله ، است که از برگ ۳۴۰ ب آغاز می شود و در برگ ۳۴۱ ب خاتمه می یابد، هرچند این رساله ناقص است و دنباله آن از سفینه افتاده ، در همین سه صفحه باقی مانده از آن فهلویاتی به زبان های گرجی و تبریزی^{۱۱۸} آمده و قطعاتی با عنوان اورامنان و شروینان نقل شده است^{۱۱۹} <<.

چنانچه مشاهده می کنید وجود یازده صفحه فهلویات که دو عالم صوفی در بالای منبر به آنها رجوع کرده اند و دلیل آن نیز رائج شدن فهلویات توسط صوفیانی است که یا خود متعلق به گویش های ایرانی بوده و تلاش نموده اند تا به تقلید از شعرای دیگر ابیاتی بسرایند که مریدان آنها جهت تبرک و پیروی از شیخ خود اشعارش را حفظ و نقل قول نموده و یا در راستای

^{۱۱۲} - رک صفوة الصفا ، درویش توکلی بن اسمعیل بزاز (ابن بزاز اردبیلی) ، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد ، ناشر : مصحح، چاپ اول ، تبریز، ۱۳۷۳ ، ص ۱۱۵۵

^{۱۱۳} - ک دیوان الغات الترك ، ترجمه دکتر صدیق ، چاپ اختر، تبریز ۱۳۸۳، ص ۱۲۸

^{۱۱۴} - لازم به ذکر است یکی از دلایل سفینه تبریز خواندن این دائرة المعارف آمدن عبارت زبان تبریزی طبق خوانش کتاب خطی است که بازم به دلیل نبود زبانی تحت عنوان زبان تبریزی جدا در طول تاریخ و نیز امکان خوانش آن به صورت تبریزی و... نیز جای بحث دارد.

^{۱۱۵} - مجله نامه بهارستان سال چهارم، شماره اول و دوم، بهار- زمستان ۱۳۸۲، دفتر ۷ و ۸، نسخه برگردان سفینه تبریز، ص ۳۴۸

^{۱۱۶} - ایرج افشار تعداد این فهلویات (صوفیانه) ذکر شده در این مجموعه را صد و شانزده بیت شناسایی نموده است، رک : زبان ها و گویش های ایرانی ، شماره ۹ ، میثم محمدی ، دو فهلوی از سفینه تبریز ، مقدمه ، ص ۵۹

^{۱۱۷} - رک : زبان ها و گویش های ایرانی ، شماره ۹ ، میثم محمدی ، دو فهلوی از سفینه تبریز ، مقدمه ، ص ۵۹

^{۱۱۸} - زبانی تحت عنوان فهلوی تبریزی ثابت شده نیست و این سخن آقای محمدی چیزی بیش از یک ادعا نمی باشد که فقط برای حفظ امانت مطلب مجبور به نقل شده ایم.

^{۱۱۹} رک همان مقاله میثم محمدی تحت عنوان دوفهلوی از سفینه تبریز ص ۶۰

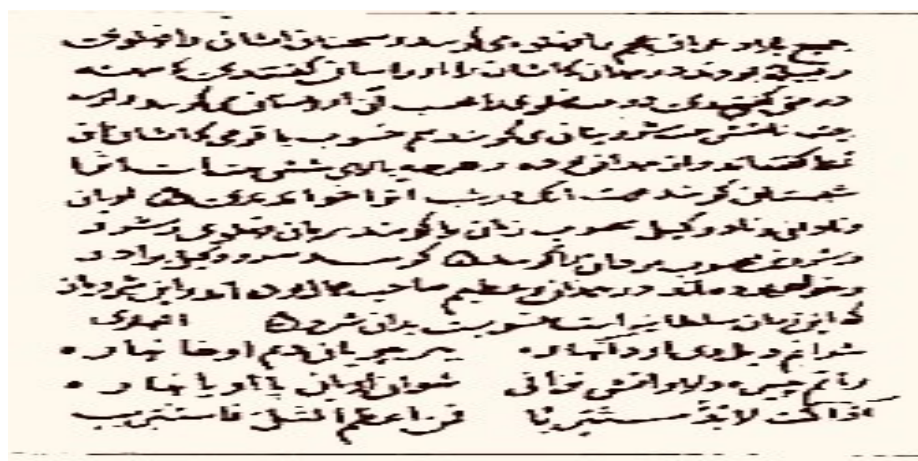
همین باور اقدام به یادگیری گویش مراد خود نموده و ابیاتی می سروده اند که این مورد دومی را در نزد شیخ صفی الدین اردبیلی شاهد هستیم را نمی توان دلیل بر نبود ترکان در آذربایجان دانست ، چون از نقل قول صفوة الصفا می توان متوجه شد، ارسال خلیفه توسط شیخ زاهد به تمام مناطق جغرافیای آذربایجان قدیم و قفقاز باعث گردیده بود که گویش های ایرانی به کار رفته در آن دوره جنوب دریای خزر توسط خود شیخ و مریدانش که از نقاط مختلف آن نواحی بوده اند تبدیل به ادبیات مقدس تصوف آن روزگار شده و فہلویات این گویش ها نقل منابر و محافل صوفیان آن روزگار که باسواد ها و علمای زمانه خود بوده اند شود ، حتی رد پای حاضر شدن " شیخ بلہ " در نزد شیخ زاهد گیلانی برای کسب اجازه جهت تبلیغ از سوی او نیز در کتاب صفۃ الصفا مشاهده می شود، چنانچه : >> حکایت ۲۲ : ادام الله برکتہ گفت نوبتی اصفہد گیلان ملک احمد دعوت شیخ ، قدس روحہ ، کرده بود و مولانا امین الدین حاجی بلہ تبریزی ، رحمہ الله علیہ ، کہ از نحاریر زمانہ بود بہ گیلان بود و در آن مجلس حاضر و کلمات شیخ زاهد بہ سمع رضا شنید و طریق این طوایف دید و حمیدہ و پسندیدہ داشت . در اثناء کلمات از شیخ زاهد التماس کرد کہ « شیخ ، چون آن جا مردم صادق و صاحب ارادت می باشند و می خواهند کہ توبہ کنند ، شیخ اجازه دہد تا من بدیشان توبہ و تلقین دہم . » شیخ زاهد ، قدس سرہ ، خاموش شد . این معنی مکرر کرد و ابرام عظیم نمود . آخر شیخ زاهد از سر ضجرب و ملالت فرمود کہ : « اوہ برو و بدہ . » چون مجلس بہ آخر رسید شیخ صفی الدین ، قدس سرہ ، بہ حضرت شیخ زاهد رسید . شیخ زاهد فرمود : صفی دیدی کہ این مرد بہ حیلہ و ابرام اجازه توبہ و تلقین از من ستد ؟ « شیخ گفت : « اجازه میدہی کہ آن اجازه از او باز ستانم ؟ » فرمود : « بلی ، مصلحت باشد » است ۱۲۰< و در ادامہ بہ شرحی کہ در صفۃ الصفا آمدہ ، شیخ صفی رفته و اجازه را از شیخ بلہ پس می گیرد.

با توجه بہ حکایت نقل شدہ می توان حدس زد کہ شیخ بلہ ۱۲۱ و فرزندش با بہ کار بردن فہلویات در منابر و مجالس خود تلاش داشتہ اند کہ خود را بہ جریان تصوف شیخ زاهد گیلانی ، خلفا و مریدان فراوان او کہ احتمالا بہ گویش های مختلف ایرانی آن روزگار جنوب دریای خزر، اشعاری نیز سرودہ بودند وصل نمایند و البتہ کہ بہ کار بردن فہلویات توسط علمای ترک آن روزگار از منظر دیگر نیز، شبیہ بہ کار بردن اشعار حافظ ، سعدی و... بہ عنوان شاهد در سخنرانی ها و نوشتہ ها می باشد، چنانچہ حتی گاهی ہمین علمای ترک ، اشعار فارسی را وارد شرح کتاب های خود کہ بہ عربی نوشتہ اند نیز نمودہ اند.

۱۲۰- رک : صفوة الصفا ، ابن بزاز اردبیلی ، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، ص ۱۶۸
۱۲۱- دکتر امیرعلی نثار نوبری نگارندہ کتاب " نقدی بر تاریخ ماد " معتقدند کہ واژہ گیلگمیش ساختاری است کہ نشان دہندہ حالت ذم است و در واقع بخشی از مردم ناحیہ بین النہرین کہ رقیبان سومری ہا بودہ اند از او تحت عنوان " گیلگمیش : سردرگم شدہ از فعل گیلگہ مک " با ساختاری شبیہ ایشان ہمراستا می باشد ولی وجود واژہ " بیلگہ میش " در نزد سومریان نشان دہندہ کاهش بار ذم (بدگوئی) بودہ چنانچہ می توان مفہوم آن را " بعدا دانا شدہ ، کسی کہ پس از اتفاقات بسیار دانا گردیدہ " در نظر گرفت و این امر با حوادثی ہمانند کارہای اولیہ بد " بیلگہ میش " ہمانند اجبار بہ حضور عروس ہا در شب عروسی در نزد او و سایر ظلم ہایش بہ مردم و اصلاح شخصیت او پس از سفر بہ دیار ایلام ہمخوانی دارد. در واقع این واژہ نیز لقبی بودہ است کہ بہ او دادہ شدہ است. لازم بہ ذکر است کہ احتمالا واریانتي از بیلگہ بہ صورت " بولہ : Bûle : دانشمند، ہمہ چیز دان، مطابق با گویش تبریزی و Bile : بیلہ در گویش اردبیل " نیز در اسامی عرفای معاصر شیخ صفی الدین اردبیلی چون " بلہ یوسف " ، " بلہ عیسی سومرینی " و " شیخ حاج امین الدین بلہ " ہم قابل ردیابی است.

مورد دیگر اینست که سرزمین آذربایجان به دلیل قرار گیری در هلال باور از دیرباز محل حضور و ورود ادیان، فرهنگ ها و اقوام مختلف بوده و طرفداران فرضیه زبان (نیم زبان) آذری زمانی که با استدلال قوی هنینگ در مورد مهاجر بودن اقوام ساکن نواحی مرزی آذربایجان از سرزمین مجاور شدند(که در ادامه شرح خواهیم داد) تلاش نمودند تا با پیدا نمودن شاهد هایی از حضور غیر ترکان با استناد به فہلویات از فرضیه خود دفاع کنند ولی چنانچه بیان شد سکونت اقلیت غیر ترک یا ادیان مختلف در جغرافیای آذربایجان موضوعی نیست که بتوان با تکیه به آن سکونت ترکان را زیر سوال برد.

اکنون تعریف فہلوی و فہلویات را از صفحه ۵۲۴ همان کتابی که سفینه تبریز خوانده اند می آوریم :



تصویر شماره ۱۶- تعریف فہلوی و فہلویات از نسخه خطی سفینه تبریز که نشان می دهد، خواستگاه اصلی آن ها همدان بوده است

>> جمع بلاد عراق عجم را فہله می گویند و سخنان ایشان را فہلوی، و قبیله ای بودند در همدان^{۱۲۲} که ایشان را اورامنان گفتندی که همیشه دو بیتی گفتندی. دو بیت پهلوی را بحسب آنکه اورامنان می گویند و از سه بیت تا شش بیت شروینان می گویند هم منسوب به قومی که ایشان این نمط گفته اند و از همدان بوده، و هر چه بالای شش هفت است آن را شبستان گویند، جهت آنکه در شب آن را خواندنی. اوانان و نادان و ناد و کیل محبوب زنان را گویند به زبان پهلوی و شرو و شروین محبوب مردان

^{۱۲۲} - چنانچه مشاهده گردید حتی در سفینه نیز نقش شهر همدان در به وجود آمدن انواع فہلویات و گسترش آن بسیار پررنگ بوده است چنانچه در این راستا ما شاهد نوشتاری پیرامون نزدیکی زبان باباطاهر با گویش قدیمی یهودیان همدان نیز هستیم، « فہلویات همدان به ویژه اشعار بابا طاهر در کنار گویش کلیمیان همدان ویژگی های زبان قدیمی همدان را منعکس می کنند و اشتراکات بین آنها می تواند به عنوان ویژگی های زبان پیشین همدان در نظر گرفته شود (رک نشریه پژوهش های زبان شناسی تطبیقی، سالومه غلامی، سال دهم ، شماره ۲۰. پائیز و زمستان ۱۳۹۹ خورشیدی ، گویش شناسی) » ، جناب « علی محمد بیانی » سردبیر مجله بایرام نیز در مقاله ای ضمن اشاره به اشتباه کسروی در آذری خواندن گویش راجی یهودیان همدان، درباره آذری خواندن فہلویات گویش های مناطق مرکزی و نیز گویش های ییدیش (گویش مخلوط یهودیان با مردم هر منطقه) این مناطق به اشتباه، اشاره نموده است. نگا ک مجله بایرام، پنج شهریور ۱۴۰۱ ، زبان راجی اشتباه کسروی و اشتباهات بعدی

را گویند. گویند سرو و کیل برادر و خواهر بوده اند در همدان و عظیم صاحب جمال بوده اند و این شرویان که این زمان سلطانیه است منسوب است ۱۲۳ <.

در فرهنگ معین نیز درباره فہلویات آمده : « اشعار و ترانہ‌هایی با اوزان عروضی یا هجایی که به زبان‌ها یا لهجہ‌های محلی و روستایی سروده شده » و در واقع لازم به ذکر است که « در بیشتر آثار دوران اسلامی ، کلمه فہلوی بر زبان‌ها و گویش‌های محلی اطلاق شده است ۱۲۴ ».

لارم به ذکر است که « در گویش‌های ایرانی نیز هنوز لفظ " پهلوی " برای اشاره به اشعار گیلکی و تالشی به کار می رود. برای نمونه در گیلکی " دیلمونه پالوی(پهلوی های دیلمی) برای اشاره به اشعار محلی گفته می شود. عبدالرحمن عمادی این اشعار را در کتابی به نام " دیلمون پارسی، دیلمون پالوی " گردآوری کرده است. در تالشی نیز " پلوی : palavi (نصرتی سیاه مزگی، ۱۳۹۶ : ۱۸۷) به اشعار و دوبیتی گفته می شود ۱۲۵ ».

در ادامه در نقد رساله روحی انارجانی که از دلایل قوی طرفدارن فرضیه زبان آذری از کسروی گرفته تا انصاف پور، آشتیانی، نفیسی، مقدم، مشکور و محسنی بوده به مقاله نوشته شده توسط هنینگ در مورد زبان کهن آذربایجان با ترجمه سرکاراتی رجوع می کنیم : « ملحقه رساله روحی انارجانی (سده شانزدهم میلادی) که عباس اقبال توجه محققان را بدان جلب کرده و متن کامل آن را محمد مقدم چاپ منتشر کرده است، بر خلاف آنچه ادعا شده، به هیچ گویشی نوشته نشده ، بلکه به یک نوع زبان عامیانه (در حقیقت بیش از حد عامیانه) و کوچه و بازاری و محاوره ای فارسی نگاشته شده است و هیچ رابطه ای با مسئله زبان کهن آذربایجان ندارد ۱۲۶ ».

رجوع به نوشته ای مانند روحی انارجانی برای اثبات فرضیه زبان آذری آنقدر کار غیر علمی است که چنانچه ملاحظه نمودید ؛ آنقدر آش شور شده که صدای آشپز هم در آمده است.

- چ: نقد نظر کسروی درباره عدم سیادت شیخ صفی :

غلامرضا طباطبائی مجد، مصحح کتاب صفۃ الصفا با بررسی و تقابل تمام نسخ خطی کتاب، ادعای کسروی و ذکی ولید طوغان مبنی بر اضافه شدن سند سیادت برای صفویان در زمان پادشاهان صفوی را کاملاً رد نموده است، چنانچه می گوید : در پاسخ به این پرسش‌ها تا آن جا که از بررسی و تطبیق نسخه های صفوۃ الصفا بر می آید، باید یاد آوری کنیم که هیچ حکایت و

۱۲۳ - رک : مجله نامه بهارستان سال چهارم، شماره اول و دوم، بهار- زمستان ۱۳۸۲، دفتر ۷ و ۸، نسخه برگردان سفینه تبریز، ص ۳۴۸
۱۲۴ - رک فصلنامه ادبیات و زبان های محلی ایران زمین ، پژوهشی در وزن فہلویات ، ناصر علی زاده خیاط و سید آرمان حسینی آبباریکی، شماره ۱۹ ، بهار ۱۳۷۹
۱۲۵ - رک مجله زبانشناسی و گویش های خراسان، سال پانزدهم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۲، شماره پیاپی ۳۰، مقاله گستره جغرافیایی زبان تاتی و ارتباط آن با زبان پهلوی اشکانی، دکتر جهان دوست سبزه‌علیپور، ص ۸۳
۱۲۶ - رک : زبان کهن آذربایجان ، و. ب. هنینگ ، ترجمه بهمن سرکاراتی ، ص ۷۲ ، پاورقی شماره ۵۳

موضوعی مستقل دال بر ارائه سند سیادت، تشیع و یا هر نکته مردم فریبی که در راستای تحکیم قدرت روحانی سیاسی سلاطین صفویه باشد - به غیر از تغییرات جزئی در متن کتاب از جمله تبدیل جمله فعلی دعایی « رضی الله عنه » به جمله اسمی « علیه السلام » بعد از اسامی ائمه اطهار ، و یا جانشینی نام علی بن ابی طالب (ع) به جای اسامی ابوبکر صدیق و در نسخ تنقیحی « دیده نمی شود ^{۱۲۷} .

در واقع با توجه به اینکه در دو نسخه معروف متعلق به قبل از تشکیل حکومت صفویه (۹۰۷ ق) یعنی نسخه کتابخانه لیدن (ش ۲۶۹۳، کتابت ۸۹۰ ق) و نیز نسخه ایاصوفیه (ش ۳۰۹۹، کتابت ۸۹۶ ق) درباره سیادت شیخ صفی اینگونه آمده است :

" شیخ صدر الدین، ادام الله برکاته فرمود که، شیخ قدس الله سره فرمود که، در نسب ما سیادت هست، لیکن سوال نکردم که علوی یا شریف و همچنین مشتبه بماند ^{۱۲۸} (و مشتبه بماند ^{۱۲۹})."

پس هیچ جای شک و تردیدی در ذکر این حقیقت توسط شخص شیخ صفی و رایج بودن آن در دوره قبل از تشکیل حکومت صفویان باقی نمی ماند.

*عدم ذکر نام شیخ صفی کتاب عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب ابن عنبه اشکال دیگری است که کسروی وارد نموده، که در واقع اطلاعات ارائه شده توسط ابن عنبه در مورد امام و خاندان او بسیار کوتاه بوده و علی الخصوص راجع به فرزندان احمد بن قاسم بن حمزه، پسر امام موسی کاظم (ع) چیزی گفته نشده است و اتفاقاً نسب شیخ صفی الدین هم به همین احمد و از طریق او به امام موسی کاظم (ع) می رسد. بنا براین سکوت ابن عنبه راجع به فرزندان و فرزند زادگان احمد هرگز نمی تواند دلیلی محکم بر نبود فرزندی برای او تا شیخ صفی باشد. ابن عنبه نیز مدعی نشده که احمد بلاعقب بوده است ^{۱۳۰} .

باقری در به کار نبرد لقب سید برای شیخ صفی اشکال دیگر کسروی بر سیادت او می باشد، چنانچه می گوید :

<> قبل از شیخ صفی الدین، سادات صوفی و غیر صوفی را با القابی چون شیخ، امیر و شاه می خواندند. ^{۱۳۱} <<

و در ادامه می گوید تا شاه اسماعیل این القاب برای صفویان رایج نبوده ، ولی این درحالی است که در نسب شیخ صفی دو تن از اجدادش در برخی نسخ لقب شاه دارند (فیروز شاه جد ششم و شرف شاه جد هشتم) که به اذعان کسروی موید سید بودن صفویان بوده است و همچنین در کتاب عمده الطالب در شرح حال فرزندان امام علی (ع) نام بزرگانی وجود دارد که با

^{۱۲۷} - رک : : صفوة الصفا ، درویش توکلی بن اسمعیل بزاز (ابن بزاز اردبیلی) ، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد ، ناشر : مصحح، چاپ اول ، تبریز، ۱۳۷۳ ، ص ۲۳

^{۱۲۸} - در نسخه ش ۲۶۹۳، کتابت ۸۹۰ ق : ۱۳ (نسخه عکسی شماره ۷۲۵۰ کتابخانه دانشگاه تهران)، همچنین نگا ک به تصویر ش ۱۵

^{۱۲۹} - در نسخه ش ۳۰۹۹، کتابت ۸۹۶ ق : ۱۱، کتابخانه ایاصوفیه (فیلم شماره ۱۸ کتابخانه دانشگاه تهران)

^{۱۳۰} - برداشت خلاصه وار از مقاله نگاهی به موضوع سیادت شیخ صفی الدین اردبیلی، پنجشنبه، ۱۷ مهر ۱۳۹۹، در سایت ناصر باقری بیدهندی، عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه

^{۱۳۱} - رک : شیخ صفی و تبارش ، کسروی، ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶، نسخه PDF دانلود شده از سایت مرکز تخصصی مطالعات ایران شناسی، ص ۲۴

وجود سیادت به لقب (شیخ) و نه (سید) معروف بودند : شیخ ابوالحسن علی بن محمد عمری معروف به شیخ عمری، شیخ نقیب تاج الدین محمد بن معیه حسنی، شیخ شمس الدین فخار بن معد بن فخار موسوی^{۱۳۲} در واقع در عرفان و تصوف اسلامی، شیخ اشاره به لقب رهبری معنوی و سید اشاره به سلسله نسبی دارد. برای اثبات سیادت شیخ صفی که در واقع می توان گفت موثق ترین سادات در ایران است مواردی را تیتروار ذکر کنیم^{۱۳۳} :

- ۱- ذکر سیادت شیخ صفی الدین در نسخ قبل از تشکیل حکومت صفوی کتاب صفوه الصفا
 - ۲- نسخه خطی سند سیادت شیخ در کتابخانه ملی بریتانیا
 - ۳- سنگ سیادت در اردبیل
 - ۴- سیادت شیخ در "سند وقف نامه امیر تیمور"
 - ۵- ذکر سیادت شیخ در "موسوعه رجال المجد و العزه فی سلاله الشریف حمزه
- لازم به ذکر است که دکتر " کازئو موریموتو " استاد تاریخ دانشگاه توکیو که اقدام به بررسی سنگ سیادت نموده، مشهور و رایج بودن شجره سیادت صفویان قبل از تشکیل حکومت را قطعی می داند : « این امر که این شجره در عراق، و به احتمال قوی در نجف، دور از اردبیل تدوین شده است نشان می دهد که استفاده از این شجره در آن زمان مرسوم بوده^{۱۳۴} است. » وی همچنین در قسمت نتیجه گیری مقاله " اولین نشان از سیادت صفویان در کتب انساب " که از آن به عنوان مدرکی جدید برای ادعای پیش صفوی سیادت نیز یاد نموده، اینگونه می آورد: « نمودار شجره ای ذکر نسب مشایخ اردویل که در ربع سوم قرن ۱۵ (به احتمال زیاد در نیمه اول دهه ۱۴۶۰) در عراق (به احتمال زیاد در نجف) رسم شده، نسب " رسمی " موسوی معروف را که صفویان در طول حکومتشان تبلیغ می کردند را نشان می دهد. این نمودار که فقط حدود یک سوم صفحه نسخه کتابخانه بریتانیا به شماره ۱۴۰۶ را اشغال می کند، بی شک یک قطعه مدرک معاصر با ارزش برای تصدیق گردش این شجره " رسمی " حدود سه تا چهار دهه پیش از تاسیس حکومت صفوی می باشد. اگرچه این نمودار بلافاصله نگرش های فعلی به ریشه و توسعه ادعای صفوی در خصوص سیادت تا جایی که به بیش از صفوی باز می گردد را رد نمی کند، اما مدرک بی همتا است که نقطه ارجاع بدون ابهام و محکمی برای مطالعات بعدی ایجاد می کند. ویژگی دیگر قابل ذکر نمودار این است که که موقعیت حکومت صفوی

^{۱۳۲} - رک مقاله : سیادت شیخ العارفین سید صفی الدین اردبیلی، دکتر سید سلمان صفوی، آکادمی مطالعات ایرانی، لندن :

^{۱۳۳} - تا مورد پنجم از مقاله دکتر صفوی، آکادمی مطالعات ایرانی برداشت شده است

^{۱۳۴} - موریموتو ۱۳۹۰: ۲۶۱

را در زمان ترسیم نمودار نشان می دهد. مکان مرکزی اختصاص داده شده به شیخ جعفر، به جای جنید و حیدر، نشان دهنده فهم تدوین گر از اهمیت نسبی دو فرقه رقیب درون حکومت صفوی در آن زمان می باشد.^{۱۳۵} .

در واقع موریموتو در اینجا به ایجاد دو حزب رقیب بعد از حدود دو دهه پس از وفات شیخ ابراهیم (۸۵۱ ق) که اولی را می توان به سرکردگی شیخ جنید و حیدر که متحدین آق قویونلوها بودند و دیگری نیز به سرکردگی شیخ جعفر برادر ابراهیم که متحد قراقویونلوها بودند اشاره می نماید.

البته در بررسی کتاب صفه الصفا حکایتی مشاهده نمودیم که شبیه حادثه غدیر در نظر شیعه مبنی بر جانشینی پیامبر توسط حضرت علی علیه السلام می باشد که نقل آن نیز خالی از لطف نیست :

>>... بر وی زد که باز من میگویم بر تخت برآ ، او می گوید که تخت چنین و چنان . مَنّت بر تخت نشاندیم ، خدایت بر تخت نشاند . « ، فضل الله یؤتیه من یشاء(قرآن مائده : ۵۴)، " شیخ صفی الدین ، قدس سره ، چون حدت شیخ زاهد و آواز بر وی زدن بدید بر تخت رفت . شعر : هلا إذا ملاح فوق سریره، ثواری هلال الافق تخت سراره و شیخ زاهد همچنان دست وی گرفته بر تختش در پهلوی خود بنشاند و به دست مبارک ساعد دست شیخ صفی الدین بگرفت و برداشت و فرمود : « جماعت ، این دست من است ، شعر : این مرد به نیروی خود این بخت ببرد، وین دست به بازوی خود این بخت ببرد، و هرکه توبه کار اوست توبه کار من است و هرکه توبه کار من است توبه کار اوست ، > هرکه این نباشد< گورش فروگسیخته[باد] و من صفیّ ام و صفی منم . « شعر : أنا من أهوی و من أهوی أنا، نحن رؤخ ان خلنا بدنا، چون جماعت معاندان این کرامات دیدند و این کلمات شنودند یک یک اگرچه دعوی قطبی میکردند بنات نعش وار متفرق می شدند و خادمانی که از قبل ایشان میان خدمت بسته بودند کمر امید از میان بگشودند و به کنارها تفرق می نمودند و تبع شیخ صفی کمر خدمت در میان بستند و از کنار در میان کار آمدند، شعر آخر آن مقصود جان از روزگار، در میان کار آمد از کنار، اتفاقا در آن ساعت> از طرف سراو اردبیل سید الخلفا < " خواجه افضل سراوی ، طیب رحمه ، برسید و از اردبیلیان جمعی با او موافقت کرده بودند... >>^{۱۳۶} .

*در این قسمت لازم دانستیم به چند اشکال تاریخی مرتبط با حکایت نقل شده در صفه الصفا درباره پیروز(فیروز) جد شیخ صفی پردازیم که ابتدا خود حکایت را می آوریم :

^{۱۳۵} - نگاک : پیام بهارستان/ د ۲-۳، ش ۱۱/بهار ۱۳۹۰، اولین نشان از سیادت صفویان در کتب انساب، کازوئو موریموتو، مترجم : علی خاکپور

^{۱۳۶} - رک : صفه الصفا ، تصحیح طباطبائی مجد که قبلا ذکر نمودیم، ص ۱۷۶

« و چون نسبت با پیروز گرد رفت^{۱۳۷}، صورت حال آنچنان بود که در وقتی که [۷ الف] لشکرگرد با پادشاهی که از فرزندان شیخ ارباب الطریقه ابراهیم ادهم بود، رحمه الله علیه، از طرف سنجار خروج کردند و آذربایجان را به بکلی بگشادند و بگرفتند و سُکان ناحیتِ موغان همه مغان بودند و مردم آران (۱۵) آلیوان و داریوم تمامت کافر بودند، چون استیلای این <عسکر الله >^{۱۳۸} بر این اقلام شد، این مواضع را تعلیم دین اسلام کردند و در مسلمانان آوردند... > و این پیروز مشهور به زرین کلاه بود^{۱۳۹} ... کنار بیشه گیلان مقامی-که آن را رنگین خوانند که مَعْلَف قوی است اختیار کرده، مدت حیات خود آنجا بود... »

لازم به ذکر است حکایت مذکور در بالا را از تصحیح طباطبائی مجد آورده ایم که قدیمی ترین نسخه مورد استناد وی نسخه کتابخانه ایاصوفیه ترکیه به شماره ۳۰۹۹ که فیلم آن به شماره ۱۱۱۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگه داری می شود و متعلق به ۸۹۶ قمری و قبل از تشکیل حکومت صفوی در ۹۰۷ قمری می باشد بوده که ملاک اصلی متن کتاب وی قرار گرفته و با نام نسخه " ص " از آن یاد شده است و در آن نام جد اعظم شیخ " پیروز " و لقبش " زرین کلاه " آمده است ولی در حالی که ما به نسخه قدیمی تر از آن یعنی " نسخه دانشگاه لیدن^{۱۴۰} " (مکتوب به سال ۸۹۰ قمری) دسترسی داشتیم و تصویر همان حکایت را از آن نسخه در ادامه می آوریم که در آن نسخه خبری از استفاده لقب " زرین کلاه " نبوده و جد اعظم شیخ نیز به صورت " فہروز^{۱۴۱} " و بیروز " ذکر شده است و این امر نشان دهنده این است که لقب " زرین کلاه " بعدها وارد نسخه ایاصوفیه مذکور شده (چون در دو نسخه دیگر ق و چ هم نیامده) و احتمالاً ترجمه ای از " قیزیل باش " بوده است.

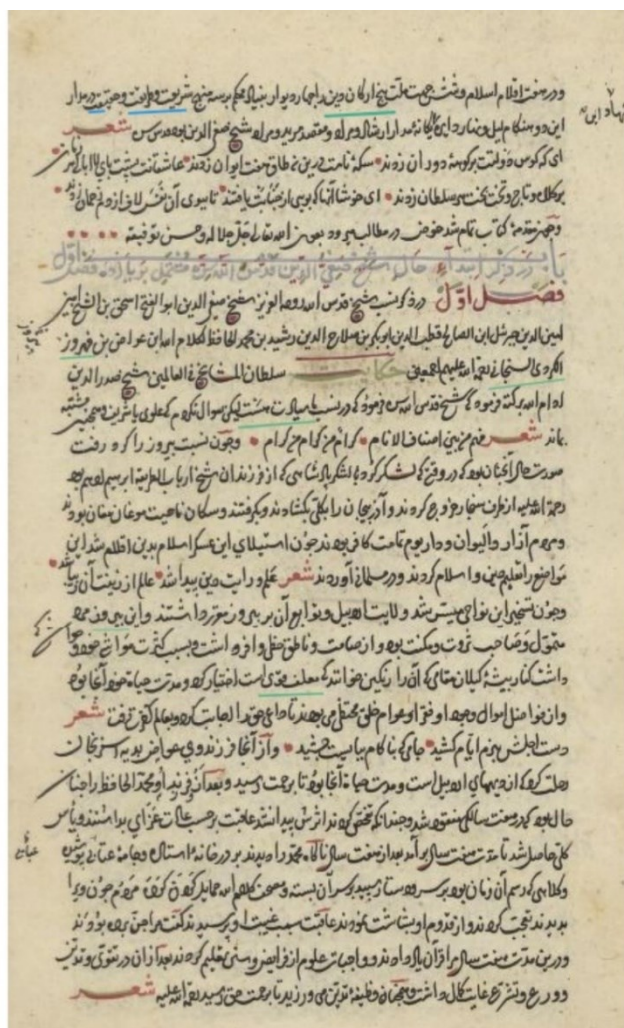
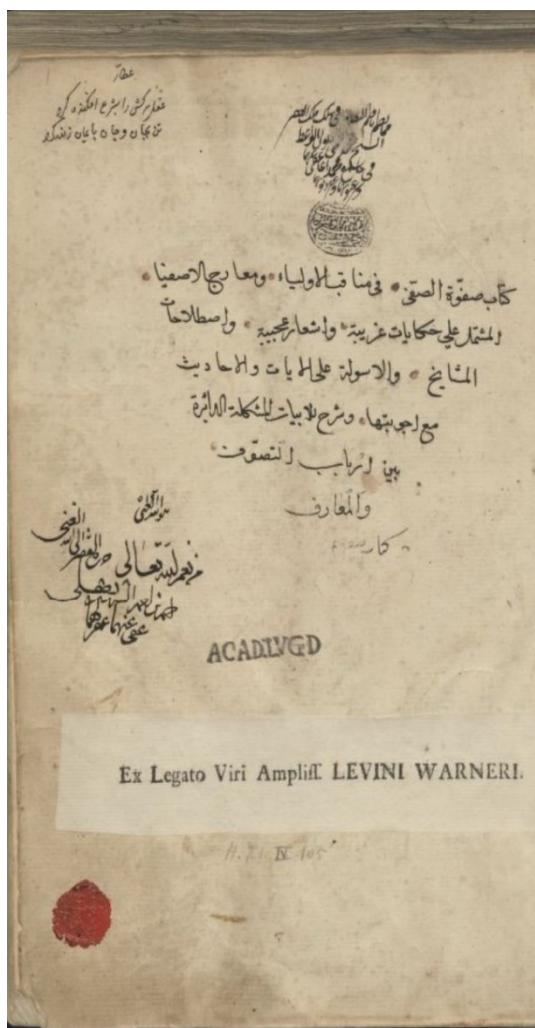
^{۱۳۷} - ه چ : و چون نسبت پیروز را در ذکر نسب رفت؛ ل، ش، ق : و چون پیروز را در ذکر نسب رفت. نگا کنید همان صفۃ الصفا ، تصحیح طباطبائی مجد، ص ۷۲

^{۱۳۸} - چ : < لشکر اسلام>، ل : <عسکر اسلام>، نگا ه تصحیح طباطبائی، ص ۷۲

^{۱۳۹} - ق، چ : ندارد، نگا همان تصحیح طباطبائی قبلی همانجا

^{۱۴۰} - Safvat-al-Safa Or.465 Leiden University Collection

^{۱۴۱} - شفیعی کدکنی هم به در اشاره به نسب نامه شیخ صفی در نسخه لیدن کتاب صفۃ الصفا می آورد : « در این نسخه نسب کردی خاندان صفوی در همین " فہروز گردی سنجانی " تمام می شود. نگا ک : نقش ایدئولوژیک نسخه بدلهاء، محمدرضا شفیعی کدکنی، نامه بهارستان، سال پنجم، شماره اول-دوم، ص ۹۳-۱۱۰، ص ۹۹



تصویر شماره ۱۷- برگی از نسخه خطی صفه الصفای دانشگاه لیدن (۸۹۰ ق، قدیمی ترین نسخه، ۲۱۰۹۹۲۶ item) که در آن شیخ صفی به وجود سیادت در نسب خود اشاره نموده و البته که خبری از کاربرد واژه شاه و نیز اطلاق "زرین کلاه" به جد اعظم شیخی صفی نبوده و از وی با نام "فهرز و بیروز" یاد شده است.^{۱۴۲}

چنانچه مشاهده گردید در حکایت بالا که مصادف با قرن پنج قمری و حکومت مقتدر سلجوقیان می باشد مواردی چون «وجود قوم کرد در کاربرد معاصر خود»^{۱۴۳}، آمدن لشکر کرد به آذربایجان، فتح آذربایجان توسط کردها، کافر بودن مردم آن عصر و وجود

^{۱۴۲} - Safvat-al-Safa Or. ۴۶۵ Leiden University Collection, PF۰۰۷b- ۰۰۸a

^{۱۴۳} - شاید قدیمی ترین اطلاق کرد به جمعیتی در نزد نویسندگان اسلامی را یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان، طبق نقلی که از طاهر مقدسی (قرن ۴ هجری، معاصر خلافت عباسیان) آورده که در اطلاق به مردم **قطیف یک روستا** در ناحیه بیضای فارس که شیخ اعظم آنها را "علی بن حسین عبدالله کردی" می بینیم که با توجه به اسم این شخص وی شیعه بوده و در واقع احتمالاً شغل اهالی این روستا "چوپانی" بوده است، چون نه محل سکونت و نه مذهب آنها با اتفاقات تاریخی مرتبط با کردها سازگار نیست، و البته حموی به نقل از اصطخری که خود متعلق به ناحیه فارس بود، از وجود شهری (نه قومی) به نام کرد در ابرقو (احتمالاً با توجه به دهخدا همان ابرقو: ابرکوه روستایی بزرگ در حدود یزد امروزی) که از نظر قیمت ارزان و دارای قصرهای بسیار است سخن می راند؟؟؟؟ که با توجه به وقایع تاریخی همچین شهری وجود نداشته و باز هم شاهد مشوش گویی ها هستیم که در هر حالت به اثبات وجود قومی تحت عنوان کرد کمکی نمی نماید. نگا ک: معجم البلدان، الحموی یاقوت، جلد ۴، ص ۴۵۰، متن عربی از سایت مدرسه فقهات

مغ ها و شریعت آن ها در ناحیه مغان، پادشاهی فرزند ابراهیم ادهم، کاربرد لقب زرین کلاه، اقامت فیروز در مُعَلَف : چراگاهی در گیلان تا آخر عمر» مطرح گردید است که در ادامه بررسی می نماییم :

* آیا با تکیه به اسناد تاریخی و اشعار و سایر موارد می توان وجود قومی تحت عنوان کرد در قرن پنجم قمری را ثابت نمود ؟ با توجه به اینکه پرداختن به این موضوع نیازمند نگارش مقاله ای مجزا می باشد ولی چنانچه مشخص است از دیرباز واژه « کُرد » در منابعی چون « اخبار الطوال دینوری^{۱۴۴} (متوفای ۲۸۳ ق)، کافی کلینی^{۱۴۵} (متوفای ۳۲۹ ق)، دیوان رودکی^{۱۴۶} (متوفای ۳۲۹ ق)، شاهنامه فردوسی^{۱۴۷} (متوفای ۴۱۶ ق)، الکامل فی التاریخ^{۱۴۸} (متوفای ۶۰۶ ق)، افتضا الصراط المستقیم ابن تیمیه^{۱۴۹} (متوفای ۸ ق)، نظامی گنجوی^{۱۵۰} (متوفای ۶۲۲ ق)، بوستان سعدی شیرازی^{۱۵۱} (متوفای ۶۹۰-۶۹۵ ق)، اشعار ابن یمین^{۱۵۲} (متوفای پیش از ۷۶۹ ق)» در مفاهیم « چوپان، پاسبان گوسفندان، صحرا نشین» آمده و مفهوم قومی به خود نگرفته است.

حال چگونه ممکن است عده ای واژه کُرد ذکر شده در همین حکایت صفا که متعلق به قرن پنجم قمری بوده و نشان دهنده شغل جد شیخ صفی می باشد و شاهد قوی آن نیز اقامت وی در مُعَلَف : چراگاهی در گیلان تا آخر عمرش است را به قوم نسبت داده و تاریخ سازی جعلی با تکیه به بقیه مولفه های نادرست این حکایت (که در ادامه خواهیم آورد) نمایند، خود جای تدبری عمیق دارد !!!!!

اما درباره آمدن لشکر کُرد به آذربایجان، فتح آذربایجان توسط کردها، کافر بودن مردم آن عصر و وجود مغ ها و شریعت آن ها در ناحیه مغان نیز آش آنقدر شور شده که احتمال بر باد رفتن کل ادعای آذری بازان مطرح است، پس ناگزیر بنیانگذار فرضیه نادرست آذری یعنی خود کسروی نیز اینگونه اعتراض می نماید :

۱۴۴ - دینوری در تعریف ساسان او را « فیقال ساسان الکردی؛ و ساسان الراعی : او را ساسان کردی، ساسان چوپان نامند » از لفظ کردی مهراستا با چوپان یاد نموده است، نگا ک الاخبار الطوال، الدینوری، سایت مدرسه فقاها

۱۴۵ - الکلاب الکردیه منسوب الی الکرد... یقال بالفارسیه : سگ پاسبان؛ سگ کردی منسوب به کرد... که در فارسی سگ پاسبان گویند. نگا ک الکافی، کلینی، جلد ۶، سایت درسه فقاها

۱۴۶ - از رخت و کیان خویش من رفتم و پردختم/ چون کُرد بماندستم تنها من و این باهو(باهو: چوبدستی چوپانی)، لغت نامه دهخدا

۱۴۷ - لفظ کُرد بار اول در شاهنامه در داستان ضحاک که گروهی از نجات یافتگان توسط دو آشپز ضحاک ارمایل و کرمایل هستند که مشغول به چوپانی می شوند(خورشگر بدیشان بزی چند و میش/ سپردی و صحرا نهادند پیش، کنون کُرد از آن تخمه دارد نژاد/ که ز آباد ناید به دل برش یاد) و در واقع قوم خاصی نیستند.

۱۴۸ - ابن اثیر در کامل فی التاریخ در داستان جنگ جلال الدین با تاتارها(مغول ها) واژه کرد را در تقسیم بندی شغلی در کنار کشاورزی و بادیه نشینی و در واقع در همان مفهوم چوپانی آورده است : فتخطفهم الملوک و الرعايا و طمع فیهم کل احد حتی الفلاح و الکردی و البدوی و غیرهم : و پادشاهان و رعایای او را ربودند و به همه آنها اعم از کشاورز، کرد(چوپان تاکید از نگارنده مقاله)، بادیه نشین و سایرین. نگا ک الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، جلد ۱۲، ص ۴۹۸، از سایت مدرسه فقاها

۱۴۹ - بادیه العرب: الاعراب، و یقال : ان - بادیه الروم : الارمن و نحوه و بادیه الفرس : الاکرا و نحوه و بادیه الترك : التتار : صحرائشینان عرب را الاعراب، صحرا نشینان روم را ارمن و مانند آن، بادیه نشینان فارس را کردها و مانند آن و صحرا نشینان ترکان را تاتار گویند، نگا ک : افتضا الصراط المستقیم، ابن تیمیه، مجلد اول، تحقیق ناصر بن عبدالکریم العقل، مکتبه الرشد ریاض، ص ۳۷۴

۱۵۰ - بود کُردی ز مهتران بزرگ/ گله ای داشت دور از آفت گرگ، چارپایان خوب نیز بسی/ کانچنان چارپا نداشت کسی، خانه ای هفت و هشت با او خویش/ او توانگر بد آن دگر درویش، کُرد صحرا نشین کوه نورد/ چو بیابانیان بیابانگرد، از برای علف به صحرا گشت/ گله را می چرانند دشت به دشت، هر کجا دیدی آبخورد و گیاه/ کردی آنجا دو هفته منزلگاه، سایت گنجور

۱۵۱ - سعدی نیز لغت کُرد را در مفهوم ساکن دشت و چوپان آورده است : اگر پادشاهست و گر پینه دوز/ چو خفتند، گردد شب هر دو روز، چو سیلاب خواب آمد و هر دو بُرد/ چه بر تخت شاهی چه بر دشت کُرد، نگا لغت نامه دهخدا و سایت گنجور

۱۵۲ - ابن یمین نیز واژه کُرد را در مفهوم "چوپان" آورده است : در معایب ناله کم کن زانکه این ماند بدان/ بره را می برد گرگ و اُشتلم می کرد کُرد، نگا ک لغت نامه دهخدا

- « آمدن لشکر کُرد به آذربایجان و دست یافتن ایشان به مغان واران و دیگر جاها دروغ آشکاری است^{۱۵۳} »
- « مردم اران و مغان از قرن های یکم و دوم هجری مسلمان بوده اند و نیازی به لشکر کشی کردن برای مسلمان گردانیدن ایشان نمی بوده^{۱۵۴} »

درباره پادشاهی فرزندان ادهم نیز باز راجر سیوری و ادوارد برون آن را رد کرده و اینگونه پاسخ می دهند: « ابراهیم ادهم در ۱۶۰ قمری در گذشت. بنابر این هیچ پسری از وی نمی توانسته در قرن پنجم زنده باشد^{۱۵۵} ». « در هیچ تاریخی دیده نمی شود که از اخلاف او کسی به سلطنت ایران یا جای دیگری رسیده باشد^{۱۵۶} ».

چنانچه مشاهده می گردد این حکایت بیشتر جنبه نقل در مجالس طرفداران و حلقه مریدان را داشته است، درباره فتح مناطق مختلف نیز تنها بعد ممکن (با نگاه از دیدگاه تصوف موجود در نزد این خاندان) می تواند مرتبط با اشاعه و ترویج مذهب خاصه استدلالی همین خاندان در جغرایای مذکور بوده باشد.

*ریشه واژه کُرد چه می تواند باشد؟

لازم به ذکر است که ریشه ku : kur در منابع سومری متعلق به سه هزار سال ق.م در مفاهیم "چوپان، شبانی کردن" آمده با فعل "qorumaq : محافظت کردن" در ترکی همراستا است و احتمالاً همین ریشه با برخی تغییرات آوایی و به صورت کُرد در فارسی و سایر زبان ها نیز آمده : چنانچه صادق کیا ساسان الکودی را به نقل از اخبار الطوال "ساسان راعی : ساسان چوپان" آورده و نظرات حمزه اصفهانی، دینوری، ابن حوقل، کلینی در کافی، ابن تیمه در افتضاء الصراط المستقیم و شعرائی چون فردوسی، رودکی، لوگری، بارانی، سعدی، ابن یمین، بیسارانی نیز در این راستا هستند، حتی پایگاه زبانشناسی دانشگاه فرانکفورت یعنی سایت TITUS نیز واریانت های مختلف این ریشه با معنی چوپان، گله و... را در زبان های هند و اروپایی به طور کامل آورده که ما به چند مورد از آن اشاره می نماییم : انگلیسی کهن : heord و hierd، انگلیسی میانه : heorde و heerde، انگلیسی معاصر : herd، ساسکونی کهن : herda، هلندی کهن : herda و... نیز شده است^{۱۵۷}.

^{۱۵۳} - کسروی، احمد (۱۳۷۹)، شیخ صفی و تبارش، تهران، فردوس، ص ۶۷
^{۱۵۴} - کسروی، احمد (۱۳۷۹)، شیخ صفی و تبارش، تهران، فردوس، ص ۶۷-۶۸ و نیز راجر سیوری درباره سلمان کردن مردم اران و مغان و پادشاهی پسر ادهم می گوید « هر دوی این اظهارات آشکارا نادرست است » نگا ک : راجر، سیوری ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، چاپ نوزدهم، تهران، نشر مرکز، سال ۱۳۸۹، ص ۳

^{۱۵۵} - نگا ک : راجر، سیوری ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، چاپ نوزدهم، تهران، نشر مرکز، سال ۱۳۸۹، ص ۳
^{۱۵۶} - نگا ک : برون، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه رشید یاسمی، تهران، نشر مروارید، سال ۱۳۱۶، جلد ۴، ص ۴۴
^{۱۵۷} - نگا کنید : واژه نامه طبری، صادق کیا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۷، ص ۱۶۶، ماده ۵۶۵ : کرد، کرد در شاهنامه، دکتر تیمور مالیمیر، دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان، مجله مطالعات ایرانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال هفتم، شماره چهاردهم، پاییز ۱۳۸۷ و نیز سایت مشهور <http://titus.uni-frankfurt.de/indexe.htm> زبان شناسی تیتوس :

در واقع اطلاق کُرد به گله دار های لر در ناحیه فریدن اصفهان توسط ترکان بنا به نقل دوست گرامی جناب " حسین افشاری فریدنی " و حتی وجود عبارت " کُرد ترکمن " در اسناد تاریخی نیز همگی در همین راستا می باشند.

- ح : شرح نظر علمی و به دور از تعصب هنینگ درباره رد فرضیه زبان آذری و بررسی نقدهای وارده به او :

پرفسور هنینگ آشکارا فرضیه کسروی را به دلیل اینکه شواهدش متعلق به نقطه مرزی آذربایجان با تالش و گیلان هستند رد نموده است :

>> از این بحث با دست های خالی برمی گردیم. گویش هایی که گمان می رفت آخرین بقایای زبان کهن آذربایجان بوده باشند در بررسی دقیق تر معلوم می شود که در زمان های اخیر از مناطق دیگر بدین ایالت راه یافته اند. همچنین شواهد مکتوبی که کسروی از آثار فارسی جمع آوری کرده است متأسفانه نمی تواند مشکلی را بگشاید. هیچ اطلاع قطعی و مسلمی در دست نیست. مهم ترین این شواهد رباعیاتی هستند که در سده چهارم میلادی به گویش اردبیلی^{۱۵۸} سروده شده اند. اما باید دانست که اردبیل در حاشیه آذربایجان، نزدیک تالش قرار دارد و از پیش نشان داده شده که لهجه رباعیات مذکور به زبان تالشی نزدیک است. خلاصه مطلب اینکه، گویش هایی که ما در این مقاله بدان ها اشاره کردیم – تالشی و هرزنی و خلخال و تاکستان- همگی در مرز آذربایجان قرار دارند ؛ اما درباره زبانی که روزگاری در خود آذربایجان بدان گفتگو می شد، هیچ اطلاعاتی نداریم... <<

مهمترین اشکال وارده از سوی طرفداران فرضیه آذری به هنینگ اینست که با کشف کتاب سفینه تبریز، ردپای حضور فهلویات در قلب آذربایجان نیز قابل مشاهده است که این موضوع را اینگونه می توان نقد نمود :

۱- نخست اینکه با کشف سندی از گویش های ایرانی در تبریز (چنانچه حتی عده ای ریشه یابی آن را متشکل از دو قسمت : تابورا : قوم + یز: علامت جمع ترکی همانند آنچه در بیز، سیز نیز آمده دانسته و آن را شهر اقوام معنی نموده اند) که از دیرباز محل زندگی اقوام و حضور ادیان مختلف به روایت تاریخ بوده نمی توان صاحبان آن گویش اقلیت را بدون دلیل و با تکیه به تک سند، مالکان کل آذربایجان دانست.

۲- چگونه است که طرفداران فرضیه زبان آذری برای اثبات یک اصل علمی بجای تکیه به دلایل کافی و قطعی به حدسیات و شواهد ناکافی رجوع می کنند؟!!!

^{۱۵۸} - این دوبیتی های در واقع ملمع های عرفانی از شیخ صفی هستند که کسروی و پیروانش با عدم دقت در ملمع عرفانی بودن آنها و عدم دسترسی به نسخه خطی، در تحلیل آن ها دچار اشتباه شده اند. لازم به ذکر است که مقاله ای تحت عنوان " پیره ترک مست عشق " در همین رابطه از نگارنده در شماره اول « فصلنامه تخصصی مطالعات تاریخ پادربایجان و ترک » به چاپ رسیده است.

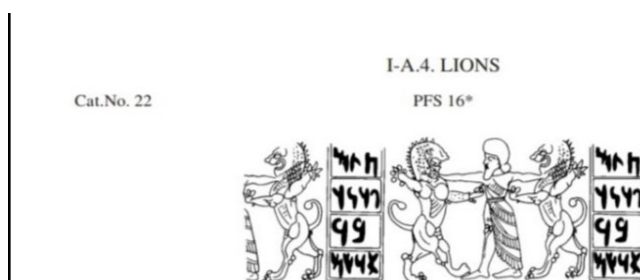
۳- چنانچه قبلا شرح دادیم رایج شدن گویش های ایرانی جنوب دریای خزر به عنوان "زبان مقدس تصوف" در کنار زبان عربی و فارسی در آذربایجان و حول آن ، از زمان شیخ زاهد گیلانی که به شهادت صفة الصفا به کل آذربایجان و قفقاز خلیفه و شاگرد ارسال می نموده امری است شبیه اتفاقی که در زمان اولیا چلبی برای زبان فارسی دری به عنوان زبان دوم مقدس در کنار زبان عربی (بنا به حدیثی، زبان اهل جنت فارسی دری بعد از عربی ذکر شده) در آذربایجان و ماورای آن رخ داده است، بنا براین با کشف یازده صفحه فہلویات در دائرۃ المعارفی بزرگ در تبریز که به عربی و فارسی نوشته شده (دقیقاً حضور فہلویات به عنوان زبان سوم در کتاب همراستا با تئوری ما می باشد) را نمی توان دلیل ترک نبودن آذربایجان در گذشته دانست.

۴- به دلیل گرایش گویشوران نیم زبان های ایرانی (اعم از گویش های مرکز ایران و...) به تصوف و سپس انتقال آن به سایر اقوام ، امکان اینکه آنها به تقلید از زبان عربی و فارسی فہلویاتی سروده و توسط مریدانشان به بقیه انتقال دهند زیاد است ، بنا براین باز هم نمی توان با کشف کتابی شامل فہلویات در نواحی ترک نشین، زبان آنجا را مصادره نمود، چنانچه ما امروزه نیز در آذربایجان شاهد خوش نویسی، نگارش شرح و نیز نقل قول اشعار شعرای فارس زبان در منابر و مجالس هستیم.

- خ : اشاره به دو سند از زبان ترکی با الفبای قدیمی اورخون و آرامی در آذربایجان و قفقاز :

۱- موسسه شرق شناسی دانشگاه شیکاگو در صفحه ۹۲ کتابی که چاپ کرده تصویری از یک مهر مادی را به عنوان مهر هخامنشی ذکر نموده ، در حالیکه الفبای روی آن در واقع همان الفبای ترکان است و نه الفبای آرامی که هخامنشیان استفاده می کرده اند. این الفبا بعدها از سرزمین مادری ترکان یعنی آذربایجان به غرب و شرق برده شده، چنانچه در لمنوس و اورخون، یعنی سئی نیز پیدا شده است.

این مهر توسط " بختیار تونجای " و با همان الفبای ترکان که به اشتباه به نام های اورخون، یعنی سئی معروف است قرائت شده است ۱۵۹ :



تصویر شماره ۱۸- تصویر مهر مالیاتی دانشگاه شیکاگو مکشوفه از زیوه (زیویه) با خط پیشا-اورخون و متعلق به عهد ماناناها

که توسط بختیار تونجای به ترکی قرائت شده است

معنی به ترکی باستان : قلعه - پاران - شمارش - کاروان یا ایلچی یعنی در واقع مهر مالیاتی قلعه پاران بوده است.

"پاران" قومی از "اوغوزها" در نوشته آشوری و همان قبیله پاران است که اشکانی ها هم به آن منتسب هستند.

۲- کتیبه ای که با حروف آرامی و به زبان ترکی به دستور " Ertash : آرتاشس : Artashes " پادشاه سرزمین

ارمنستان باستان نگاشته شده که متخصصین ارامنه به جزء واژه ی " آرتاشس" موفق به خواندن بقیه ی قسمت های آن نشده

بودند و طبق نظر دانشمندان به زبان مردم محلی نوشته شده بود، توسط پروفیسور آغاسی اوغلو با همان الفبا و بدون هیچ تغییری

خوانده شده است و چون در واقع متن به ترکی (مردم محلی منطقه) نوشته شده و حتی واریانت قرائت یک حرف بصورت Y

ṭ ḥ ḫ ḥ ḫ ṽ ṽ	[artxşsi]
i s ş x t r a	
ṭ i ṽ ṽ ṽ ṽ ṽ	[mlk bryi]
i y r b k l m	
ṽ ḥ ṭ ṽ i	[yritr]
r t i r y	
ḫ ḫ ḫ ṽ ṽ ṽ ṽ	[bund knxlt]
t l x n k dnwb	

در ترکی آذربایجانی یا واریانت Z آن بازهم به صورت لهجه ترکان قاراچای بوده (نظر آغاسی اوغلو) و البته که شکل قدیمی

لهجه اوغوزی در لغاتی چون " آیق" چنانچه در دیوان الغات الترك نیز آمده " آذاق" بوده است ۱۶۰.

۱۶۰ برای مشاهده توضیحات کامل به ترکی آذربایجانی رک :

<https://www.turkceindirilmesi.com/m/turk-tarihi/ermeniye-hukmdari-artasesin-ertasin-turkce-yazitlari-prof-dr-firudin-agasioglu-h8167.html>



تصویر شماره ۱۹- تصویر سنگ مرزی مکشوفه از آرتاشس پادشاه ارمنستان با الفبای آرامی که علیرغم ناتوانی خوانش

محققین سایر زبان ها، به ترکی روان توسط پرفسور آغاسی اوغلو قرائت شده است

- د : اشاره به دیرینگی جمجمه دولیکو کرانیک (کشیده سر) در ارمنستان، گرجستان و آذربایجان کهن که مطابق با جمجمه ترکان و ترکمن هاست :



تصویر شماره ۲۰- جمجمه کشیده سر ترکمن ها در سمت راست و ترکان آذربایجان در سمت چپ تصویر که کاملاً شبیه

جمجمه های اهالی قدیمی قفقاز در مقایسه با جمجمه های (پشت سر ارمنی ها و سایرین صاف می باشد) سایر اقوام است

جمجمه ترکان معاصر اوغوز (ترکمن ها و ترکان آذربایجان) از دیدگاه انسان شناسی دولیکو کرانیک : Dolichuranic^{۱۶۱}

یا کشیده سر _____ می باشند، البته که اوغوزهای شرقی نیز که در اواسط هزاره دوم ق. م از اجتماع ترک های قدیم جدا شده

اند و در منابع چینی <<خوس>> نامیده می شوند، از چینی های زردپوست به خاطر نژاد سفیدشان متمایز بوده اند. ترک

های شرق که در همسایگی چینی ها زندگی کرده و _____ تسزه/ تسه نامید شده اند نیز، از چینی های کلاسیک منقولید

بخاطر علامت مخصوص اروپید، یعنی بینی های برجسته (دیک بورون)، ریش پر پشت ساختار چشم و قد بلندشان متمایز

بوده اند.

^{۱۶۱} - Dolicocephalic skull

آنتروپولوگ (انسان شناس) آ. و. شوچنکو که جمجمه های مربوط به قبچاق های گورکان های خزر را بررسی نموده می نویسد : « جمجمه های بدست آمده به خاطر بینی های تیز، و عمق گودی دندان (مخصوص نژاد سفید) مشخص هستند و این نیز نشان می دهد که ترک های ساکن در دشت اوراسیا در قرن یازدهم به نژاد سفید منسوب هستند».

بنا به تحقیقات "ت.آ.توت" و "ب. و. فریشتین"؛ در توده اصلی هون ها و آوارها در واقع هیچ ترکیبی از منقولوید وجود ندارد. مورخین عرب قرون میانی نیز ترک های اوغوز را به دلیل صفت دولیکو کرانیک : Dolichuranic^{۱۶۲} (کشیدگی سر) از سایر ملت ها متمایز می کنند.

ماتریال های آنتروپولوژی به دست آمده از جنوب و شمال قفقاز نشان می دهد که اهالی قدیمی قفقاز داری علامت مورفولوژیکی کشیده سر، باریک صورت، استخوان بینی باریک و تیز هستند که این هم با مشخصات ترک های کنونی آذربایجان یعنی تیپ کاسپی/خزر همخوانی دارد << یعنی سکونت ترکان از دیرباز در این ناحیه اثبات می شود^{۱۶۳}.

چنانچه ام. دیاکونف نیز در تاریخ ماد به نقل از انسان شناس فرانسوی ا. ت. آمی با یک مقایسه یک مجسمه باستانی متعلق به پادشاه قوتی؛ قیافه آذربایجانی های ناحیه "شوشا" را با مشخصه : چشمان بادامی^{۱۶۴} و بینی ضخیم و با ریشه قوی و شبیه مجسمه معرفی نموده است که این تیپ چهره در بین مردمان آذربایجان ایران نیز به کرات قابل مشاهده و نشان دهنده ثبات ژنتیکی و توارث در این نواحی می باشد^{۱۶۵}.

شبیه سازی چهره امیر تیمور گورکانی که از سر شناس ترین اشخاص ترک در تاریخ می باشد، توسط انسان شناس (آنتروپولوگ) روس گراسیموف در دوره استالین (و پس از شکافتن قبر او) انجام شد، گراسیموف اعلام نمود که " برخلاف تصور تیمور دارای چهره مونقولوید نبوده و دارای سیبیل و محاسن بلند (آنچه ما بعدها در نزد صفوی های قزلباش می بینیم، نگارنده مقاله)، موهای حنایی رنگ، هیכלی درشت تر از تیپ مغولی و دارای آنتروپولوژی اروپایی بوده است^{۱۶۶}.

^{۱۶۲} - Dolicocephalic skull

^{۱۶۳} - برداشت شده از : نشریه آغری، اورمیه، دیرین انسان شناسی (پالئوآنتروپولوژی) ترک های آذربایجان مولف: کرم محمداف، دکترای تاریخ انسان شناسی، مترجم: دکتر میر علی رضائی

^{۱۶۴} - مرحوم کرم ممدوف در بررسی های چهره شناسی خود موفق به شناسایی " قیما گوز : Qıyma göz : چشمان بادامی، ترکان در مقابل، چشمان دارای گوشت اضافه بر روی چشم و به اصطلاح Qıyığ göz : چشمان جالدوزی هستند، شده و این فرضیه را بنیان گذاری نمود.

^{۱۶۵} - رک : تاریخ ماد، ترجمه کشاورز، ص ۱۱۵

^{۱۶۶} - رک به مستند های موجود در اینترنت و کتاب آنلاین در این رابطه :



تصویر شماره ۲۱- چهره شبیه سازی شده از امیر تیمور گورکانی (که از سر شناس ترین اشخاص ترک بوده)، از روی جمجمه وی توسط انسان شناس روس گراسیموف ، به شباهت جمجمه وی به ترکان آذربایجان و تفاوت کامل جمجمه ترکان با مغول ها صحنه گذاشت (این چهره واقعی کاملاً مخالف با تصاویر خیالی کتاب ها از وی با صورت پهن مغولی می باشد)

در واقع برخلاف تبلیغات رسانه ای چهره سلاطین سلجوقی نیز در همین راستا می باشد و آنگونه که « محمد بن علی بن سلیمانی الراوندی » معاصر سلاطین سلجوقی نیز در کتاب " راحة الصدور " چهره های آنها را توضیح داده : « فراخ چشم، دارای محاسن ، سرخ و سپید روی ، سرخ چهره ، پهن سینه ، درشت اندام ، دارای محاسن انبوه ، سبیل تا بنا گوش، افراشته یال » آورده است و این بر خلاف مولفه های چهره مغولان (پوست زرد ، چشمان تنگ ، قد کوتاه، جثه کوچک، فاقد محاسن و سبیل) می باشد ۱۶۷.

پس چنانچه مشاهده نمودیم تیپ جمجمه، رنگ پوست و مشخصات چهره ترکان آذربایجان از دیرباز با قیافه مغولان متفاوت بوده و ترکان با این ممیزه های ظاهری از دیرباز بومی ناحیه قفقاز و آذربایجان بوده اند.

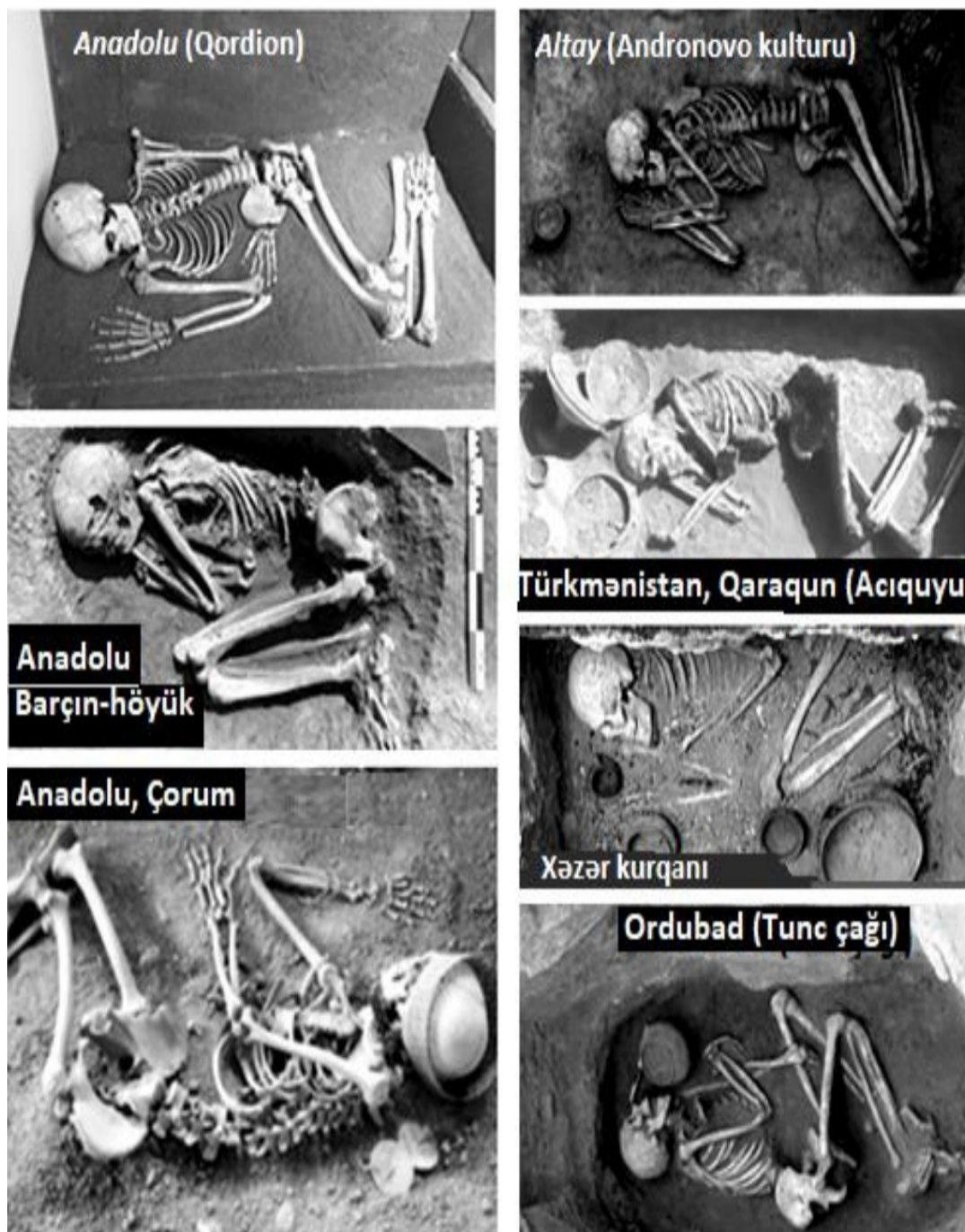
ذ- اشاره به تدفین جنینی یا " تورک باسیریق دبی " :

در واقع این رسم در تمام مناطقی که ترکان حضور داشته اند اعم از آندرونوف آلتای ، قارقون ترکمنستان، کورگان خزر، گوردین و چوروم در آناتولی، قبرستان ناتسارقورا از فرهنگ کور-آراز، قبور مکشوفه از مشکین شهراردبیل، گوی مسجد (مسجد کبود) تبریز و کول تپه اهروان سلماس قابل مشاهده و ردیابی است چنانچه پرفسور آغاسی اوغلو در کتاب خود با تکیه با شواهد متعدد درباره این سنت، از تدفین مردان به پهلوی راست و زنان به پهلوی چپ و پاشیدن خاک قرمز آخراپی بر روی شخص به نشانه

۱۶۷ - نگاه به کتاب : راحة الصدور و آیه السور، محمد الراوندی، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳، صص ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۶۷، ۲۰۸، ۲۵۸، ۲۷۴، ۲۸۱ و

The Rāhat-us-sudūr wa āyat-us-surūr, being a history of the Saljūqs , by iIqbal, Muhammad, professor of Persian; Bibliothèque nationale (France). Manuscript (Persian 438) , Publication : 1921, University of Toronto

بازگشت به شکم مادر مطابق با باور ترکان قدیم سخن می راند و البته که در قبور بزرگان شاهد دفن اشیاء گران قیمت تر و نیز حتی در آنهایی که همانند قبور مکشوفه در گورکان های مشکین شهر دارای سبک زندگی سکایی بوده اند، قربانی کردن اسب و خدمتکاران نیز قابل ردیابی می باشد که در ادامه نمونه هایی را به اشتراک خواهیم گذاشت :



تصویر شماره ۲۲-تدفین جنینی از دوران پروتوتورک در آسیای مقدم (آناتولی، آذربایجان) تا فرهنگ آندرونوو در آلتای و امپراتوری خزر، چوروم در آناتولی



Fig. 5 Kura-Araxes grave from Natsargora cemetery

تصویر شماره ۲۳-دفین جنینی در فرهنگ کور-آراز (هزاره ۴ تا ۲ ق.م) این نوع تدفین در نزد سوبارها، گوتیها و طبق بررسی های ما (در راستای نگارش کتاب ایلامیکا) در نزد بخشی از ایلامیان همانند قبر ارجان در خوزستان و هیربدان فارس نیز مشاهده شده است



تصویر شماره ۲۴ - دفن جنینی کورگانه‌های ساکایی یافت شده در روستای خرم آباد مشگین شهر در این کورگانه‌های با سبک زندگی ساکایی، شاهد تدفین اسب اسب و قربانی کردن خدمتکاران نیز هستیم



تصویر شماره ۲۵ - نمونه‌های از تدفین جنینی در قبرستان عصر آهن تبریز که مردان به پهلوی راست و زنان به پهلوی چپ دفن شده‌اند (عکس‌ها شخصا توسط نگارنده تهیه شده است)

نتیجه گیری :

با توجه به ناتوانی فرضیه زبان آذری بعد از گذشت سالیان متمادی و بنا به استناد به دلایل متعدد حوزه های مختلف اعم از وجود شواهد روشن مرتبط با ترکان در کتیبه های باستانی منطقه (اشاره به واژه ترک در کتیبه های آشوری) ، امکان ردیابی لغات ترکی در زبان های باستانی منطقه اعم از سومر (بررسی های علمی پرفسور ندیم تونا در کتابی تحت عنوان "پیوستگی زبان های سومری و ترکی" ^{۱۶۸}) که نتیجه ماه ها تلاش بی وقفه، بحث و بررسی با زبانشناسان مطرح دنیا بود چاپ و باستانی بودن ترکان در منطقه را نشان داد)، ایلام، اورارتو^{۱۶۹} و سایر موارد به طور مکرر، اثبات حضور ترکان در آذربایجان از روایات مورخین اسلامی ، شاهد های مختلف حضور ترکان در آذربایجان در دوره های زمانی اشخاصی چون شیخ صفی، مستوفی و اولیا چلبی از نسخ خطی ، مطرح شدن تئوری مقدس بودن " گویش های ایرانی جنوب حوزه خزر " در عهد شیخ زاهد و شیخ صفی در نزد مردم و صوفیان آذربایجانی توسط نگارنده و در نتیجه رد صلاحیت اسناد مرتبط با آنها به نفع فرضیه زبان آذری، بررسی تعریف فهلوی و فهلویات از نسخه خطی سفینه تبریز که نشانگر این بود که خواستگاه اصلی آن ها همدان بوده و نیز به گویش های محلی از فارسی (نه زبان پهلوی مورد ادعا) سایر نقاط گفته شده است، اثبات سیادت شیخ صفی و حضور پر رنگ ترکان آذربایجان در کنار او و نوادگانش که در نهایت منجر به تشکیل دولت شیعی و رسمی نمودن تشیع گردید ، اشاره به نظر هنینگ در عدم پذیرش فرضیه زبان آذری و پاسخ به نقدهای وارده بر او، کشف و خوانش اسنادی از ترکی در آذربایجان و قفقاز با الفباهای باستانی و دیرینگی مجموعه های دولیکو کرانیک (کشیده سر) متعلق به ترکان در قفقاز کهن، رایج بودن سنت تدفین جنینی یا " تورک باسیریق دبی " از آلتای تا آذربایجان و سایر شواهد، شکی باقی نمی ماند که ترکان از دیرباز در حوزه آذربایجان و قفقاز بومی و در اکثریت بوده اند.

تشکر از استاد دکتر حسین فیض اللهی وحید (حسین اولدوز) بابت خواندن مقاله و نظرات و راهنمایی های سازنده در شکل گیری این مقاله

منابع :

نسخه خطی نزهه القلوب مستوفی به شماره ثبت ۸۷۱۵۷ کتابخانه مجلس

نسخه خطی نزهه القلوب مستوفی به شماره ثبت ۷۶۴۸۰ کتابخانه مجلس

نسخه خطی صفة الصفاى دانشگاه لیدن (۸۹۰ ق، قدیمی ترین نسخه) : ۲۱۰۹۹۲۶ item

168 - O.Nedim Tuna , Prof. Dr. Sümer ve Türk Dillerinin Tarihi İlgisi. TDK Ankara, 1990

169 - نگا که به اورارتوها و ترکان باستان ، مهدی حسنی ، چاپ قالان یورد ، تبریز ، سال ۱۳۸۹

نسخه خطی ۲۶۹۳، کتابت ۸۹۰ ق : ۱۳ (نسخه عکسی شماره ۷۲۵۰ کتابخانه دانشگاه تهران)

نسخه سفرنامه اولیاء چلبی، دانشگاه تورنتو، جلد دوم

نسخه سفرنامه اولیاء چلبی، دانشگاه تورنتو، جلد چهارم

نسخه تنبیه و الاشراف دانشگاه تورنتو که تصویری از روی نسخه لیدن به مشخصات زیر است : کتاب التنبیه و الاشراف،

لأبي الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي، و هو مؤلف مروج الذهب عفا الله عنه، طبع في مدينة ليدن المحروسة

بمطبعة بريل سنة ۱۸۹۳

<https://archive.org/details/bibliothecageogr08goej/page/6/mode/1up>

دده قورقود نسخه خطی آنلاین ترکمن چای ، دانشگاه آنکارا، سال ۲۰۱۹

دیوان الغات الترك ، کاشغری ، ترجمه صدیق، چاپ اختر، تبریز، ۱۳۸۳

تاریخ ماد، دیاکونوف ، ترجمه کشاورز ،نشر شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ، سال چاپ ۱۳۸۶

دوققوز بیتیک ، آغاسی اوغلو، جلد سوم ،چاپ باکی ۲۰۱۴، مجلد ۱ و ۲ و ۳

اتروسک – تورک باغی، آغاسی اوغلو، باکی ۲۰۱۲

راحه الصدور و آیه السرور، محمد الراوندی، چاپ دوم، سال ۱۳۶۳

آذر خالقی ، آغاسی اوغلو ، ناشر چاشی اوغلو، باکو، سال ۲۰۰۰

ده سال در عدلیه ، کسروی ، چاپ یکم ۱۳۲۳

رد فرضیه زبان آذری و کسروی، دکترحسین محمد زاده صدیق، تهران، ۱۳۸۹، نشر تک درخت

اسماعیل هادی ، دیل دنیز ، چاپ اختر، تبریز، سال ۸۶ ، ص ۸۰۶

اورارتوها و ترکان باستان ، مهدی حسنی ، چاپ قالان یورد ، تبریز ، سال ۱۳۸۹

مجله نامه بهارستان سال چهارم، شماره اول و دوم، بهار- زمستان ۱۳۸۲، دفتر ۷ و ۸، نسخه برگردان سفینه تبریز، ص ۳۴۸

زبان ها و گویش های ایرانی ، شماره ۹ ، میثم محمدی ، دو فلهوی از سفینه تبریز

فصلنامه ادبیات و زبان های محلی ایران زمین ، پژوهشی در وزن فلهویات ، ناصر علی زاده خیاط و سید آرمان حسینی

آبباریکی، شماره ۱۹ ، بهار ۱۳۷۹

مجله زبانشناسی و گویش های خراسان، سال پانزدهم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۲، شماره پیاپی ۳۰، مقاله گستره جغرافیایی زبان

تاتی و ارتباط آن با زبان پهلوی اشکانی، دکتر جهان دوست سبزهلیپور، ص ۸۳

زبان کهن آذربایجان ، و. ب . هنینگ ، ترجمه بهمن سرکاراتی

التنبیه و الاشراف، مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، نشر الکترونیکی علیرضا کیانی، ص ۵۷، نسخه الکترونیکی تارنمای

www.Tarikhfa.com

بُندهش، فرنِیغ دادگی، گزارنده مهرداد بهار، توس، چاپ پنجم، تهران، پاییز ۱۳۹۵

لهجه‌های پروتوتورک در پرتو نظریه لارینگال، مؤلف: ف. جلیل‌وف، مترجم: میر علی رضائی ، نشریه آگری شماره ۱۸۰

شیخ صفی و تبارش ، کسروی، ۱۳۰۵ – ۱۳۰۶، نسخه پی دی اف، دانلود شده ازسایت مرکز تخصصی مطالعات ایران شناسی

نشریه آگری، اورمیه، دیرین انسان‌شناسی (پالئوآنتروپولوژی) ترک‌های آذربایجان مولف: کرم محمداف، دکترای تاریخ

انسان‌شناسی، مترجم: دکتر میر علی رضائی

سایت ناصر باقری بیده‌ندی، عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه

کتابخانه الکترونیکی مدرسه فقاہت

سایت لغت نامه دهخدا : <https://icps.ut.ac.ir/fa/dictionary>

وبلاگ زبان تالشی ، مطلب ۱۸

وبلاگ : <https://tatzaban.persianblog.ir>

سیادت شیخ العارفین سید صفی الدین اردبیلی، دکتر سید سلمان صفوی، آکادمی مطالعات ایرانی، لندن :

POSTED ON JANUARY 15, 2014

Türk Mitolojisi, 1.Cilt,Bahaeddin ögel, 5 baski

Codex Cumanicus və Kuman Dilinin Leksikası, İmanyar Quliyev, Bakı -2023 Azərbaycan Milli Elmlər Akademiyası Nəsimi adına Dilçilik Institut

<https://bextiyartuncay.wordpress.com/2014/06/27/midiya-mohuru-Lexicon-of-Old-Iranian,John-Tavernier,Paris-2007>

The Travels of Marco Polo Volume 1 , Author: Marco Polo and Rustichello of Pisa, Release Date: January 8, 2004 [EBook #10636], Language: English, Character set encoding: ISO-8859-1

THE UNIVERSITY OF CHICAGO PRESS JOURNALS / Inscription of Early Assyrian Rulers Athors(s) : D. D. Luckenbil Source : The American Journal of Semitic Languages and Literatures . Vol . 28. No. 3 (Apr. 1912)

Iran 370 Years Ago As Seen by Turkish Traveller Evliya Chalabi, Selected, Summarized and Translated from Ottoman Turkish by Abbas Djavadi, Digitally published 2018. Updated: 16 Sep 2020

The History Of Parthian Empire , George Rawlinson, E – artnow, 2018

Lanfranchi and parpola (eds) The correspondence of sargon II , part II , Letters from the northern and northeastern provinces, SSA5 , no, 229

<https://noorlib.ir/en/book/view/>

<https://qamus.inoor.ir/ar/4E72G/%D8%A7%D9%84%D9%84%D8%B3%D8%A7%D9%86#sameRoot>

<https://www.almaany.com>

<https://www.almaany.com> ar/fa